

دیوان

استاد ابوالفرج رونی

تصحیح
پروفیسور چایکین

ارمغان

دیوان

استاد ابوالفرج رونی

۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰

مصحح بتصحیح

پروفسور چایکین مستشرق

مترجم اول سفارت شوروی روس در ایران



(ضمیمه سال ششم مجله ارمنان)

۱۳۰۴

مطبعة شوروی

بسم الله الرحمن الرحيم

در مدح سلطان گوید

✽ منسرح مجدوع ✽

ناصر دین راعی زمین و زمان را	غز و گوارنده بادشاه جهان را
هیچ مدبر نبوده هیچ قران را	آنکه چو اوتاقران و حکم قران است ^(۱)
پسه نیارست ^(۲) کرد سایه آن را	درلت اورایتی فراخت ^(۳) که خورشید
بشت بدو داد و باز تافت عنان را ^(۴)	هیبت او آتشی فروخت که دریا
قایم روحانیان زبان سنان را ^(۵)	در سر رمحش فصیح یافت بتکبیر
قالب ثانی است راه کاهکشان را	نیغ جهادش بطول و عرض و بگوهر
بر تن افغان همی تید فغان را	موکب منصور او هنوز بموهند ^(۶)

- (۱) نسخه ۲ - آنکه چو اوتاقران حکم قران است نسخه ۳ - آنکه چنوتاقران و بر قران است این بیت در نسخه ۵ همچنین ثبت شده است و در نسخه ۶ نیز بهمین ترتیب ثبت افتاده است
- (۲) نسخه م ب فراشت
- (۳) نسخه ۳ و نسخه ۵ پیشه ندانست نسخه ۵ و ۶ ندانست
- (۴) نسخه ۲ - روی بدو داد و باز یافت عنان را نسخه ۳ پشت بدو داد و باز داد عنان را
- نسخه ۵ - روی بدو داد و تافت بار عنان را نسخه ۶ - روی بدو داده
- (۵) در نسخه ۵ همینطور آمده نسخه ۳ - قابل روحانیان ؟ م ف - قایل
- (۶) نسخه ۲ - مهر از نسخه ۳ - موهند ج موهند نسخه م ب - موهند نسخه ۵ - بموهند نسخه ۸ - مهر از نسخه م ب - بر تن اعدای اوتنید نسخه ۶ - بر تن اعدا همی در نسخه ۵ همینطور آمده است

خوانده بر او کل من علیها فان را
چون زمکینش تهی گذاشت مگانرا (۴)
غول نیارد بخدعه بست میان را
حرب دراو قائمه دوفوج گرانرا (۵)
آن دورمه گرك و آن دویافه شبانرا (۶)
کرد بسجده برهنه برهمنان را (۹)
داده بعرق رجولیان ضربان را (۱۱)
سوی فلك راند شاخهای دخان را
رای زن پیر گفت رای جوان را (۱۴)

کاش سهمش رسیده بود بهرموز (۱)
پیشه سرماییه بر ریاست او ماند (۲)
پیش درش بر هلاك صادر و وارد
عرصه شطرنج بود ظاهر سکنت (۴)
لعب سوارش بشاهمات فرو کوفت (۶)
برج حصارش زحول چتر ملك دید (۸)
جوهر صفر است تیغ شاه که تیزش (۱۰)
روی بقنوج کرد شعله عزمش
رای زنی پیر بود بر در ملهی (۱۴)

- (۱) هرمز نسخه ۵ - بهرمز
(۲) نسخه ۲ - تیشه هر پایه بر سیاست او ماند نسخه ۶ - پیشه هر پایه بر
سیاست او ماند نسخه ۳ - پیشه هر پایه بر سیاست او ماند نسخه ۵ - پیشه هر پایه بر سیاست او ماند
(۳) نسخه ۲ - چون ز نگینش تهی گذاشت مکان را نسخه ۳ - چون زمکیش
تهی گذاشت مگانرا
(۴) نسخه ۲ - عرصه شطرنج بود ظاهر سرعت نسخه ۳ - عرصه شطرنج بود
ظاهر سکنت نسخه ۵ و ۶ ظاهر سنگت
(۵) نسخه ۲ - حرب در او قائمه دو فوج کران را نسخه ۳ - حرب در او
قایمه دو فوج کمان را
(۶) نسخه ۲ - لعب سوارش بشاه مات (بشاه مات) فرو کوفت نسخه ۳ - تف
سوارش سپاه ماه پرورد
(۷) نسخه ۲ - آن دورمه گرك و آن دویافه شبان را نسخه ۳ - آن دو رمه گرك
و آن دو باد شبان را نسخه ۵ - آنکه بره گرك و آنکه یافه شبانرا نسخه ۶ - آن دو
رمه گرك و آن دو پایه شبانرا
(۸) برج حصارش زحول حر فلك دید نسخه ۳ - برج حصار رجول چتر ملك دید
نسخه م ب - برج و حصار رجول چتر ملك دید نسخه ۵ - برج حصارش زحول
نسخه ۶ - برج و حصارش دخول چتر ملك دید
(۹) نسخه ۲ - ۳ - کرد بسجده برهنه برهمنان را
(۱۰) نسخه ۲ - جوهر صفر است تیغ که تیزش ؟ نسخه ۳ - جوهر صرف است
تیغ شاه که برتن !
(۱۱) نسخه ۲ - داد بعرق رجولیان ضربان را نسخه ۳ - داد بفرق رجولیان
ضربان را نسخه ۵ - داده بفرق رجولیان ضربان را نسخه ۶ - داد بعرق رجولیان ضربان را
(۱۲) نسخه ۲ - رای زنی پیر بود بر در ملهی ؟ نسخه ۳ - رای زنی پیر بود بر در مللی
نسخه م ب - رای زن پیر بود بر در ملهی نسخه ۵ - بر در هلی نسخه ۶ - بر در ملهی
(۱۳) نسخه ۲ - رای زنی پیر گفت رای جوانرا نسخه ۳ - رای زن پیر گفت رای جوانرا

بفکند از پای حصن دیر ستان را ^(۱)
 بر کند از بیخ جرم کوه کلان را
 چهره گشایند یقین و کمان را
 صدیک آن بود و غوطه داد جهان را
 حیلہ جز این نیست خیز ران نوان را ^(۲)
 خم زد و پی کور کرد نام و نشان را ^(۳)
 نایزه بگشاد حوض رنگ رزان را ^(۴)
 پرده او ساخت رستکاری جان را ^(۵)
 کیش فدا کرد و سود یافت زیان را
 عصر بداغ تو یافت یکسر ران را ^(۶)
 دعوت حرب تو شرزه شیر زیان را
 تیر به تیر امتحان نکرد کمان را ^(۷)
 هر یک از آن دام صد نهنک دمان را

کامده ابری که برق زود گزایش ^(۱)
 وامده بحری که شاخ موج کهنش ^(۲)
 بر عدد لشکرش وقوف ندارند ^(۳)
 طاقت يك موج او کراست که طوفان
 خیز و خمی ده که گاه حمله صرصر
 رای بتدبیر پیر قلعه پرداخت ^(۴)
 چون طلب شه ره گریزش بر بست ^(۵)
 گنج روان را که مهر خازن او داشت
 سینه برش را که کوه موکب او بود
 ای بهر بر ملوک عصر مقدم ^(۶)
 بی تب لرزه بحر بکاه نیارد ^(۷)
 تیغ کمان برگشاد و تیر تو بسود ^(۸)
 جز تو که آورد پیل صد گله از غزو

- (۱) نسخه ۲ - کامد ابری که برق دود گدارش ؟ (زود گدازش ؟) نسخه ۳
 کامد ابری که برق زود کرانش ؟
 (۲) نسخه ۲ و ۳ - بفکند از پای حصن دیر ستان را
 (۳) نسخه ۲ - وامد بحری که موج شاخ کهنش نسخه ۳ - وامد بحری که
 موج شاخ کهنش
 (۴) نباشد نسخه م ب و نسخه ۵ - نسخه ۶ - ندادند
 (۵) نسخه ۲ - چند حزین نیست مردان نوبران را نسخه ۳ - حیلہ جز این
 نیست جززان توان را !
 (۶) نسخه ۲ - رای بتدبیر بر قلعه پرداخت ؟ نسخه ۳ - رای بتدبیر عقل پرداخت ؟
 (۷) نسخه ۲ - خم زد پی کور کرد نام نشان را ؟ نسخه ۳ - خم زد ولی کور
 نام و نشان را !
 (۸) چون شه ره گریزش بر بست نسخه ۳ - چون طلب شه ره گریزش بر بست
 (۹) نسخه ۲ - نایره بگشاد حوض ریک روانرا نسخه ۳ - نایزه بگشاد حوض رنگرزانرا
 (۱۰) نسخه ۵ - پرده او ساخت نسخه ۶ - پرده جان ساخت رستکاری جانرا
 (۱۱) نسخه ۲ - عصر بداغ تو یافت اکثر آنرا ؟ نسخه ۳ - عصر بداغ تو یافت
 یکرو زان را ؟
 (۱۲) نسخه ۲ - میغ (صنع) کمان برگشاده تیغ تو بستود نسخه ۳ - رمح کمان
 بز گشاد و تیغ تو بسود نسخه ۵ - میغ کمان در گشاد تیر تو بگشود نسخه ۶ - میغ
 کمان برگشاد تیر تو بگشود
 (۱۳) نسخه ۵ و ۶ - تیر بتیر امتحان نکرد کمانرا

مشکل غزو تو ذات عقل بیان کرد
تا نبود روز سکینه جستن و پیکار
دین تو آباد باد و ملک تو آباد^(۱)
کرده چو نامت بهر سفر که کنی رای

مایه اعجاز دید شکل بیان را
دل زقیاس دل شجاع جان را
عمر تو آراسته بهار و خزان را
عاقله حوت^(۲) و الی سرطان را^(۳)

❖ رمل مخبون محذوف^(۴) ❖

شاه باز آمد بر حسب مراد دل ما
خیل خیل از خدمش تعبیه^(۵) کرده دگر
سوی هر مرحله راهی (پیموده) برده يك آن^(۶)
نه ز لشکر گه او خیمه بسوده صرصر
بحر از او داشته تیمار پیاپب بتك^(۷)
داده ناخواسته چون کیش فدا اهل فدا
بسته طالع بمیان بر کمر خدمت او
کرده خورشید پرستی یله^(۸) از حشمت او
سر برارای ملك ابراهیم از خاک و بین^(۹)
داعی دوات او بسپرد خاک همی^(۱۰)

ملت از رایت او ساخته عونی بسزا^(۱۱)
جوق جوق از حشمش تاختی برده جدا
زیر هر خار بنی شیری کشته تنها
نه ز پیرامن^(۱۲) او گرد ربوده نکبـا
کوه از او خواسته زنهار بتکرار صدا
بر سولانش پیل از همه جانب امرا
همه خردان و بزرگان فلک تا (چون) جوزا
همه خورشید پرستان جهان تا حربا
که همی (صهر) تو چون زیب دهد ملک ترا^(۱۳)
ز جنوب و ز شمال و زدبو روز صبا

- (۱) خرم (نسخه م ب)
- (۲) نسخه ۵ - عاقله روح ممدوح این قصیده کیست ؟ از سلاطین غزنویه گویا فقط دو تن لقب ناصرالدین داشته اند نخست سبکتکین دوم مسعود ابن محمود
- (۳) ممدوح مسعود سوم
- (۴) نسخه ۶ - یافته
- (۵) نسخه ۶ - یافتنی
- (۶) نسخه ۲ - کشن ؟ نسخه ۳ - کسی نسخه ۵ - سوی هر مرحله راهی پیموده بکس
- (۷) نسخه ۵ و ۶ - پیراهم
- (۸) به تك - بتك [بضم با] [بطك]
- (۹) نسخه ۵ و ۶ - بکه
- (۱۰) نسخه ۵ و ۶ - سر برارای ملك ابراهیم ای شاه و بین
- (۱۱) نسخه ۱ ، ۲ ، ۳ - بجای صهر شاه دارد همچنین در ۵ و ۶ کلمه صهرتنها در نسخه م ب پیدا شد
- (۱۲) نسخه ۱ ، ۲ ، ۳ - بپر د خاک همی که خارج از بحر است مگر بسپرد بسکون سین و بتشدید را خوانده شود نسخه م ب نیز « بسپرد خاک همی » دارد

منبر خطبه فتح سپهش خواهد گشت
ز اب شمشیرش طوفان دگر خواهد خاست
سمر غزوش ترکان نوازن پس ازین
در لفظش که به تکبیر ملایک ببرند
ای چو برجیس و چو ناهید بنام و بنظر
آن سپهری تو در آورد که آورد سپهر^[۴]
رمة را که شبان باس تو و حفظ تو گشت^[۵]
تا بشاهین تو بر بست قضا پر عقاب^[۶]
قبضه چرخ تو شیطان میسود و بگریخت^[۸]
زانکه در نور تو^[۱۰] در لافکه اوج و شرف
سایه چتر تو نشکفت که چون خرمن ماه
بمقام تو مقامی که در آن آسائی
باغها راغ کنند رنج قدوم ملکان
کامران بادی در گیتی نا گیتی هست
شاد خوار از تو سلاطین و ترا برده نماز^[۱۲]

برج هر حصن که ماند است تعالم عذرا
گر مسلمان نشود گبر و یهود و ترسا
اندر آرند بدستان نو آئین (به) نوا^[۱]
اندر او بزنند از گردن و گوش حورا
تربیت^[۲] یافته نام و نظرت زین دو گوا
شور هیچای تو تشاند روز هیچا
نکند پیشروش جز مژده شیر چرا^[۵]
بحجاب عدم از بیم تو در شد عنقا^[۷]
گفت این نیست مگر عهد لاهول و لا^[۹]
نور خورشید کم آید بیهاو بضیا
زیر چترت سر امساك پذیرد زهوا^[۱۱]
حضرتی گردد چون غزنین بابرک و نوا
راغها باغ کند بمن قدومت ملکا
بسته در دامن امروز تو دامن فردا
نوشخوار از تو رعایا و ترا گفته دعا

(۱) فقط در نسخه ۳ و ۵ و ۶

(۲) نسخه ۵ - ترکیب

(۳) نسخه ۱ - آن سپهری که در آورده که آورد سپهر ؟ نسخه ۲ - آن سپهری
تو در آورد که آورد سپهر نسخه ۳ - آن سپهری تو در آورد که اورا سپهر ؟

(۴) نسخه ۱ - رمة را که شبان باشد و حفظ تو شود نسخه ۲ - رمة را که
شبان پاس تو حفظ تو گشت نسخه ۳ - رمة را که شبان حفظ بود باس تو شد ؟

(۵) نسخه ۱ - نکند پیشروش جز مژده شیرغرا ؟ نسخه ۲ - نکند مشروش
جز بزه شیر چرا ؟ نسخه ۳ - نکند مژه اش جز شره شیر چرا ؟

(۶) نسخه ۱ - تا بشاهین تو بر دست قضا پر عقاب ؟ نسخه ۲ - تاب شاهین قضا
بر تو بر دست عقاب ؟ نسخه ۳ - تا شبانی بر پشت قضا پر عقاب

(۷) نسخه ۳ بحجاب عدم از بیم تو در شد عنقا - این بیت فقط در نسخه ۲ دیده شد

(۸) قبضه چرخ تو شیطان میسود بگرفت

(۹) گفت این نیست مگر عمد لاهول و لا - نسخه م ب گفت اینست

(۱۰) نسخه ۶ - از نور تو

(۱۱) نسخه ۱ - زیر چتر تو امساك ندارد زهوا ؟ نسخه ۲ - زیر چتر تو امسال
پذیرد زهوا ! نسخه ۳ - زیر چترت سر امثال بر برد زهوا ! نسخه ۶ - زیر چترت
سر امساك پذیرد زهوا

(۱۲) نسخه م ب - و ترا گشته مطیع نسخه ۶ - و ترا گشته مطاع

گاه رای تو و روی تو بغزو و بجهاد گاه گوش تو و هوش تو برود و بغنا
خسرو بها و اثرهای بزرگت^(۱) کرده رستم و خسرو در مجلس انس تو ادا^(۲)

❦ خفیف ❦

(در مدح سیف الدوله محمود ابراهیم)

معدل گشت باز طبع هوا ❦	بادبان بر کشید باد صبا ❦
جانور گشته صورت دیبا ❦	خاک دیا شد است پر صورت
بر تند گرد تن همی عمدا ❦	شاخ چون کرم پله گوهر خویش
سر ز پستی کشید بر بالا ❦	سبزه اندر حمایت شبنم ❦
گشت حامل بلؤلؤلالا ❦	ابر بی شرط مهر و عقد نکاح
لؤلؤلنا رسیده بر صحرا ❦	اینک از شرم آن همی فکند
تا به بیند جمال خسرو ما ❦	چشمها بر گشاده غنچه گل
تا کند بر کمال شاه دعا ❦	پنجهها بر فراخت سرو سہی ^(۳)
آن فلک سیرت و ملک سیما ❦	میر محمود سیف دولت و دین
سوی عدلش قضا بعین رضا ❦	آنکه اندر ابد نظر کرد است
بر فلک پیش طالعش جوزا	آنکه اندر ازل کمر بسته است
همش عالمی است از علیا	هیئتش جوهری است از آتش
هر کجا خوف اوست نیست رجا	هر کجا پاس اوست نیست خطر
گفت از این اصل گشته ایم جدا	سهم او رعد و برق را بنمود
جون چکشد طبع او همی تنها	نکشد بار حلم او کونین

(۱) نسخه م ب - بزرگان

(۲) اگر بیت نهم رابه این ترتیب بخوانیم که سر بر ارای ملک ابراهیم از خاک و بین که همی شاه نو چون زیب دهد ملک ترا آن وقت مدوح این قصیده سلطان ابو سعد علاءالدوله مسعود بن ابراهیم محسوب میشود و معلوم میگردد که این قصیده باید یا در سال ۴۹۲ و یا در ۴۹۳ گفته شده باشد

(۳) نسخه ۱ - پنجهها بر گشاده سروزر نسخه م ب - پنجهها بر کشیده سرواز سر نسخه ۵ - پنجهها بر کشیده سرواز سر نسخه ۶ - پنجهها گشاده سروزر

ای متابع ترا سپاه زمین	وی موافق ترا نجوم سما
گر ز مهر تو دانه ^(۱) سازد عقل	اندر آید بدام او غنقا ^(۲)
ور ز جود تو مایه گیرد روح	ذات او صورتی شود پیدا ^(۳)
تا بر آرد هزار لعب همی ^(۴)	در شبانروز گنبد خضرا ^(۵)
همه امروز های دولت تو ^(۶)	باز پیوسته باد با فردا ^(۷)
دهر پیش تو مانده دست بکش ^(۸)	چرخ پیش تو گشته (کرده) پشت دوتا ^(۹)

✽ مضارع ✽

(در مدح سیف الدوله محمود ابراهیم بمناسبت تعیین او بحکومت هندوستان)

شاهها نظام ملک و قوام جهانیا	با دولت مساعد و بخت جوانیا
چشم است بختیاری و در چشم نوریا ^(۱)	جسم است کامکاری و در جسم جانیا
چون ملت از رسول پیاکی ستوده ^(۲)	چون رحمت از خدای بنیکی نشانیا ^(۳)
گوئی دعائی آنچه بجوئی بدان رسی ^(۴)	گوئی قضائی آنچه بخواهی برانیا ^(۵)
گردون ترا سکالد کیخسروی همی	اینک بنفذ والی هندوستانیا ^(۶)
همت بلند باید کردن که تو هنوز	بر پایه نخستین از نردبانیا

- (۱) نسخه ۵ و ۶ - دام
- (۲) نسخه م ب - دهر پیش تو دست برده بکش نسخه ۵ و ۶ - دهر پیش تو مانده دست بکش
- (۳) نسخه م ب - چرخ پیش تو پشت کرده دوتا نسخه ۵ - چرخ پیش تو کرده پشت دوتا نسخه ۶ - چرخ پیش تو مانده پشت دوتا
- (۴) نسخه - و در چشم مردمی نسخه - و در چشم و دیده (!) نسخه ۵ - و در چشم دیده نسخه م ب - چشم است بختیاری و در چشم مردمی جسم است کامکاری و در جسم جانیا
- (۵) نسخه م ب - چون ملت رسول پیاکی ستوده
- (۶) نسخه م ب - چون نعمت خدای زنیکی نشانیا
- (۷) نسخه ۵ - گوئی دعائی آنچه بگوئی بدان رسی
- (۸) نسخه ۵ - گوئی قضائی آنچه بگوئی برانیا
- (۹) نسخه ۵ - اینک بنقد . برای دانستن تاریخ سرودن این حکامه نگاه کن بحواشی چهار مقاله ص ۱۴۴ - ۱۴۵ تاریخ تفویض حکومت هندوستان بسیف الدوله در سال ۸۶۹ بوده است المعجم ص ۲۸۴

هنگام تو کسی ملکا و توانیا^(۱)
 اندر هنر تمامتر از صد جهانیا
 در گوش او نهاد قضا لن ترانیا
 ناید ز همت تو مکر آسمانیا
 تا تو بشرط داد بهر کس رسانیا
 فرمان تراست گر دهی و گر ستانیا
 این شغل و این ولایت و این قهرمانیا^(۲)
 با عاملی و شخصگی و پهلوانیا
 بر گرگ محرمی بود اندر شبانیا
 آید کنون به بدرقه کاروانیا^(۳)
 گردد همی ز صولت تو صولجانیا
 چون گشت پیشه تیغ ترا باسانیا
 کس نعمتی بزرگتر از زندگانیا
 عز و بقا و مملکت جاودانیا^(۴)
 دولت نموده حکم ترا خوش عنانیا

ابدون شنیده ایم که صاحبقران شود
 کزروی عقل یکتی اندر جهان ولیک
 دیدار خواست چشم زمانه ز قدر تو
 گر آسمان بدرد روزی ز هیبت
 اقبال خلق کرد بحکم تو کردگار
 اسباب نیکبختی در حل و عقد تست
 شکر آن خدای را که بجاه تو باز بست
 باز آمدند با تو همه بندگان تو^(۵)
 اندر پناه عدل تو اکنون درین دیار
 دزدی که ره گرفتی بر کاروانیان
 بس گردنان که گردن چونکوی بردرند^(۶)
 خوابست حیلہ فتنه ییـدار گشته را
 تا در جهان نیارد حاصل بسیم و زر
 پیوسته باد با تو و با روزگار تو
 عالم شکسته خصم ترا در دل آرزو

هزج مکفوف مقصور

در مدح خواجه منصور بن سعید بن احمد بن حسن میمندی صاحب دیوان عرض

امروز نشاطی است فره فضل و کرم را و امروز وفاقیست عجب تیغ و قلم را

(۱) نسخه م ب - همنام تو کسی و تو گوئی همانیا نسخه ۵ - همنام تو کسی ملکا و توانیا با این بیت برابر کن دوبیت قصیده مسعود سعد سلمان را که آن هم در مدح سیف الدوله محمود سروده شده است

بسال پنجه ازین پیش گفت بوریحان
 که پادشاهی صاحبقران شود بجهان
 در آن کتاب که کرد است نام او تفهیم
 چو سال هجرت بگذشت تی وسین و سه جیم
 ۴۶۹

(۲) نسخه - هم شغل این ولایت هم ملک سانی ! نسخه ۵ - این شغل این ولایت این قهرمانیا

(۳) نسخه ۵ - بستکان

(۴) نسخه و نسخه ۵ - آید چو بدرقه بره کاروانیا

(۵) نسخه ۱ - بس کرد ناله گردن گردون چو گوی زر ؟ نسخه ۲ - بس کرد ناله

کردن چون گوی او مردی ؟

(۶) نسخه ۵ - عز و بقای مملکت جاودانیا

تقدیر همی وقف کند عرض حشم را
 زو برك و نوائی است عرب را و عجم را
 شافی تر از او وفدی ابنای / نعم را
 روحی است معین شده امثال و حکم را^(۲)
 صدربکه شکوهی است از او بالش عم را^(۳)
 و افروخته طبعش بویفا روی نعم را
 برفرق زحل رفعت^(۴) او سوده قدم را
 تیرش^(۵) زدل ملك بر آورده ستم را
 زو کس نپسندیدی دینار و درم را^(۶)
 در خلقت آدم تفزودند شكم را
 خون خشك شد اندر تن ازو شاخ بقم را
 گوش از لغت خاطر او جذر اصم را
 باطالع خود جمع کند طالع جم را
 اصلی نبود فربهی حال ورم را

زیرا که در او بر شرف گوهر آدم
 منصور سعید آنکه بانعام و بافضال
 آن وفد جلالت که ز نعمت نرسیده است
 شخصی است حمید آمده در قوت و بسطت^(۱)
 چرخ که جهانست از او اختر جدش^(۲)
 افراخته رایش ببطا رایت رادی
 از اوج فلك همت او ساخته مرکب^(۳)
 تیغش^(۴) ز سر دهر برون برده ضلالت
 گر مدح و ثارا سبب کسب نبودی
 تا مائده جودش در کار نکردند^(۵)
 بر شاخ بقم حشمت او ناگه بگذشت^(۶)
 گر در سخن آید شنوا گردد لاشك^(۷)
 حامد نکند بر حسدش سودا اگر چند
 نوری ندهد روشنی کار حسودش^(۸)

- (۱) نسخه م ب - قدرت
 (۲) نسخه م ب - آمده
 (۳) نسخه ۲ و م ب - چرخ که جهانست از او اختر غزمش
 (۴) نسخه ۲ - صدرب که شکوهی است بدو مالش خم را جد یعنی شمس الکفات
 ابو القاسم احمد ابن حسن میمندی وزیر مشهور سلطان محمود غزنوی و سلطان مسعود بن
 محمود عم یعنی عبدالرزاق بن احمد پسر احمد میمندی سابق الذکر که در زمان
 سلطان مودود وزیر بود
 (۵) نسخه ۲ - مرقد نسخه م ف مرقد
 (۶) نسخه ۲ - همت م ف - نهمت نسخه م ب - هیبت نسخه ۵ - رفعت نسخه ۶ - دولت
 (۷) نسخه ۱ - امرش نسخه ۲ و ۵ - سعیش نسخه ۳ و ۶ - تیغش م ف - تیغش
 (۸) نسخه نهیش نسخه ۵ و ۶ - نهیش
 (۹) نسخه ۵ - ورم مدح و ثنا از سبب کسب نه آمدی زو کسب نبیندی دینار و
 درم را نسخه م ب - از کس
 (۱۰) در نسخه ۱ - مائده در سایر نسخ مائده نسخه ۵ - تا مائده جودش را بر کار
 نکردند نسخه ۶ - تا مائده جودش بر کار نکردند
 (۱۱) نسخه م ب - بر شاخ بقم حشمت ناگه جو بگذشت
 (۱۲) نسخه م ب - بیشك
 (۱۳) نسخه م ب و نسخه ۵ - ناز نسخه ۶ - کار

عزمش چو قلق گیرد ره گیرد برباد^(۱) عزمش چو ثبات آرد بل سازدیم را
 سهمش بزند قافله عمر مخالف^(۲) و همش بدرد پردۀ اسرار عدم را
 در سایه امنش^(۳) نرسد باز بنیو در ساحت عدالش^(۴) ندرد گریه غم را
 خاک هنرش مرده کند شعله فتنه^(۵) باد ظفرش روح دهد شیر علم را
 تا مال^(۶) زند هیچ زمین هیچ کشاورز تا سجده برد هیچ شمن هیچ صنم را
 انگبخته از خانه او خواهم شادی آویخته در دشمن او خواهم غم را
 گه منزل او برزده باسغد او سمرقند^(۷) گه مجلس او طغه زند^(۸) باغ ارم را

✽ هزج مکفوف مقصور ✽

(در مدح سیف الدوله محمود ابراهیم)

توروز جوان کرد بدل پیر و جوان را ایام جوانی است زمین را و زمان را

- (۱) نسخه م ب عزمش چو سبک گردد نسخه ۶ - فلق
- (۲) نسخه ۵ - قافله عمر حسودش نسخه ۶ - قافله راه مخالف
- (۳) نسخه م ب - عدالش
- (۴) نسخه م ب - امنش
- (۵) نسخه م ب و ۶ - خاک هنرش پست کند آتش فتنه
- (۶) نسخه ۵ و ۶ - ناله
- (۷) نسخه ۵ گه منزل او سرزده باسغد و سمرقند نسخه ۶ گه لشکر او برزده باسغد و سمرقند
- (۸) نسخه م ب و ۵ و ۶ - زده

ممدوح این قصیده یعنی منصور بن سعید نیز از ممدوحین شاعر معروف مختاری
 غزنوی بوده در یکی از قصاید خود مختاری گوید

چگونه بود که بیدار گشت و پیش نخفت بخواب دید مگر تیغ عارض لشکر
 عماد دولت منصور بن سعید که اوست نظام ملک و قوام هدی و زین بشر
 و در قصیده دیگر گوید

عارض لشکر منصور سعید احمد آنکه تیغ و قلم اوست جهانرا معمار
 بعلاوه در باب الالباب عوفی (ج ۲ ص ۲۴۴) نوشته شده . . . و هم اوراست در
 حق خواجه عمید منصور بن مسعود بن احمد الحسن میمندی العارض . . . پس از تصحیح
 اشتباهات یعنی گذاشتن سعید بجای مسعود و احمد بن حسن عوض احمد الحسن معلوم میشود
 که شخص ممدوح ابوالفرج و مختاری منصور بن سعید بن احمد بن حسن میمندی بوده
 آنوقت معنی بیت ششم این قصیده بخوبی روشن میگردد زیرا که جد منصور سعید شمس
 الکفات احمد بن حسن میمندی وزیر مشهور سلطان محمود و پسر سلطان مسعود بود و
 عمش عبدالرزاق بن احمد بن حسن میمندی پسر وزیر ناهرده بود که او هم از مشاهیر وقت
 خود بود و در زمان سلطان مودود سمت وزارت داشت

هر سال درین فصل بر آرد فلک از خاک^(۱)
 گر شاخ نوان بود ز بی برگی بی برک
 انواع نبات اکنون چون مورچه در خاک^(۲)
 مرغ از طلب دانه فروماند که دانه
 بگرفت شکوفه بچمن بر گذر باغ
 آن غنچه گل بین که همی نازد بر باد
 و آن لاله که از حرص تا گفتن خسرو
 شاهنشاه عالم که نبود است بعالم
 محمود جهانگیر که بسته است جهاندار
 چون تبر همی راست رود^(۳) گردش ایام
 بی طاعت او عقل نیامیخته با مغز^(۴)
 جابکتر و زیبا تر از و کاه سواری
 ساکن کنده طبع (و) هوا پا و رکابش
 روزی که امل سست شود در طلب عمر
 گیرد ز فزع روی دلیران و سواران
 کاه این بجگر جفت بود با تف تموز^(۵)
 ابلیس کشف وارد ر آرد بکتف سر

چون طبع جوانان جهان دوست جهان را^(۶)
 از برک نوا داد قضا شاخ نوان را
 از جنبش بسیار مجدر کند آن را
 در خاک^(۷) همی سبز کند روی مکان را
 جوانان که سناره گذر کاهکشان را
 از خنده دزدیده فرو بسته دهان را
 آورد برون از لب و از کام زبان را
 عالم تر و عادل تر از او انسی و جان را^(۸)
 در ناصیه دولت او حکم قران را
 تا بازوی عدلش بخم آورد کمان را
 بی خدمت او عقد نبسته است میان را^(۹)
 يك نقش نشد ساخته تقاش گمان را
 گرنه حرکت میدهدی دست و عنان را
 وقتی که اجل مسته دهد تیغ و سنان را
 گردی که عدیل آمده رنک یرقان را
 کاه آن بنفس یار شود باد خزان را
 چون میر بر آرد بکتف گرز گران را

- (۱) نسخه م ب - فلک پیر نسخه ۱ - هر سال بر آرد فلک پیر در این فصل
- (۲) نسخه ۵ - هر سال درین فصل بر آرد فلک پیر چون طبع جوانان جهان دست جهان را
- (۳) نسخه ۶ - هر سال درین فصل بر آرد فلک از خاک چون طبع جوانان جهان دوست جهان را
- (۴) نسخه م ب و نسخه ۲ - از خاک نسخه ۵ - ز خاک نسخه ۶ در خاک
- (۵) نسخه م ب - از خاک
- (۶) نسخه ۵ - جسمی
- (۷) نسخه ۵ - شود نسخه ۶ - شده
- (۸) نسخه م ب - بی طاعت او عقل نیامیزد با مغز نسخه ۵ و ۶ - نیامیزد با طبع
- (۹) نسخه م ب - بی خدمت او عقد نبسته است میان را
- (۱۰) نسخه ۱ - گاه این بجگر جفت بود با تف و با سوز ! نسخه ۲ - گاه این بجگر جفت بود پای تموز ؟

از نبزه او ینی بی آگهی او ❀
همواره جهاندار معین باد و نگهبان
نا ایلک و خان قبله یغما و تارند ❀
آویخته چون شیر علم شیر زیان را
این دولت پاینده و این بخت جوان را
جز در گه او قبله مباد ایلک و خان را

❀ رجز مسدس مخبون — نسخه ۳ و م ب ❀

ز رود زاوه ^(۱) عبر کرد بحرما	نیره رجای خلق ابوالرجا ❀
ابوالحسن علی که نعت خلق او ^(۲)	خبر دهد ز نام والدش ترا ^(۳) ❀
عمید ملک شهریار محشم ❀	عماد دین مصطفای مجنبا ❀
رسیده جاه او بجرم مشتری	پرید جسم او بروح اولیا ❀
گذشته قدر او زاوج آسمان	چو از قدر او رضای پادشا
دیانتش بکشته آتش ستم ❀	تواضعش پیرده آب کبریا ❀
چه نعل مر کبش چه شکل ماه نو	چه گرد مو کبش چه کحل توتیا
برشا دروده چون بر زمین ❀	در عطا گشوده چون در هوا
نهال عرق فضل وی ذوی الحسب	عینال ذات جود او ذوی النها
بیوی سوی آفتاب دولتش ❀	کز اوست آفتاب جرخ راضیا
مگرد گرد آبگزد هیبتش ❀	که در کشد بدم ترا جو ازدها
عذاب او حریق در جحیم زد	خلاص جست ازوو گفت عافا
بیارگاه او ملک زخلد شد ❀	نداشنید کاند رای مرجبا ❀
جدا کنند عقبم کره او زتن	نشاط دل فضول سر بالتقا ❀
برون برد نسیم رفق او زیم ❀	هم اجنبی هم آشنا به آشنا ❀
دوان رود سوال سایلش بدو	چنانکه که دوان رود بکمر با
غنی شود امید زایرش ازو ❀	چنانکه مس غنی شود ز کیمیا
همیشه تا براید از کلام حق	شریف ذکر انبیا و اولیا

(۱) نسخه م ب - ساوه

(۲) فضل

(۳) ممدوح این قصیده کیست ؟ اگر ابوالحسن علی بن فضل معروف بحجاج
سر ابوالعباس فضل اسفرائینی وزیر اول سلطان محمود غزنوی باشد آنگاه باید گمان برد
که یا گوینده این قصیده ابوالفرج نمیباشد و یا که این قصیده را میتوان از قدیمترین
قصاید آن استاد شمرد زیرا که ابوالحسن علی حجاج را در جمله ممدوحین هرخی هم پیدامیکنیم

ز عشرت و زلهو بادش امتحان بدولت و بیخت بادش النجا
قوی بعون و سعی در حق ولی یلی بامرو نهی در تن منلا^(۱)
نه مرتقاش سوده نعل مرتقی نه مقتدیش دیده عزل مقتدا^(۲)

✽ محنت مقصور ✽

(در مدح سیف الدوله محمود ابراهیم)

بدیع نیست شب دیدن ستاره در آب
زمین چو آینه صورت نمای گشت مگر
گل غنوده یوی از بهشت یافه بهر
تو گوئی^(۳) اورا بلبل گه غنودن او
کسی که رنك غرابش نماند اندر سر^(۴)
چگونه شد که جوان شد از آن سپس که نماند
یکی بمسنى بستان نگاه کن گوئی
ولیکن آن کز حد اعتدال گذشت^(۵)
تو این طراوت و این خرمی بدشت و بیاغ
بروز بین که سپهری است پرستاره بر آب
ز گل نماند میان هوا و آب حجاب
چونیکبختان برخاست بانشاط از خواب
نموده بود بتلقین خواب راه صواب
ز روی عقل نباشد بر او دلیل شتاب
درخت را بسر شاخ بر نشان غراب
که ابر ساحت اورا شراب داده نه آب
مگر که یابد از فرط آب فعل شراب
ز سعی میغ مدان وز زمین شاه بیاب

(۱) نسخه م ب - در تن یلا

(۲) در تعلق این قصیده به ابوالفرج رونه تردیدی هست زیرا که نخست این چگامه تنها در دو نسخه دیوان ابوالفرج یافت شده است و دوم ممدوحش اگر ابوالحسن علی پسر ابوالعباس فضل اسفرائینی باشد و آنگاه باید وقت ظهور ابوالفرج کشیده شود بر روزگاری بسیار پیش از زمان سلطان ابراهیم ولی از طرف دیگر سبك این قصیده سبك معمولی اشعار استاد ابوالفرج است برای کسب اطلاع از سر گذشت ابوالحسن علی بن فضل معروف به حجاج نگاه کن بترجمه یمنی ص ۳۶۱ و ۳۶۲ مختاری در یکی از قصاید خود مدح میگوید از ابوالحسن علی بن محمد بن حسین

سعادتی چه بزرگ است و گوهری چه نفیس
ابوالحسن علی بن محمد بن حسین
سپهر قدری کاندر خلاف و خدمت اوست
ملوك را هنری خواجه عمید رئیس
که پیش رایش گردون حسیب و مهر خسیس
نحوست سکیوان و سعادت برجیس

(۳) نسخه م ب - تو گفتی

(۴) نسخه م ب - از بر سر نسخه ه از پس سر

(۵) نسخه ۲ - ولیکن آنکه نه از حد اعتدال گذشت نسخه ه - ولیکن آن کز حد اعتدال گذشت نسخه ۶ - ولیکن آن آئین کز حد اعتدال گذشت

یمین شاه معونت کند بفتح الباب
 که پیشکار دل و دست اوست بحرو سحاب
 از او کنند سؤال و بدو دهند جواب
 زمانه طاعت او بسته بر قلوب و رقاب
 بجودش اندر یابی^(۱) به از درنك شتاب
 که دیو دولت او را غمی کند چو شهاب
 عقاب گیرد تیرش همی پیر عقاب
 چو توزیی است بر او تاقه شب مهتاب
 روان دشمن او شد چنده چون سیماب
 نشان قبله طاعت بود بلی محراب
 بر افکند زیبابانها غرور سراب
 گریز خواهد از او چون کبوتر از مضراب
 نکرد یارد کس را شراب مست خراب
 زمان بدست عنان و زمین پیای رکاب^(۲)
 توئی که خشم تو بستاند از نوایب ناب
 سپاه هیبت تو چون حروف را اعراب
 لباس توزی و کتان و قاقم و سنجاب
 سپه توران و بزرگی تودار و کام تویاب
 زیش عدل نو چون تیر ظلم را پرتاب

که میفهای دژم را بخشك سال اندر
 امیر عادل محمود سیف دولت و دین
 خدا یگانی كز تخت و تاج عالم را
 فلك سیاست او بسته بر شهور و سنین
 اگر چه درهمه کاری به از شتاب درنك
 خدنگ او نه عجب گر شهاب سیر بود
 مگر که فرع قوی حال تر ز اصل از آنك
 دل مخالف ملك از نهب ناجح او
 زدست آتش^(۳) سیماب رنك شمشیرش
 نشان قبله طاعت شناس بارگمش
 بسی نماند كه باران ابر رحمت او
 روان رسنم اگر بازره بحرب شود^(۴)
 زبس عمارت عدلش چنان شود که بدهر
 خدایکا نافرمان تو براند و بداشت
 توئی که سهم تو بر باید از حوادث چنك
 فرو گرفت چپ و راست بدسکال ترا
 همیشه تا بتموز و بدی بکار شود
 جهان تو جوی و ولایت تو گیر و گنج تو بخش
 بزیر چتر تو چون سایه ملك را آرام

✽ مجتث مقصور ✽

در مدح طاهر علی مشکان (چهار مقاله ۱۸۲)

گرفت مشرق و مغرب سوار آتش و آب ربود حرص امارت قرار آتش و آب

- (۱) نسخه م ب و ۵ و ۶ - باری
- (۲) نسخه م ب - ز آب و آتش
- (۳) نسخه م ب - اگر بازره بحرب رود - نسخه ۶ - روان دشمن اگر بازره بحرب شود بریزد از تن او همچو نغمه از مضراب
- (۴) نسخه ۵ - خدا یگانا فرمان تو بر آن دو بداشت زیان بدست و عنان و فلك پیای و رکاب نسخه ۵ - زبان

بجنبش اندر دود و بخار آتش و آب
نیافت اصلی جز مستعار آتش و آب
سپهر ملك زمين در كنار آتش و آب
كه كارزار كند كار زار آتش و آب
كه موم و ملح شود زینهار آتش و آب
بدان نگردد گردد شكار آتش و آب
بدان كند حذر از رهگذار آتش و آب
بزرگ شد بهر كارزار^(۴) آتش و آب
شعار آتش و آب و دثار آتش و آب
بباس و رفق كند جفت و یار آتش و آب
یسار دارد یش از یسار آتش و آب
مگر بهجامه خلقش بهار^(۷) آتش و آب
مگر بهخامه لطفش نكار آتش و آب
بلی نه معتبر آید عیار آتش و آب
نعم نه محتمل آید وقار آتش و آب
حصار منزل او از حصار آتش و آب

همی شکنجد باد و همی شکافد خاک
بخشك و تر بجهان در بگشت ناظر عقل
نهاد گوئی چون مهر در ~~کنار~~ نگیں
بكار زار منه پیش این دو سلطان پی
بزینهار مبر پیش این دو سلطان تن^(۱)
مگر گرینز که تنگشان شمارد باز^(۲)
مگر که شاهی جمشیدشان شناسد مور^(۳)
بند گشت بره بانك نام و آتش و سنك
ز باس و رفق خداوند ماست پنداری
تبارك آن ملك واحدی كه صاحب را
عماد دولت و دین طاهر علی كه دلش^(۵)
بهار فضل (و) بزرگی^(۶) كه تن نیاراید
نكار طبع کریمی كه چشم نگشاید^(۸)
عیار ذهنش و رایش نه معتبر دارند^(۹)
وقار عزمش و حزمش نه محتمل باشد
همی منبع تر^(۱۰) آید ز گرد موکب او

- (۱) نسخه م ب و ۶ - بزینهار مبر سوی این دو سلطان دست نسخه ۵ - بزینهار مبر پیش این دو شیطان دست
- (۲) نسخه م ب - مگر گرینز کنی نيك آن شناسد باز
- (۳) نسخه م ب - مگر سپاهی جمشیدیان شناسد مور نسخه ۵ - مگر سپاهی جمشیدیان شناسد مور نسخه ۶ مگر سپاهی جمشیدیان
- (۴) نسخه م ب - کار و بار
- (۵) نسخه ۳ - عماد دولت و دین طاهر آن شهی كه دلش نسخه م ب - عماد دولت و دین طاهر آنكه دست و دلش
- (۶) بهار فصل بزرگی
- (۷) نسخه م ب - نگار
- (۸) نسخه ۶ - بكار طبع کریمی كه چشم نگشاید مگر بهخامه لطفش بكار آتش و آب
- (۹) نسخه ۵ - عیار ذهنش و رایش نه معتبر دارند بلی ز معتبر آمد عیار آتش و آب
- آب نسخه ۶ - عیار و حزمش و رایش نه معتبر باشد بلی نه معتبر آمد عیار آتش و آب
- (۱۰) نسخه م ب - رفیع تر

دوار دشمن او از دوار آتش و آب
ضعیف گر بنهی^(۳) اقدار آتش و آب
بزیر عقل گر آمد^(۵) شمار آتش و آب
که چون زبانه بود درجوار آتش و آب^(۶)
که حرق و غرق پذیرد ز کار آتش و آب^(۷)
همی فزایند خویش و تبار آتش و آب
قضا بچرخ کران بود و نار آتش و آب
بلند و پست بود کوه و غار آتش و آب
چنانکه هست غنی روز کار آتش و آب
چو شمع و طشتش در انتظار آتش و آب^(۹)

همی شنیع تر آید ز باد هیبت او^(۱)
فرو نشاند بامن^(۲) ارتکاب فتنه و شور
بزیر عقل کی آید شمار معرفتش^(۴)
چه باک دارد با عزم و حزم او عاقل
چه عجب آرد در ظل امن او عاقل
ز کین و مهرش چون خلق ساعت اندر ملک
بدین دو دخل مددیافت ورنه بگسستی
همیشه تاب جهان چون بر آید و برود^(۸)
بسود و پایه غنی باد روز کار بقات
حسود او بدل و دیده روز و شب مانده

(مجتث مقصور)

در مدح بونصر پارسی

وجیه گشت بهر هفت کشور آتش و آب
قوی ترند همین دو مصدر آتش و آب
چو باز گیرد از ایشان مقدر آتش و آب
بدیو دوزخ و خورشید خاور آتش و آب^(۱۱)

قبول یافت زهر هفت اختر آتش و آب
ازین چهار مصدر که آخش بجا نند
هوا که بیند خشک و زمین که بیند^(۱۰) تر
همان کند که شهاب و همان کند که ذنب

- (۱) نسخه م ب - همی سریع تر
- (۲) نسخه م ب - بامر
- (۳) نسخه م ب - ضعیف کرد بنهی
- (۴) نسخه م ب - زیر عقل نباید شمار معرفتش
- (۵) نسخه م ب - کی آید
- (۶) نسخه م ب - چه باک دارد با حزم او عاقل که حرق و غرق پذیرد ز کار آتش و آب
- نسخه ۵ - چه باک دارد با حزم و حرز او عاقل که حرق و غرق بریزد ز کار آتش و آب
- نسخه ۶ - چه باک دارد با حزم و عزم عاقل که حرق و غرق بریزد ز کار آتش و آب
- (۷) نسخه ۲ و ۵ و ۶ این بیت را ندارد نسخه م ب - چه حجت آرد با ظل امن او عاقل که زیادی موج از جرار آتش و آب
- (۸) نسخه م ب - در آید و برود
- (۹) نسخه م ب - چو شمع و کشتی در انتظار آتش و آب با این قصیده برابر کن قصایدی که مسعود سعد و سنائی و سید ناصر علوی در همین ردیف گفته اند
- (۱۰) نسخه م ب - که یابد
- (۱۱) این شعر در نسخه م ب - بود

چرا نزايد تفو چرا نكارد^(۱) نم
 بزرگ شاخ و قوی بیخ^(۲) در شود بطفیل
 شكفت و معجب و مغرور كار دارا تند
 جو حول و قوت بونصر پارسى یتند
 بزرگ مرتبه صدری که بی جوار درش^(۳)
 مجیر جانب آزاده منعمی که نگشت^(۴)
 اگر نه توشه جود و سخاوتش یابد
 و گرنه دامن اقبال و دواتش گیرد
 بچرخ همت او بر کفایتش بنمود^(۵)
 بعمر خویش مقطع نوشت تواند
 بزرگوارا (خدایکانا) بخشند جهاندارا
 توئی که حکم ترا رام گشت دیو و پری
 ز غزم و حزم تو نقشی دو بسته صرصر و کوه
 بجنب قدر تو پیوسته قدر نو کهن^(۶)
 برند روز ملاقات اگر خلاف کند
 تور طوفان خوانم نیام تیغ ترا
 از اضطراب و هزیمت دمی نیاساید
 وز آزمایش کمتر نمونه دیدند

اگر مؤنث هست و مذکر آتش و آب
 بطبع طفلان باشیر مادر آتش و آب
 بحول و قوت خویش این دو گوهر آتش و آب
 بطوع گویند الله اکبر آتش و آب
 ظفر نیابد بر هیچ معبر آتش و آب
 بجام و نعمت با او برابر آتش و آب
 چگونه راجع گردد بگوهر آتش و آب^(۷)
 چگونه ضخم شود با شناور آتش و آب^(۸)
 بشکل و هیئت برج دویکر آتش و آب
 چنین دو ییکرو هم زین دویکر آتش و آب
 مقدمی نو باصل و مؤخر آتش و آب
 توئی که امر نوراشد مسخر آتش و آب
 ز باس و رفق تو جزوی دو ابر آتش و آب
 بجشم عقل نیاید معبر آتش و آب
 ز آب و آتش تیغ تو کیفر آتش و آب
 کز او بر آرد چون از ده سر آتش و آب
 نهیب یافته در کوه و کردر آتش و آب^(۹)
 ز حبس و بند تو کانون و فرغ آتش و آب

- (۱) نسخه م ب - نبارد
 (۲) نسخه م ب - قوی برك
 (۳) نسخه ۲ و م ف - مطاع و صاحب صدری که نسخه م ب و ۵ - مطاع جانب صدری که
 (۴) نسخه ۵ - هجیر جاهی آزاد منعمی که
 (۵) نسخه م ب - اگر نه توشه جود و سخاوتش یابد چگونه ضخم شود با شناور آتش و آب
 (۶) نسخه ۲ - چگونه ضخم شود با شناور آتش و آب نسخه ۳ - چگونه رحم
 بود با شناور آتش و آب نسخه م ب - چگونه گردد راجع بگوهر آتش و آب
 (۷) نسخه م ب - پیمود
 (۸) این شعر در نسخه م ب - بود
 (۹) بجنب قدر تو پیوسته قدر نور کهن نسخه ۵ - بجنب قدر تو پیوسته قدر نور کهن
 (۱۰) نهیب یافته در کوه کردر آتش و آب نسخه م ب - دو کوه و در کر آتش و آب

بهرق پاك خلیلی بهرض سهم کلیم^(۱) از آن رکاب تو سهم افکند بر آتش و آب^(۲)
 یل سلامت و امن است پشت مرکب تو برو چه پاك ترا گرشوی در آتش و آب
 همیشه تا که ز خصمی بفعل بدنازد^(۳) بدآوری نشود سوی^(۴) داور آتش و آب
 بقات خواهم چندانکه دارد آهن و سنک نهفته^(۵) در دل کاواک و در بر آتش و آب
 بجشنهای چنین و بعید های چنان

(محبت مقصور)

در مدح عمیدالدوله عمده الکتاب (?)

که رحیل جو بگذاشتم همی اسباب ز آب دیده همنی گشت کرد من گرداب
 دل از وداع رفیقان جو دیک بر آتش^(۶) تن از غریو عزیزان جو مرغ در مضراب^(۷)
 بی عزیمت من سست چون پی ناچه ره هزیمت من بسنه^(۸) چون ره سیماب
 چه روح من چه یکی باشه شکسته کتف چه شخص من چه یکی خیمه گسسته طناب
 به جنبشی که همی پیش بر گرفت سکون^(۹) برفتنی که همی باز پس گذاشت ایاب^(۱۰)
 برنده دهر صبورم جو مهره در ششدر زنده چرخ عجولم جو گوی در طباطاب
 نموده شکل من از فکرت اضطراب سهیل گرفته طبع من از نفرت احتراز^(۱۱) غراب
 امید من پس از ایند بفضل صاحب عصر عمید دولت منصور عمده الکتاب
 بلند همت صدری که دولتش را هست سپهر زیر عنان و زمانه زیر رکاب

- (۱) نسخه م ب - بهرض پاك خلیلی بهرق سهم کلیم
- (۲) نسخه م ب - از آن رکاب تو اسب افکند در
- (۳) نسخه ۲ - بفضل به نازد - نسخه ۳ - بفعل بدنازد - نسخه م ب - همیشه تا که ز خصمی بفضل در ناورد
- (۴) نسخه م ب پیش
- (۵) نسخه م ب - نهاده
- (۶) نسخه م ب - تن از وداع رفیقان چون فل در آتش - نسخه ۵ چو دیک پر آتش
- (۷) نسخه م ب - دل از خروش عزیزان جو چنک از مضراب
- (۸) نسخه م ب - سخت
- (۹) نسخه م ب - بجنبشی که همی باز پس گرفت سکون - نسخه ۵ - بجنبشی که همی بر گرفت بار سکون
- (۱۰) نسخه م ب - برفتنی که همی باز پس گرفت ایاب - نسخه ۵ - برفتنی که همی باز پس گذشته ایاب
- (۱۱) نسخه م ب - اجتر از

بجنب قدرش عیوق باهزار نشیب
ز امن او نکشد شور و فتنه رنج سپهر^(۱)
قضا بحلم وی اندر سرشته خاک درنگ
عینددو بستاند بقوت عدلش
مقدم است بنطق و مسلم است بعلم
کسی که کوفته خشک سال حادثه کشت
تراز گردش ایام نیز اگر گله ایست^(۵)
میوی گرمتر و راه خدمتش برگیر
ز قلب^(۷) در گه او ساز شستگانی عمر
همیشه تا بدمد مشک و مغز یابد بوی
مباد خالی و فارغ دو چیز او زدو چیز
مسیر امرش چونانکه ماه راست مسیر

بجای رایش خورشید در هزار حجاب
ز سهم او نچشد پیل و پشه راحت خواب
قدر بجود^(۲) وی اندر دمیده باد شتاب
صواب دست خطا و خطا بدست^(۴) صواب
چو بر جواب سؤال و چو بر سؤال جواب
رسد بیخت^(۳) همایون او بفتح الباب
برود نیل رسیدی مخور غرور سراب
بناز تیزتر و گرد مو کبش دریاب^(۶)
که قلب کعبه کند شستگانی محراب
همیشه تا بجهد بادو خاک^(۸) گیرد تاب
نه طبع او ز نشاط و نه جام او ز شراب
حساب عمرش چندانکه ز بحر است حساب^(۹)

(مضارع)

ای تیغ تو کشیده تراز تیغ آفتاب
باهمت توو هم نداند برید راه
حکم ترا مطیع بود روز و شب فلک
نار اوج حق یقین تو تابنده چون سهیل
کین تو از طبیعت بیرون نهد قدم^(۱۱)

ای نجم دین و از تو بگفر اندر اضطراب
باهیت تو دهر نیارد چشید خواب
رای ترا نماز برد سال و مه صواب
بر دیو شرک تبر تو بارنده^(۱۰) چون شهاب
مهر تو در بیابان وادی^(۱۲) کند سراب

- (۱) نسخه ۵ - ز امن او نکشد شر و فتنه رنج سپهر
- (۲) نسخه م ب - جود
- (۳) نسخه م ب - نشست
- (۴) نسخه م ب - زبخت
- (۵) نسخه م ب - ز دور گردش ایام اگر ترا گله ایست
- (۶) نسخه م ب - برای کحل بصر گرد مو کبش دریاب
- (۷) ز گرد
- (۸) نسخه ۲ و ۳ و م ب - آب
- (۹) نسخه م ب - چندانکه مهر راست حساب
- (۱۰) نسخه م ب - تازنده
- (۱۱) نسخه م ب - طرب
- (۱۲) نسخه م ب - دریا

پیش درنك حلم تو عاجز بود درنك
 تنهد كمال قدرترا آفتاب حد
 آنجا که از هزارهز حرب و نهیب خصم
 اینرا سلب در آب ندامت بود غریق
 که دست دیر دیر جدا ماند^(۳) از عنان
 که تیغ كوه حمله پذیرد ز تیغ تو
 تبر از گشاد شست تو گر برخورد بتبر
 گوئی که از کمان تو گلی شود جدا
 هم خواب صلح تو شناسد همی سپهر
 جزیر^(۹) سنان رمح تو از تف خشم تو
 ای در عجم سپیدو ای در عرب امیر
 عون خداو سمی تو امسال و بار کرد
 باك است شغل خیر تو از روی و از ریا
 تا بر زمین نبات بود مایه حیات
 از بخت هرچه جوئی نام بزرگ^(۱۲) جوی
 چون آسمان بتندی با^(۱۴) دشمنان بگردد

گاه شتاب جود^(۱) تو واله بود شتاب
 ندهد سؤال گر زترا یستون جواب
 برخیزد از میانه شخص و اجل حجاب
 و انرا جگر بر آتش حسرت بود^(۲) کباب
 که پای زود زود برون آید^(۴) از رکاب
 زخم آری و بزخم گشائی در او شتاب^(۵)
 ناقص کند دیری و ابتر کند حساب^(۶)
 هر که که تیروار نهی روی بر صواب^(۷)
 هم راه^(۸) جنگ تو نپذیرد همی ایاب
 نشنیده هیچکس که بخون تشنه گشت^(۱۰) آب
 ای هردو جنس را^(۱۱) بهنر مالک الرقاب
 بی عون و سعی لشکر بنخانه ها خراب
 دور است کار غزوتو از لهوو از شراب
 تا بر سپهر شیر بود برج آفتاب
 وز دهر هرچه یابی عمر عزیز یاب
 چون مشتری بخوبی بر^(۱۳) دوستان بناب

- (۱) جور ؟
- (۲) نسخه م ب - شود
- (۳) نسخه ۱ - برون آید نسخه ۲
- (۴) نسخه ۱ - جدا ماند نسخه ۲ - فرو ماند
- (۵) نسخه م ب - زخم آری و زخم گشائی براو شتاب
- (۶) نسخه م ب - ناقص شود ابتر شود
- (۷) نسخه م ب - بر حجاب
- (۸) نسخه م ب - هم رای
- (۹) نسخه م ب - غیر از
- (۱۰) نسخه م ب - گردد
- (۱۱) نسخه م ب - قوم را
- (۱۲) نسخه م ب - بلند
- (۱۳) نسخه م ب - بر
- (۱۴) نسخه م ب - با

(هزج مقبوض مقصور) در نسخه ۲ و ۳ و م ب

با اهل خرد ^[۱] جهان بکین است	مرد هنری از ان غمین است
آنکو پیر خرد مبین است	زین ازرق بی خرد کهن است
بر هر که نشانی از هنر ^[۲] هست	با محنت و رنج همنشین است
ازاده همیشه خود بر این بود	تا کینه کُشد برین است
هتین جفا بر آن کُند تیز	کو در خردو هنر متین است
از کار فلک عجب توان داشت	با آن همه مهر محض کین است
بر داشته مهر از آب حیوان	میل نظرش پیار کین است
سعدش همه زیر دست نحس است	زهرش همه با شکر عجین است
زان رفت به همعانی جور	کش اسب مراد زیر زین است
جز سفله و دون نبرورد هیچ	وین خود هنری از او کمین است ^[۳]
آنراجو نکین ^[۴] دهد زرو سیم ^[۵]	کش يك دو صفت زهر ^[۶]
از ناله و از شکایت من	گوشش همه روز با طنین است
زو با که شکایتی توانکرد	کزوی همه بخردی حزین است
نی نی که پناه من ز جورش	مجموع کرم بهار دین است
صدری که بقول هر خردمند	اویست که صدر را ستین است
از جنبش کلک لاغر او	ملك است که پلویش سمین است
با دست چوکان اوقرین شد	زان کان جواهر ثمین است ^[۷]
الحق سبب یسار ملك است	میمون قلمش که در یمین است
انصاف بدان یمین و آن کلک	مر دولت و ملك را یمین است
ذکر هنرو فضایل او	نسیح کرام کاتین است

- (۱) نسخه م ب - هنر
 (۲) خرد
 (۳) نسخه م ب - این خود هنری از آن کمین است
 (۴) نسخه ۲ و ۳ - نکین
 (۵) نسخه م ب - آنرا چون نکین دهد زرو سیم
 (۶) نسخه ۳ - نکین است نسخه م ب - کش یکد و صفت زهر تک این است
 (۷) نسخه ۳ - (س م)

مسموع سریر ملک و دانش	زان است که حافظ و امین است
هم ملک برای او مصون است ^(۱)	هم حصن هنر بدو حصین است
یک قطره زکاک اوست هر مشک	کان مایه ^(۲) آهوان جین است
از رشک کشاده روئی او	در ابروی روزگار چین است
از خرمن ذهن او عطار د	چون ماه زمهر خوشه چین است
عهد کرمش ز عهد ها فرد	همچون بفصول فرودین است
بینی اثر قران سعدین	چون کلک و بنانش را قرین است
هر حرف ز کلک او عبو را	ماتد داغ بر جین است
آثار سخاو مکر ماتش	همچون اثر خرد مبین است
باهمت او سؤال رادست	بی رنج و غمی در آستین است
سحر از سر خامه آفریند	سحری که سزای آفرین است
ای گوی ر بوده از کریمان	وین پیش همه کسی یقین است
در درد ریا مقیم از آن شد	کز لفظ و خط نو شرمکین است
دایم بتاکری و مهرت	هم خاطرو هم دلم رهین است
از غایت شوق حضرت نو	همراه حدیث من امین است
دانی که ولای تو جو گنجی است	کاندر دلو جان من دفین است
وانکه یادم نیاری آری	رسم کرم و وفا چنین است
تا ایزد مستعان خلق است	وز او همه خلق مستعین است
بادات خدا معین و هست	وان را چه غم است کو معین است

(هزج مقصور)

درمدح سلطان علاء الدوله ابوسعید مسعود بن ابراهیم بن مسعود

عرب را آسمانی حق گذار است	عجم را آفتابی سایه دار است
ملک مسعود ابراهیم مسعود	که صاحب خانم این روزگار است

(۱) نسخه م ب - هم ملک ظفر بدو مصون است

(۲) نسخه م ب - نایه

همایون خسروی که عدل و انصاف
 نظرهای کَریمش با طراوت
 براق همش معراج پیمای
 بر جودش خراج بهره [۱] ناقص
 نه بحر جود او دشوار عبره
 سپهر ازوی سپهری عکس مانند
 ز دامنش جان شیرین در کشاکش
 همش در عقد ملک انسی و جنی
 چنان بر باس امنش غالب آمد
 چنان تنبیه سهمش کاری افتاد
 همه احکام کلش آفریده
 نوندش کوه و صحرا را سماری
 یکی با معجزو برهان دلدل
 یکی خاک کی که صرصر زو پیاده است [۲]
 از آن مر پشت ماهی را پشیزه
 از آن بر علم بیطاران تطاول
 خدنگش جرم [۳] بی جان است لیکن
 شهاب از جرم سنگش فضله در بست [۴]
 کمان رستم دستان بسختی
 قضارا بازوی چرخش خجیدن [۵]

بشاخ ملک او بر برگ و بار است [۱]
 هنرهای عظیمش بی عوار است
 عقاب دولتش نهمت شکار است
 بر قدرش عزیز مصر خوار است
 نه موج باس او آسان گذار است
 جهان از وی جهانی مستعار است
 ز داغش ران گوران پر نگار است
 همش در حبس طاعت مورو مار است
 که گفتی امن او فصل بهار است
 که گفتی سهم او روز شمار است
 همه ارکان جزویش استوار است
 حسامش دین و دنیا را حصار است
 یکی بارعدو برق ذوالفقار است
 یکی آبی که بر آتش سوار است
 وزاین در دیده کیوان شرار است
 وزاین در مغز جباران خمار است
 بدو هر گونه جرمی [۲] جان سپار است
 که شهبان از گشادش سنگسار است
 کم از تنبوك نرم شهریار است
 باندامش کشیدن صعب کار است

(۱) نسخه م ب - بشاخ ملک از او

(۲) نسخه م ب - مصر

(۳) نسخه م ب - بیار است

(۴) نسخه م ب - جسم

(۵) نسخه م ب - جسمی

(۶) [م ب] ؟ شهاب ارزانکه فضلش فضله ور نیست ازوی که نسخه ۲ - شهاب

ارزانکه فضله ور نیست نسخه ۳ - شهاب از ویک فضلش فضله ور نیست

(۷) نسخه م ب - قضارا باره چرخش کشیدن

بشکل پیل یکدیش^(۱) نگه کن
 زمین را هیکش سد سکندر ❁
 بن چون گرد کوهی در سلاسل
 نهنگ آب ورزش باد پرور^(۲) ❁
 حکال حرب اندر حمله در وی^(۳)
 بجنب فتنه کافد خلقت او را^(۴)
 یارای راوی از آثار شاهان ❁
 کرا بود است از ایشان کار و باری
 فلک ایوان قصرش دید و میدان^(۵)
 چه میدان موج اسب و پیل و مردم
 تو گفنی عرصه شطرنج دنیا است
 همیشه تا شعار دین و اسلام ❁
 بملک اندر قراری بار خسرو ❁
 نعم چون پیل یکدیش^(۶) هزار است
 هوا را قامتش قد چار است
 بتک چون گرد بادی در عیار است
 کزان یشک درازش مسنه خوار است^(۷)
 بلرزد گر حکا سامهار است^(۸)
 هم از بینی بینی در مهار است^(۹)
 حکایتها کز ایشان یادگار است
 که بر درگاه سلطان کار و بار است
 همه گیش گفت اندر کنار است
 چه ایوان عین بند و گیر و دار است
 که در عرصه دورویه کارزار است
 ز جاه و منرات با بود و تار است
 که دارالملک او^(۱۰) دارالقرار است

(رمل مخبون مقصور)

(در مدح منصور سعید)

جشن فرخنده فروردین است روز بازار گل و نسرین است

- (۱) نسخه م ب - یکرنگش
- (۲) نسخه م ب - یکرنگش
- (۳) نسخه ۲ - نهنگ آب دزدش بادپرور نسخه م ب - نهنگ آب وزدش بادپرور
- (۴) نسخه م ب - گر از یشک دارش مسنه خوار است
- (۵) نسخه ۲ - چکال حرب اندر حمله از وی نسخه م ب - چکاو حرب و اندر حمله از وی
- (۶) نسخه ۲ - بلرزد گر چکال شاهباز است نسخه م ب - بلرزد گر چکاو و گر نههار است
- (۷) نسخه ۲ - تحیت فتنه کاندلر خلقت او را نسخه م ب - بجنب فتنه کاندلر خلقت او نسخه ۵ - بجنب فتنه کاندلر خلقت او
- (۸) هم از بینی و از بینی مهار است
- (۹) نسخه م ب - مشحون
- (۱۰) نسخه م ب - ازو

آب چون آتش عود افروز است	باد چون خاک عیر آگین است
باغ پیراسته گلزار بهشت	کلبن آراسته حور العین است
برج ثور است مگر شاخ سمن	که کلس را شبه پروین است
گر دبستان ز فروغ لاله	گوئی آشکده بر زین است
بیشه از سبزه‌واز جوی و درخت	چون زمین دگر از غزنین است ^(۱)
آب چین یاقه در حوض از باد	همچو پرکار حریر چین است
بط چینی که بیاد است درو	چون پیاداست که (با) نعلین است ^(۲)
بچه ماند به عروسی عالم	که سبک‌روح و گران کاین است
شه او زید منصور سعید ^(۳)	که همین خسرو و آن شیرین است ^(۴)
ذوقون شاهی کاندرفن ملک	بر شاه عجمش تمکین است ^(۵)
در لفظش جو بسد شاخ انگیز	مشک خطش جوشکر شیرین است
روش تین دارد قلمش	گرچه تریاک ^(۶) دوصد تین است
خرد آئین کف رادش دید	مایه رزق جهان گفت این است
چون بها در گهر بیش بها ^(۷)	هنر اندر گهرش تضمین است
آن دیری است که در جوزا تیر	بار قومش رقم ترقین است
وان سواری است که برگردون ماه	پیش او چون زین بر خرزین است
نه چو باشد و مانند او ^(۸)	اوشه و هر که جزاو فرزین است

- (۱) نسخه ۱ - چون زمین کلی غزنین است نسخه م ب - چون زمین کله غزنین است نسخه ۶ - چون زمین دگر غزنین است
- (۲) نسخه ۲ و ۳ - بط چینی نه پیاد است درو نسخه ۳ - براو یا پیاد است که با نعلین است نسخه م ب - بط چینی نه پیاده است درو چون پیاده است که با نعلین است نسخه ۵ - بط چینی نه پیاده است ازو نه پیاده است که با نعلین است نسخه ۶ - بط چینی نه پیاده است درو چون پیاد است که با نعلین است
- (۳) لباب الالباب ج ۲ - شبه او زید منصور سعید نسخه ۵ - شه او زید
- (۴) زانکه او خسرو و این شیرین است نسخه م ب - که هم او خسرو و این شیرین است
- (۵) لباب - بر شاه عجمش تمکین است
- (۶) تریاق
- (۷) نسخه ۵ - جویها در گهرش بیش بها نسخه ۶ - چوبها در گهرش بیش بها است
- (۸) لباب - نه چنین باشد و مانند او م ب - نه چنان باشد مانند او

اگرش پر جو پر شاهین است	کبک را دل جو دل شاهین نیست
هست بهرام نه چون جویین است	هست معراج نه چون خدمت اوست
همش رهبر علین است	چنک در همت او زن که ترا
کعبه کش در بی زرفین است	جود او کعبه زوار شناس
که ز تایدش دار افرین است	تکیه بر بالش اقبالش دار
حاسد او ز در نفرین است	آفرین باد بر آن شخص کز او
تا دعا ساخته با آمین است	با بقا ساخته باداش نفس

(محبت مقصور)

از اوست هر چه بشرک اندر از بدی ^(۱) شعب است	دلیل نصرت حق زخم نیزه عرب است
جهان و ملک جهان ^(۲)	میان چرخ و میان ملاعبش که لب
چنین گشایش در عقد نادر و عجب است ^(۳)	زعقد هاش باسلام در گشایش هاست
ولیک کوتاهی عمر خصم را سبب است	دراز هست چو امید و تن درست چو عمر
گرش بینی گوئی که خوشه غیب است	دلی که حمله پذیرفت از او بفکرت وهم
گمان برد که در او روح لرزه دار تب است	چنان بلرزد جسم از نهیب او ^(۴) که خرد
که در حقایق علمش دقایق ادب است	نه هر که شکلش بیسود مشکش بنمود
جوشاخ معجزه هم ازدها و هم خشب است	بچنک شیر عرب نجم دین و صدر جهان ^(۵)
سپهر و کینی یش از قیاس روز و شب است	جلیل بار خدائی که در جلالت او
مظفری که ز تیغش زمانه در هرب است	موفقی که ز جودش ستاره در خجالت

(۱) نسخه او ۶ - از بدی نسخه ۲ و ۵ از هدی

(۲) نسخه او ۵ - بردو ماند يك ندبست نسخه ۲ - بردو ماند و يك ندبست
نسخه ۳ - هر دووانگه بدنست ؟ نسخه م ب - هر دو داديك بدبست ؟ نسخه ۶ - هر
دو داو يك ندبست

(۳) نسخه م ب - از او عجب است

(۴) نسخه م ب - جان از مهابتش

(۵) (نسخه ۳) نسخه ۱ - نجم دین عصاگر چنک ؟ نسخه ۲ - نجم دین

و خیک دارد ؟ نسخه م ب - نجم دین عصا که چنک ؟ نسخه ۵ - ندارد نسخه ۶ -
نجم دین و خنک خراو ؟ !

زفر دولت او و شکوه حشمت او ﴿۱﴾
 بسازگاری طبعش مفید چون صحبت ^(۱)
 موافق آمد بارای طبع کنیت او ^(۲)
 دران زمان که جهانی پر آتشین ^(۳)
 نه عدل را نظر است و نه عقل را بهر است
 بزخم يك دو کند شخص شیر شمشیرش
 قضا مشقت پیری ^(۴) نهاد گرزش را
 ایا عدیم نظیری کجا ^(۵) وجود و عدم
 توئی که از تو و از روزگار همت تو ^(۶)
 حطب که گرمی تیغ تو دید و تیزی آن ^(۷)
 غذای سهم تو خون عدوست پنداری
 همیشه تافلك است و همیشه ^(۸) تاملک است
 نشاط بارو طرب خفت طبع و رای و دات

هوا گشاده دل و روزگار بسته لب است
 بکار سازی رایش مصیب چون زهب است
 که حلم او که قدرت قوی تر از غضب است
 دران میان که سپاهی دراهین سلب است ^(۹)
 نه فضل را هنراست و نه حرص را طلب است ^(۱۰)

از آنکه تن را تاثیر کمزش حذب است ^(۱۱)
 ز چون تونسل یکی یوه و دگر عزب است
 جهان بر احوت و عالی تن تو ^(۱۲) در تعب است
 چه گفت گفت که آتش بجای این حطب است ^(۱۳)
 و گر نه چون ^(۱۴) رگش از خون تهی تر از عصب است
 همیشه ^(۱۵) تا حسب است و همیشه تانسب است
 که شرق و غرب ز تو بانشاط و باطرب است

- (۱) نسخه م ب - صحت
 (۲) نسخه م ب - موافق آمده با زخم طبع کینه او
 (۳) نسخه ۱ - در آتشین غصه است نسخه ۲ پر آتشین عقد است نسخه ۳ - پر آتشین است (!) نسخه م ب - در آتشین عیب
 (۴) نسخه ۵ - در ان زمان که جهانی در آتشین غلبه است نسخه ۶ - در ان زمان که جهانی پر آتشین عقب است
 (۵) نسخه ۱ - اگر چه راستیش راست و زدن ذنب است نسخه ۲ - که راستش راست با ذنب ذنب است نسخه ۳ - اگر زدانش راست و زدن ذنب است نسخه م ب - اگر چه راستیش راست در زنب ذنب است نسخه ۵ - اگر زایش راس است و از زنب زنبست
 (۶) نسخه م ب - تندى
 (۷) نسخه م ب - جذب
 (۸) نسخه م ب - که در
 (۹) نسخه م ب - توئی که از اثر روزگار همت تو
 (۱۰) نسخه م ب - بس دشمن تو
 (۱۱) م ب - تندى
 (۱۲) م ب - گر آتش بنزد این حطب است
 (۱۳) اگر چه خود
 (۱۴) م ب - هماره
 (۱۵) م ب - هماره

[خفیف]

روز گار عصیر انگور است ❀	خم ازومست و چنك ^(۱) مخمور است
خیز تا سوی باغ بشنایم ❀	کز می و میوه اندراو سور است
سبب سیمین سلب جو گوی بلور	یا جو نو خواسته بر حور است
خوش ترش زرد چهره آبی را ❀	طبع مرطوب و رنگ محرور است
شاخ امرود گوئی و امرود ❀	دسته و گرد نای طنبور است ❀
نارسیده ترنج بارودش ^(۲) ❀	چون ققع کوزه و چوسنگور است
نار از او نار دانه گشته ^[۳] جدا	چون عزب خانهای زنبور است
تاج نرگس بفرق نرگس بر ❀	جام زرین خواجه منصور است
صاحب عالم آنکه عالم فضل ❀	تا زاملاك اوست معمور است ❀
نیست از عقل و علم او بیرون ❀	هرچه بر سطر ^(۴) لوح مسطور است
کار دنیا و شغل عقبی پاك ❀	بر هوا و رضاش مقصور است ❀
جرخ با اوج قدر او باطل ^(۵)	بحر با موج کف او زور است
نظم لفظش ^[۶] جو گوهر منظوم	نثر خطش ^(۷) چو در منشور است
نقشبند طراز مهرش را ❀	صد هزار آفتاب مزدور است
کرد باد سراب کینش را ❀	تا فلک باژ گونه در دور است ❀
آن سهیل است برق هیت او ❀	که تجلیش سکنه طور است
وان شهاب است رأی ثاقب او	که از او دیو قته ^(۸) مقهور است
مرکب فرخ همایونش ❀	آهین برج و آتشین سور است

- (۱) در بعضی نسخ بجای چنك خيك و در برخی هم جام دیده شد
 (۲) نسخه م ب و فرهنگ جهانگیری - بارورش نسخه ۶ - بارودش
 (۳) نسخه ۲ و ۳ ج و م . ف - کرده
 (۴) نسخه م ب - هر چه درست
 (۵) م ب - نازل
 (۶) نسخه م ب - نظم و لفظش
 (۷) نسخه م ب - نثر و خطش
 (۸) نسخه م ب - ملك

بود چون آفتاب تیر ولیك ﴿١﴾
 سایه در نور اگر ندیدستی ﴿٢﴾
 درتک ایدون جهد که بار بزان
 شکل او بی شکل بر چیزی ﴿٣﴾
 قالب نصرت است و نیست بدیع
 ایند از عرض خواجه دور کناد
 دل او گنج راز خسرو باد ﴿٤﴾

تیز چون آفتاب با حور است ﴿٥﴾
 جرم او بین که سایه در نور است
 که تو گوئی قضای مقدور است
 نیک مشکل شود ﴿٦﴾ که مجبور است
 که براو ذات خواجه منصور است ﴿٧﴾
 هر غرض که مراد او دور است
 تا زمین راز دارو گنجور است

☆ مضارع ☆

گر بخت را به جاهت و اقبال راند است ﴿٥﴾
 بحری که میغ رزق بجودش مطیر گشت
 آزاده که در خور صدر است و بالش است
 هر فضله ز عزمش رخش است باد پای
 با بذل طبع مکرم او آفتاب دون
 کرد سرای مصلح طوف رعایتش
 پیش هوای مفسد سد کنایتش ﴿٦﴾
 شمشیر های ظلم شیاطین روزگار
 گرد در کمین حادثه شیر است منزوی است

از خدمت محمد بهروز احمد است
 صدی که سطح ملک برایش معمد است
 فرزانه که لایق گاه است و مسند است ﴿٧﴾
 هر و صله ﴿٨﴾ ز حزمش درعی مزرد است
 با ذکر سیر مسرع او ماه مقعد است
 چون گرد جوف کوه بنای مشید است
 چون پیش چشم افعی میل زمرد است
 یک یک ز بیم ذره عدلش مغمد است
 و در فرات فتنه نهنگی است ملحد است

- (۱) نسخه ۵ - بود چون افتاب تیز ولیك تیر چون آفتاب با حور است
 نسخه ۶ - نور چون افتاب تیر ولیك تیر چون آفتاب با حور است
 (۲) نسخه ۱ - شکل او بی شکل بر چندین نسخه ۵ - شکل او بی شکل
 نسخه ۶ - شکل او بی شکل هر چیزی است
 [۳] نیک مشکل بود
 (۴) نسخه ۵ و ۶ - که بر و داغ خواجه منصور است
 (۵) فرهنگ جهانگیری ندبا اول مفتوح بمعنی رشد و افزونی و نمو باشد
 ابو الفرج رونی گفته -
 (۶) این شعر در نسخه م ب بوده است
 (۷) نسخه ۲ و م ب - فضله نسخه ۳ - و صله لباب - بذله م . ف ذره

کز آسمان کواکب علویش مرقداست
کز النجا بضع الهیش مسند است
گردون زجنس گشتن او شخص ابلداست
ذاتش به بی همالی ذاتی مجرد است
دریا سراب و فد فد^(۱)

گوئی که آب جوهر صرح ممرد است
گوئی که میخ نعلش دندان مبرد است
پر گوهر مسلسل و در معجم است
ماتده تر بحرف نخستین ابجد است
شیرین جوشهد و تلخ چو زهر مدود است
آری بعون شغل وزارت مؤید است^(۵)
دایم قلم نه کند زبان و نه ادرد است
کش دامن مظله ز عز مخلد است^(۶)

نفسی است نفس همت او مرقدش بلند
عرضی است عرض حشمت او مسندش قوی
گیتی ز شبه زادن او قالب عقیم
تا در مشیت است وجود همال او
دریا گذار مرکب او را که گذر
ایدون چو باد نرم گر ازان رود بر آب
ایدون عمود و سندان سونش کند بنغل
و یحك چه معجز آمد كالکش که سلك او^(۲)
از حرفهای ابجد عقدش^(۳) براستی
با نیکخواه دولت و با بد سكال ملك
آسوده دار دهر است آسوده کار نیست^(۴)
تا بر سپهر اعظم نقاش لوح را
پاینده باد صاحب در ظل نعمتی

هزج مکفوف مقصور ❀

نام تو رسید است بجائی که رسید است
دیدار تو در چشم خردمندی دید است

ای بار خدایا^(۷) که جهان چون تو ندید است
کردار تو در جسم جوانمردی جان است

(۱) نسخه ۱ - دریا سراب و فرد و مهتاب فرقد است نسخه ۲ - دریا سراب و فد فد مهتاب فرقد است
نسخه ۳ - دریا سراب و فد فد مهتاب فرقد است نسخه م ب - دریا سراب و فد فد مهتاب فرقد است
نسخه ۵ - دریا سراب و فد فد مهتاب فرقد است نسخه ۶ - دریا سراب و فرد و مهتاب فرقد است
دریا سراب فد فد و مهتاب مرقداست ؟

(۲) نسخه م ب - نوك او

[۳] نسخه م ب عطفش

[۴] نسخه ۵ - آسوده دارد هراست آسوده کار نیز آری بعون شغل وزارت
مقلد است نسخه ۶ - آسوده دارد هراست آسوده کار نیست آری بعون شغل وزارت
مقلد است نسخه م ب - آسوده دار آسوده وار

[۵] نسخه ۱ مقلد است و صحیح بنظر می آید نسخه م ب - مقلد

(۶) نسخه م ب - کرد امنش مظله بعرض مخلد است

[۷] نسخه م ب ای بار خدائی که

با عدل تو اسباب بلا دست کشید است
 ابری است گفت کز وی صد بحر چکید است
 جزوی که شنیدی که خریدار خرید است
 زان است که چون کیوان براوج رسید است
 زان است که چون آب دراوجای گزید است
 تا گوش بزرگی شنوا شد نشید است
 این دست بلر^(۱) کرده و آن پشت خمید است
 بی جرعه طبع تو ادب نیم گزید است
 تاری ز تو جز دولت باقی نه تید است
 وان را که توئی جرخ یاطل نخلید است^(۵)
 از یم فسخ حادثه چون مرغ رمید است^(۶)
 کم زاویه ماند است که دروی نخرید است
 ناری است داش بی تن و آن نار کفید است^(۸)
 محسود بدینگونه که بنده است که دیده است
 پس بنده بهم کیت تو نا گروید است

باوهم تو اسرار فلک روی گشاد است
 بحریت دلت کورا صدابر غلام است
 بخرید عطای تو خریدار عطا را^(۳)
 قدر تو هوای تو همی دارد در سر
 خصم تو رضای تو همی جوید در خاک
 داند افاضل که بفضل تو بزرگی
 در پیش دوات و قلمت عرص و رسالت^(۱)
 بی تیشه عقل تو خرد نیم تراش است
 سطری ز تو جز آیت رحمت توشنه است^(۴)
 آنجا که توئی دهر ز هیبت تهد پی^(۵)
 این بنده چه کرد است که بی زلت و بی جرم
 کم داهیه ماند است که آنرا نه بسود است
 فالی است تش بی دل و آن نال گسته است^(۷)
 درویش ندیدند^(۹) که محسود بود هیچ
 گر صورت حالی که نمودند جز آن نیست

[۱] در پیش دوات و قلمت عرض و رسالت ؟ نسخه ۱ - در پیش دوات و قلمت
 عرض رسانست نسخه ۲ - در پیش دوات و قلمت عرض رسالت نسخه ۳ - در پیش
 دوات قلمت عرض رسالت نسخه م ب - در پیش دوات و قلمت عرض رسالت
 [۲] م ب - بکش داده فرهنگ جهانگیری لر بغل باشد ابو الفرج رونی
 گفته در پیش الخ

(۳) م ب - جز همت عالی ننیشسته است

[۴] م ب - پای

[۵] م ب - نچخید است

[۶] م ب - پرید است

[۷] م ب - تاریمت تنش بی رل وان قار گسته است

[۸] نسخه ۱ - تاریمت دلش بی تن و ان قار کشیده است

[۹] نسخه م ب - درویش نبود است

تا حکم غم و شادی بر لوح نوشته است تا باد بدو نیک بر آفاق وزید است
از دولت تو دست حسد کوتاه خواهم بادولت تو خود که چخیدا که چخیدا است^(۱)

❀ هزج مکفوف مقصور ❀

ای نام تو بخشیده بخشنده ارواح ❀ آیات رسالت را انقاس^(۲) تو الواح
بر نامه دیوان هنر فضل تو غنوان در کشتی دریای سخارای نو ملاح
انعام تو بر خسته دل سایل مرهم احسان تو بر قفل در روزی مفتاح
چون قطب فلک عرض ترا راحت ساکن چون جرم قمر سیر ترا سرعت سیاح
اقبال تو خواهند بر اشباح طبایع^(۳) گر نه نکنند^(۴) ایشان اقبال بر اشباح
قصاب نیارد که بفتاح دهد رنگ تا خلق تو اندر ندمد بوی بفتاح^(۵)
در جاه عریض تو مساحت تهد بی هر چند که با وهم مسیح آمد مساح
توفیق بچنگ آرد جهد تو بتوفیق ملواح بدام آرد صیاد بملواح ❀
ناخواسته از گنج عروس تو چوشاهان با خواسته خیزند همی زایر و مداح
تا آینه نجیح تو بازار گرفته است آزار ندید است^(۶) بدو صیقل انجاح
گر نطق تو انگیزد مرموز نیارد ❀ مرموزتر از سحر تو بر معجزه ایضاح^(۷)
ور خشم تو افروزد مصباح تنابد ❀ پروانه مصباح بهنگاه مصباح ❀
یارب چه درختی است جهان زیر نویارب آن ابلق جوشنده کوشنده کداح
هیهات ز آسیب درخشش که ز آسیب آسان فکند پیل جو شطرنجی طراح
گرداب کند حلقه نورد خوی او پس بر لب گرداب نهد گام چو ملاح

(۱) - در مدح ابوالقاسم خاص (رجوع کن بیت ۱۷) ابوالقاسم خاص ازارکان
دولت سلطان ابراهیم چهار مقاله ص ۱۴۶ و لی از بیت نهم چنان بر می آید که گویا
مدوح این حکامه جاد وزارت داشته انگاه باید گمان برد که این قصیده در ستایش شمس
الکفایه ابوالقاسم احمد حسن میمندی گفته شده باشد والله اعلم

- (۲) نسخه ۲ - زانقاس لباب و م. ف. - زانقاس
(۳) نسخه ۵ - خوانند نسخه ۶ - خواهند بر اشباح و طبایع
(۴) نسخه ۲ - کوتاه نکنند؟ نسخه ۵ - گر نی نکنند نسخه ۶ - گر نه بکنند
(۵) ظاهراً در مصرع اول و ثنی فتاح نیست و فتاح است ع
(۶) نسخه ۲ و م. ب. - زنگار ندید است نسخه ۳ و لباب - آزار ندید است
(۷) نسخه ۳ - مرموز ترا سحری بر موجز ایضاح ؟

گوئی بدنش نیست بدن در خط آورد
 آنی که رسید است به تایید الهی
 از فضل تو گر بنده امان یابد نشکفت
 تا روی بکفار نهد رایت اسلام
 اندر عمل خیر تنی بادت کوشان
 دست تو و طبع تو مه و سال و شب و روز
 گردان شده بی علت روحی است ز ارواح
 امر تو و نهی تو با فساد و با صلاح
 زین هاویه هایل سوزنده قداح
 تا پشت بعباس کند نسبت سفاح
 و ندر امل خلق دلی بادت مرتاح
 بادسته ریحان زده و با قدح زاح
 ❀ ❀ ❀

(در مدح ابوسعید بابو)

صدر بابوئیان سزا باشد^(۱)
 آنکه آزاده را پس از ایزد
 و آنکه بگذشته از پرستش حق
 کنیت شهریار و نام رسول^(۴)
 این چنین عرض را شکفت مدار
 آفتابی است رای او که از او
 کشت زاری است فضل او که در او
 بحر با کف او شمر شمرند
 طبعش از فضل ها بهار نهد
 گرد کز نعل مر کبش خیزد
 نور کز قلب صافیش تابد
 جاه جوئی که جاه او طلبد
 کاندرا او عقل را^(۲) باشد
 بندگی کردنش هوا باشد^(۳)
 جز پرستیدنش خطا باشد
 عرض او را همی عطا باشد
 گر معلا و مصطفی باشد^(۵)
 فلك ملك را ضیا باشد
 کشته علم را نما باشد
 کوه با حلم او هبا باشد
 مدحش از پرده ها نوا باشد
 مایه کحل و توتیا باشد
 صبح ارواح انبیا باشد
 سال و مه در غم و غنا باشد

- (۱) صدر بابو بیان سزا باشد کاندرو عقل را باشد نسخه ۱ - با تو بیان
 نسخه ۲ - بابو بین ؟ نسخه ۳ - با تونیان ؟ نسخه م ب - با بوئیان ؟
 (۲) نسخه ۱ - بنا نسخه ۲ و م ب ثنا نسخه ۳ - فنا نسخه ۵ و ۶ بنا
 (۳) نسخه او ۳ و ۵ - هوا نسخه ۲ و م ب و ۶ سزا
 (۴) کنیت شهریار یعنی ابوسعید که کنیت سلطان علاءالدوله مسعود بن ابراهیم بن
 مسعود بود پس معلوم است که ابو سعد بابو یکی از بزرگان سلطان نام برده بودند
 (۵) نسخه ۲ و م ب - که معلا نسخه ۵ - کز معلا مصطفی باشد

هر عصائی نه ازدها گردد	هر گیاهی نه کیمیا باشد
ریک سهمش فرو خورد قلزم	اگر از قلزمش عدا باشد
باد امرش بگردش آرد طور	اگر از طورش آسیا باشد
چون بندیر آسمان و زمین	را ز تقدیر با فنا باشد
عزم و حزمش بجنبش و بسکون	آسمان و زمین نما باشد
طمع خلق مقتدی است براو	کعبه جود مقتدا باشد
مهر او دردل هواست که روح	صورت نفس آن هوا باشد
زایرش را بشکر اقبالش	همه اقبال بر دعا باشد
راجمش رازیوبه ^(۱) رویش	روی بر مهره قفا باشد
کی بود کی که رای بعد مرا	منزل قرب او دوا باشد
(خویشتن را چوپیش او دیدم ^(۲))	هر چه پیش آیدم روا باشد
تا جدا مانده ام ز مجلس او	صحت از من همی جدا باشد
بخداوند خویش باز رسم	گر خداوند را رضا باشد
تازیم و ام فضل او توزم ^(۳)	بدعائی که بی ریا باشد
درو جودش حیات خضر و مسیح	عضوی از جمله عضوها باشد
گویم آن نعمتش دهی یارب	که کمین جزو آن بقا باشد

(مضارع)

در مدح سیف الدوله محمود ابراهیم

باز آمد آنکه ملک بدو کامکار شد باز آمد آنکه بخت بدو بختیار شد

(۱) نسخه ۱ - نویه (! ؟) نسخه ۲ - پویه نسخه ۳ - پور (! !) نسخه
 م ب - بویه نسخه ۵ - توبه (؟) نسخه ۶ - لومه (! ؟)
 (۲) نسخه ۱ - تا روا داشتم که بی توزیم نسخه م ب ایضا و درست بنظر
 آید در نسخه ۵ و ۶ - خویشتن را چو پیش او دیدم
 (۳) نسخه ۱ - تازیم و ام فضل او توزم نسخه ۲ و ۳ - تازیم و ام براو توزم
 نسخه م ب - بزیم تا که بر در توزیم نسخه ۵ و ۶ - تازیم و ام فضل او توزم ابو سعد
 بابو هم از محمد و حین مسعود سعد سلمان بوده نگاه کن بقصیده لاله رویاند سرشکم
 تازه در هر مرحله

بر پای ظلم هیت او پای بند گشت
 بیدار بود قته کنون مست خواب گشت^(۱)
 باطل همی نمود سواری پیاده ماند
 زان پس که این دیار بر اسلام هشت ماه
 یاران رحمت است ملک بر غبار شرک
 آن شد که هر که خواست همی کرده هر چه خواست
 نه ماه بی فسار همی تاخت روزگار^(۲)
 شاهی که لفظ سیف بگاه^(۳) خطاب او
 او را سزد که سجده برد قرص آفتاب
 کس را نبود ملک و جمال از ملوک یار
 نقاش و هم صورت او بر هوا نگاشت
 اول که شاخ کل بوجود آمد از عدم
 چون دست دوست و دشمن خسرو بدو رسید
 ای کرده اختیار ز گینی ترا خدای
 بگذشت باد سهم تو بر دل عدوت را
 بنمود برق هیت تو خاصیت بسنک
 یک قطره نوش مهر تو چون بر جهان رسید
 یک ذره زهر کین تو گردون بمورداد
 تا شیر مرغزار بود پایدار باش
 آن رایت شهی بتو بر پایدار باد
 احکام ملک و شرع بتو استوار باد

در دست عدل دولت او استوار شد^(۱)
 سر مست بود دهر کنون هوشیار شد
 آری پیاده ماند چون حق سوار شد
 دارالقرار بودی دارالقرار شد
 کایدون هوای ملک بدو بی غبار شد
 انصاف را بطبع جهان جان سپار شد^(۲)
 تا بر سرش سیاست سیفی فسار شد
 صمصام آبدار شد و ذوالفقار شد
 کش حفظ بر زمین و زمان سایه دار شد
 او را جمال یوسف با ملک یار شد
 از لطف صورتش بهوا بر نکار شد
 بی خاربن شکفته کل کامکار شد
 یک بهره گل بماند و دگر بهره خار شد
 کینی بطوع بنده این اختیار شد
 نادیده رنگ باده سرش پر خمار شد
 بشکافت سنک و جوهر او پر شرار شد
 آن قطره اصل شهد و می خوشگوار شد
 زان مور زور یافت بندریج و مار شد
 شیری تو و زمانه ترا مرغزار شد
 کز غصه بر عدوی تو چون پایدار شد
 چونانکه زابندا برسول استوار شد

- (۱) نسخه ۱ و م ب - استوار نسخه ۲ و ۳ - دستیار
 (۲) نسخه ۱ و ۳ مست شد ز خواب نسخه ۲ - مست شد خراب نسخه م ب و ج -
 مست خواب گشت نسخه ۵ - کنون مست شد ز خواب
 (۳) نسخه م ب - کانصاف را بطبع جهان خواستار شد و همچنین در نسخه ۵
 (۴) نسخه ۱ و ۳ - آسمان
 (۵) نسخه ۱ - نگار نسخه ۲ و ۳ و ۶ بجای نسخه م ب و ۵ - بگاه مصراع اول
 این بیت اشاره است بقلب مدوح یعنی سیف الدوله محمود بن ابراهیم

❖ مضارع ❖

(در مدح علاء الدوله ابوسعید مسعود ابراهیم غزنوی)

شاهها ترا بشاهی گیتی مرید باد	ایام نیکخواه تو ایام عید باد
بر تخته که بیع و شری اختران کنند	اقبال بدسکال تو درمن یزید باد
زور آزمای ساعد ملک ترا بروز	از نور ساق عرش خطاب جدید باد
چون همت رفیع تو از نور بر گذشت	بروین قلاده وارث مطوع جید باد
بر منبر خطابت عدل تو خلق را	در امر ونهی خطبه وعدو وعید باد
بر حالها وقوفت زالهام ایزدی	بر رفیع و دور مشرف و صاحب برید باد ^(۱)
بیخار شاخ عیش لذیذت گرفته بار	وز یخ کشت عمر حسودت حصید باد
باینده دولت توو یدار بخت تو	میزان عصرهای عتیق و جدید باد
بوسعد کنیت توو مسعود نام تو	عنوان قصرهای منیع و مشید باد
هر ساله غزو تو که قنوج است حمل او	چون سیر کرد خالد و جیش ولید باد ^(۲)
خون در تن گداخته شرک و اهل شرک	از بیم تو فسرده چو خون قدید باد
کفران کافران لعین را بسند و هند	تیغت مخالف است خلافت معید باد
طغیان طاغیان مهین را بشرق و غرب	رایت معالج است علاجت مفید باد
بیحول نفس و قوت شمشیر تونشد ^(۳)	باطل زحق طرید که عیشت طرید باد ^(۴)

- (۱) کذا فی النسخة الاولیه نسخه ۲ - بروقع و دور مشرب صاحب برید باد
نسخه ۳ - بردفع دور مشتری و صاحب برید باد نسخه م ب - بردفع جور مشرف صاحب برید باد
- (۲) نسخه م ب - چون شیرجس خالد و حبس ولید باد نسخه ۵ - چون سیر کرد خالد جیش ولید باد نسخه ۶ - چون سرجنس خالد بن ولید باد خالد صاحب جیش ابوبکر ولید - ولید بن عقبی
- (۳) نسخه ۱ - بیحول نفس و قوت شمشیر تونشد نسخه ۲ - بیحول نفس و قوت شمشیر تونشد [۴] نسخه ۳ - بیحول نقش قوت شمشیر تونشد نسخه م ب - بیحول نفس و قوت شمشیر تونشد نسخه ۵ - بیحول نفس و قوت شمشیر تونشد باطل زحق طریده که نعتش طرید باد

بی عون عقل و نصرت تایید تو نگشت^(۱) دیواز هوا فرید که اصلت فرید باد^(۲)
 آنکت نه مدح گوید در لافکاه هجو هر تیره را^(۳) نشانه چو شخص یزید باد^(۴)
 وانکت نه شاد خواهد در کربلای غم هر لحظه بی ثواب شهادت شهید باد
 تاجش بدمؤثر محسود عالم است چشم بعد از شکوه جلالات بعید باد
 جای مخالف تو و جای مؤالفت آماده تر ز جای شقی و سعید باد
 در خدمت تو چرخ با خلاص بوالحسن^(۵) در طاعت تودهر بر شد رشید باد
 چون قرص مهر عرصه ملکات عریض گشت چون سیر ماه مدت عمرت مدید باد

❦ رمل مقصور ❦

آفرین بر شاه و جشن شاد باد جشن ملک آرای او هر ماه باد
 دست بذل از گنج او کوتاه نی دست عزل از جشن او کوتاه باد
 رای گردون قدر او را تاج بخش اوج کیوان صدر او را گاه باد
 آفتابش خاکروب و یل گوش واسمانش گنبد و خرگاه باد
 ظل عدلش بر سر خلق خدای پایدار ایدون چو ظل جاد باد
 سیر غزوش در بلاد اهل شرک رهگذار ایدون چو سیر ماه باد
 گر ستاره بر براق همتش ❦ اوج خواهد اوج او را گاه باد
 ور زمانه بی سلاح نصرتش ❦ جنگ جوید شیر او رو باد
 در فضای شرق و غرب از حزم او سال و مه منهی و کار آگاه باد
 نیک و بد را زو بگماه خیر و شر نوبت پاداش و باد افرا باد

(۱) نسخه ۱ - بی عون نصرت توو تأیید تو نگشت نسخه ۲ - بی عون نصرت توو تأیید تو نگشت نسخه ۳ - بی عون نصرت توو تأیید تو شک نسخه م ب - بی عون عقل و نصرت تایید تو نگشت

(۲) نسخه ۱ - دیو از هوا فرید که اصلش فرید باد نسخه ۲ - دیواز هوا فرید که اصلت فرید باد نسخه ۳ - مثل نسخه یک است نسخه م ب - دیو از هوا مرید که اصلش مرید باد همچنین نسخه ۵

(۳) نسخه ۲ و نسخه م ب - فرقه نسخه ۱ - مرزیه ز (! ؟) نسخه ۳ - هر تیره را نسخه ۵ - هر قریه

(۴) نسخه ۶ - هر تیره را نشانه چو شخص ترید باد

(۵) نسخه ۲ - با خلاص تو حسن

مشتبری با عرض او همنام گشت	عرض او با مشتري همجاه باد
در جهان فتح او ایام غضر	در جهای مدح در افواه باد
روز حرب از پیش او خرچنگ وار	پس خزیدن عادت بد خواه باد
دم زده کژدم ^(۱) ندیدی زان عمل	اژدها در حرب او جولاه باد
چون خم ایوان کسری در حضر	بر خم قصرش خم در گاه باد
چون نات النعش صغری در سفر	آخر خیلش صد و پنجاه باد
آنکه از فرمان او گردن کشد	سکنه زو پرویل و واویلاه باد
واخرش مانند راه ککهکشان	بی ستورو بی جوو بی گاه باد
تا بود بانفس نالان ناله جفت	حاسدش را ناله وا غوثاه باد
رزم غزو و بزم جشن فرخش ^(۲)	گه سکالش کرده گه ناگاه باد
آفرین بر خسرو و بر غزو او ^(۳)	آفرین بر شاه و جشن شاه باد

(هزج مكفوف مقصور)

در مدح خواجه علی بن حسن

میزان فلک قسم شب و روز جدا کرد ^(۱)	از روز نوا بستد و شب را بنوا کرد
بر سخت بانصاف همین را و همان را	چون هر دو بتقویم رسیدند رها کرد
نی بی سبب آمد بمیان اندر میزان	احکام قضا راند و ازین حکم قضا کرد
خود حال بدینگونه ^(۲) کجا ماند فردا	شب نیز دعا گوید چون روز دعا کرد
در ساعت او شرع ^(۳) کند شش ماه و شاید	زیرا که جفا یند هر کس که جفا کرد

(۱) نسخه ۲ - بدیدی

(۲) نسخه ۱ - روز غزو بزم و جشن فرخش نسخه ۲ - رزم و غزو بزم جشن فرخش نسخه ۳ - روز غزم و بزم جشن فرخش نسخه م ب - رزم و غزم و بزم و حزم فرخش نسخه ۵ - روز غزو و بزم جشن فرخش نسخه ۶ - روز غزو و بزم و جشن فرخش

(۳) نسخه او نسخه م ب - غزاو

(۴) نسخه ۲ قسم شب از روز جدا کرد نسخه م ب - قسم شب و روز دوتا کرد ج - قسم شب از روز جدا کرد

(۵) نسخه ۲ - خود حال بر اینجمله نسخه ۳ - خود حال بدین جمله ج - خود حال برین حال نسخه ۵ - خود حال برینجمله

(۶) نسخه م ب سرع (؟)

گر عقل بر این داشت ترا عقل خطا کرد
 کاوقات شب و روز برو مدح و ثنا کرد^(۴)
 در همت او بسته و تا خواست وفا کرد
 زین دست بچنگ آمد و زان دست عطا کرد
 خواهنده براو شعبده طمع روا کرد
 علت پذیرد که بنکلیف حیا^(۵) کرد
 نشکفت که بااصل^(۶) عرب خواجه سخا کرد
 اصحاب بلا را به بلا جفت عنا کرد
 انگشت سرو^(۸) آنجا کانگشت فرا کرد
 این شغل ملاراند و آن شغل خلا کرد
 چون قدرت دیدارش با آب هوا کرد^(۱۱)
 آن کرد که با جادوی کفر عصا کرد
 این شغل ز تو بنده جدا کرد چرا کرد

ای طبع رهو رسم شب و روز چه دانی
 بر خواجه علی بن^(۱) مدح ثنا گوی
 ان بار خدائی که اهل نهمت عالم
 صد بار بچنگ آمد معلوم جهانیش
 از چرخ مشعبد نخورد شعبده لیکن
 جودش نه حیاتیست طبیعی و حقیقی است^(۲)
 آری چو سخاوت را اصل از عرب آمد
 آنست که در^(۶) دولت او گردش گردون
 وانست که از حشمت او حادثه دهر^(۷)
 او را رو نقیض است^(۹) بگردار و بیدار
 از رحمت کردارش با چرخ زمین گشت^(۱۰)
 ای معجزه عدل تو با جادوی ظلم
 از بنده اگر برسد حاسد که خداوند

- (۱) نسخه ۲ - علی ابن عمر نسخه ۳ - علی ابن علی نسخه م ب - علی ابن حسن کذا نسخه ۵ ج - ندارد نسخه ۶ - علی ابن حسن
- (۲) نسخه ۳ - ترا و مدح و ثنا کرد (! ؟) نسخه م ب - پی مدح و ثنا کرد نسخه ۶ - برو مدح ثنا کرد
- [۳] نسخه ۲ - جودش نه حیاتیست طبیعی و حقیقی است نسخه ۳ - جودش نه حیاتیست طبیعی و حقیقی نسخه م ب - جودش نه حیاتیست طبیعی که حقیقت نسخه ۵ - جودش نه حیالی است طبیعی و حقیقی نسخه ۶ - جودش نه حیاتیست طبیعی و حقیقی
- [۴] نسخه ۳ - عطا نسخه م ب - چرا نسخه ۵ - رها نسخه ۶ - جدا
- [۵] نسخه م ب نسل
- (۶) نسخه ۳ - از
- [۷] نسخه ۲ و ۳ - راده دوران نسخه م ب - حادثه دهر نسخه ۵ و ۶ حادثه دهر
- (۸) نسخه ۲ - سترد نسخه ۳ و نسخه م ب و ۵ و ۶ - سپرد
- (۹) نسخه م ب او را دو لطیفه است (و درست مینماید) نسخه ۵ - او را ده نقیض است نسخه ۶ - او را دو لطیف است
- (۱۰) نسخه ۲ - با چرخ نسخه ۳ - با خراج نسخه م ب تا چرخ نسخه ۵ - با چرخ زمین گشت نسخه ج - با چرخ امین گشت
- (۱۱) نسخه ۲ - باب هوا کرد نسخه ۳ - با آب و هوا کرد نسخه م ب - تا آب هوا کرد نسخه ۵ و ۶ - با آب و هوا کرد

تدبیر جزاین نیست که تقصیر نهد عذر
جاوید بقا بادت با عزو بزرگی ❀
بدخواه ترا ظاهر چون روی علاباد^(۲)
گوید^(۱) که ندانستم خدمت بسزا کرد
کاین عزو بزرگی ببقای تو بقا کرد
تاباتو چرا باطن خود همچو علا کرد^(۳)

❀ خفیف ❀

(در مدح علاءالدوله مسعود ابراهیم غزنوی)

شاه را روی بخت کلگون باد	جشن آبان بر او همایون باد
هر نفس حرص غزوش افزون است	هر زمان حزم و عزمش ^(۴) افزون باد
اختیارش جو نام او مسعود ❀	افتتاحش بفتح مقرون باد ❀
روز اسلام نور موکب اوست	بر شب کفر از او شیخون باد
شعله آتش جهادش را ❀	خانه رای هند کانون باد ❀
وارث او که جفت ضحاک است	بسته فر این فریدون باد ❀
گر فلک جز برای ^(۵) او گردد	الف استوای او نون باد ❀
ور جهان جز بکام او باشد ❀	نوش در کامش آب افیون باد
گنج کان خازنش نه پیراید ^[۶]	خاک خورده جو گنج قارون باد
زر که نامش بر او رقم نکنند	از قبول عیار بیرون باد ❀
ازدهای زمانه را امرش ❀	دم عیسی و خط افسون باد ❀
قلب ادبار و قالب خصمش ❀	حبس ذوالنون و نقش ^[۷] ذوالنون باد

(۱) نسخه ۳ - گویم

(۲) نسخه م ب - بدخواه ترا ظاهر و باطن چو علا باد نسخه ۵ - بدخواه
ترا ظاهر چون روی علا باد نسخه ۶ - بدخواه ترا ظاهر و باطن چه غلا باد
(۳) نسخه م ب و ۵ - تاباتو چه باطن چون روی علا کرد نسخه ۶ - تا
باتو چرا روی بیاطن چه علا کرد

(۴) نسخه ۱ - خیر و عزمش نسخه ۳ - خیر و عمرش نسخه ۵ - خیر و عزمش
نسخه ۲ - چتر غرس

(۵) نسخه ۳ - بنام نسخه ۶ - برای

(۶) نسخه ۶ - نیاراید

(۷) نسخه م ب - نفس نسخه ۵ و ۶ - نفس

فته در خواب امن ازورفته است^[۱] همچنین سال و ماه مفتون باد
از در حق جور او دون است^(۲) این بغایت وجیه وان دون باد
تا بروید همی ز خاك آتون روی خصمش بر نك آتون باد
گاودو شای عمر بد خواهش بره خوان شیر گردون باد
جشن و ایام عید و عزم سفر هر سه بر شهریار میمون باد

❀ خفیف ❀

خنروا بخت یاسبان تو باد قاهر دهر^(۳) قهرمان تو باد
مشری نامور بنام تو گشت بشری جانور بجان تو باد
صبر کیوان و تسدی بهرام از رکاب تو و غنان تو باد
منبر عدل و خطبه انصاف در زمین تو و زمان تو باد
شجر دولت موافق را نشو در صحن بوستان تو باد
جگر تشنه مخالف را آب از چشمه سنان تو باد
روش مسرعان سهم الغیب همه بر شه زه کمان تو باد
لاف پرتابیان شست شهاب همه از قبضه کمان تو باد
هرچه در ملک روزگار آید بذل آن پیشه بنان تو باد
هرچه بر عقل مشته گردد کشف آن سخره بیان تو باد
لب^[۴] دریا بموج خیز اندر حاکی و راوی جنان تو باد^[۵]
جرم مه چون هلال و بدر شود نعل یکران و قرص خوان تو باد
گر قضا آسمان بفرساید اوج قدر تو آسمان تو باد
ور فنا بر جهان بیخشاید عرصه فضل تو جهان تو باد

(۱) نسخه ۲ و م ب - فتنه بر خواب امن او فتنه است نسخه ۵ - فتنه در خواب امن او فتنه است نسخه ۶ - فتنه بر خواب امن او فتنه است
(۲) نسخه ۵ - آز در حق جود او دون است نسخه ۶ - از در حق داور دولست (! ؟)

(۳) نسخه ۲ و ۳ و ۵ و م ف - قاهر روم نسخه ۶ - قاهر دهر قاهر روم
یعنی الب ارسالان

(۴) نسخه م ب و ۶ - آب

(۵) نسخه م ب - حاکی رادی حسان تو باد

تا کمر صحبت میان طلبد - کمر ملک بر میان تو باد
شکر شکر نعمت اینزد ❀ قسم کام تو و زبان تو باد
فتح قنوج و صید شاه آورد - اصل دستان و داستان تو باد

❀ مضارع اخرب مکفوف ❀

در مدح ابو نصر پارسی

وز جود مال خواجه حزین باشد ^(۱)	با مال جود خواجه بکین باشد
بخشنده خدای چنین باشد ❀	آسان از او برزق رسد هر کس
دریا فقیر و ابر ضنین باشد ❀	پیش دل غنی و کف رادش
در ناف آهوئی که بچین باشد	عطر نسیم خلقش گرد آید ❀
سحر حلال و در ثمین باشد ❀	بر شاخ نظم و ثمر بر طبعش
گوئی گمانش عین یقین باشد	نقش یقین گمانش چنان بیند ❀
بشکر که رای او چه رزین باشد	عامر کند خراب زمین رایش
چون قنخ صور باز پسین باشد	کاندر حیات خاک خراب او ❀
دنیا و دینش زیر نگین باشد	بخشش مزاج خاتم جم دارد ❀
بر شیر آسمانش زین باشد ❀	گر زین همش بکشد نفسی
در حق او زهر طنین باشد ^(۲)	صبا سهیل مرکب او صبا ❀
آری صد اش جفت این باشد	که از صدای او به این آمد ^(۳)
گر شیر یال و گور سرین باشد	هم تک او براق بهشت افتد ❀
تا در مکان قرار مکین باشد	تا با زمان ثبات زمین بینی ^(۴)
کز دین پاک ناصر دین باشد	بر وی سوار باد ابو نصری ❀
بکش تخت آسمان بر زمین باشد ^(۵)	بر وی بنخت باد سر افرازی ❀

(۱) نسخه ۵ - وز جود خواجه مال حزین باشد

(۲) نسخه ۵ - در حق او زتیز طنین باشد

(۳) نسخه ۵ - که با نشاط او بانین آمد ؟

(۴) نسخه ۵ - تا با زمین ثبات زمان بینی

(۵) این شعر در نسخه پنج بود

✽ مضارع ✽

(در مدح عبدالحمید احمد عبدالصمد)

عبد الحمید احمد عبدالصمد نهاد	ترتیب ملک و قاعدہ حلم و ^(۱) رسم داد
خورشید از او برآید هر روز بامداد	رایش بمشرق اندر جرمی ^(۲) منور است
بی امر او ز جای نجبد جو خاک باد	بی حلم او بظبع پیرد جو باد خاک ^(۳)
بگذشت از آنچه حاجتش آید باو ستاد	عقل او ستاد اوست ولیکن کفایتش
زو نامدار تر بجهان در جهان ^(۴) نژاد	زو بختیار تر بفلک برفلک ^(۴) نبود ^(۳)
چون دست او بدید ز پا اندر اوقناد	برخواست بخل و خواست که باجود برزند
ابر از هوا درآمد و باران در ایستاد ^(۵)	بنمود خاصیت بهوا کف راد او ^(۴)
جو نانکه کار غزو بشاه جهان گشاد	یارب گشاد ^(۶) دار همه ساله کار او
تا چرخ پایدار بود پایدار باد ^(۷)	این عزو این بزرگی و این جاه و این جمال ^(۷)

✽ رمل ✽

کرده شاگردش گردون خوانده او را اوستاد	این مبارک پی بنای محکم گردون نهاد
جای ابراهیم بن مسعود ابراهیم باد ^(۷)	روز و شب در آفتاب و سایه اقبال و بخت
دیده بان بارگاه خسرو خسرو نژاد	مشرق میدان شاه دین فروز دین پرست
آتش گرم است و آب سرد و خاک خشک و باد	تاجان را بینخ و شاخ و برگ و بار اندر بقا
تن درست و دل قوی و طبع راد و روح شاد	شاه ابراهیم نازان بر فراز آن بنا ^(۸)
بندگان او رسیده زو بجاه کیقباد	او بجاه از جم گذشته کامران بر تخت ملک

(۱) نسخه او ۵ و ۶ - علم ج و نسخه ۲ و ۳ و م ب م - دین معجم حلم

(۲) چرخ! نسخه او ۵ و ۶ - جرم نسخه ۲ - چرخ

(۳) نسخه ۶ - فلک

(۴) ج - بشر

(۵) نسخه ۵ - بایستاد

(۶) نسخه ۵ و ۶ - گشاده و درست مینماید

(۷) کذا در نسخه او ۲ نسخه ۳ و ۵ و ۶ و م ب - جلال ج - محل

(۸) نسخه ۵ - شاد را خواهم گر از ان بر فراز این بنا

☆ هزج ☆

جو صاحب طالع خویش است مسعود
بمدل و فضل و جود و حشمت و جاه
جهانی داندش دانانه فانی ☆
نه چون ذاتش بود کوشنده هرذات
بملك اندر فریدون است و جمشید
گذشته در جلالش از فلک قدر

نسخه م ب و ه

ملك مسعود ابراهیم مسعود (۱) ☆
رسانید است عالم را بمقصود ☆
سپاهی خواندش خوانانه معدود ☆
نه چون عود او قد بوینده هر عود
بحکم اندر سلیمان است و داود
سرشته با وجودش از ازل جود (۲)

☆ رمل مخبون مقصور ☆ نسخه م ب و ه

ساقیا جام دل افروز ییار	فتح شه یاد کن و می بگسار (۳)
فتح قنوج که شمشیرش کرد	اندرین فتح شه آورد شکار
لشکرش گرد بر آورد زخون	هیش کوه فرو برد بغار
شل او بر کتف گرک نشست	جوهر گرک فرو ماند ز کار (۴)
جرعه او بلب شیر رسید	بسر شیر در افتاد خمار (۵)

مجت مقصور

در مدح زریر شیانی ؟ نسخه م ب

زریر رای رزین ای بحق سپهسالار	توئی که رخس تهمتن نداشت چون توسوار
توئی که حک تو بنوردد آتشین میدان	توئی که گرز تو بنشانند آهنین دیوار
ترا سپهر چه خوانده است عمده عالم	ترا زمانه چه گفته است پیکر پیکار
سپرده باره میمون تو فرازو نشیب	گرفته رایت منصور تو بلا دو ققار
برید قصد تو سیری نیابد از بویه	زبان جرب تو فارغ نیابد از گفتار

(۱) نسخه م ب و ه

(۲) بیت پسین تنها درم ب دیده شد

(۳) نسخه م ب و ه

(۴) کذافی نسخه ه م ب - فیل او بر کتف گرک نشست چون سر گرک

فرو ماند ز کار

(۵) کذافی نسخه ه نسخه م ب جرعه او بلب ببر رسید در سر ببر در افتاد خمار

مرار قاص تو با کشت شوره آرد بر
وسیت تو مهین حصه‌ایست از نعمت
بیان موجز تو روی کشور گوه‌ر
نبوده کر کس و روباه را پس از رستم
بهفت خوان تو بر تیغ و تیرو نیزه و گرز
شمار خوار (۱) تو مرد افکن است در هر ماه
شکار گاه تو با سر است حج کولان
قصار صرصر توران بموسم غزو
که زیر سایه شمشیر تو خرد خواندند (۲)
زهی برید تو مر کف شرع را بازو
بکوه و صحرا کوبال گرز تو دارد
درست حزم تو ما ناقسان بقامه گذاشت
بجنگ با تو نکو شد سنار و جنگی
زدست خشم تو آنرا که عفو دارد خشم (۳)
همیشه تا بنیب است جستن آهو
ز جنگ نصره تو خسته باد خصم دژم (۴)
فراشته بجهاد تو باره اسلام (۵)
بهر وطن که رسی باتو سعدا کبر جفت

امید عاق تو با شاخ بید گیرد بار
فضیلت تو بهین قصه‌ایست از گفتار
سوار لشکر تو پشت لشکر جرار
براه کوتاه و دشوار چون تو مهماندار
نهند دیو و ددو دام و ازدها آچار
چو روز قمره او (۶) در کشد بروز شمار
چو رخش برده بویژه کنند گاه شکار
کسوف وار نشاند بر آفتاب قرار
بسمت غرو مر حادری و دویست هزار (۷)
خپی خدنگ تو بر دیده شرک را مسمار
رفیعتش بشاور منیعتش بحصار (۸)
که نقد ایشان هرگز نداشت بوی عیار
بقدر با تو بسوزد زمانه غدار
پایمردی خواهد از او اجل زنهار
هماره تا بفریب است بستن گفتار
بند هیبت تو بسته باد حاسد زار
گذاشته بصلاح تو قاب کفار (۹)
بهر سفر که روی باتو حفظ این دیار (۱۰)

(۱) کذافی نسخه

(۲) کذافی نسخه

(۳) کذافی نسخه

(۴) کذافی نسخه

(۵) کذافی نسخه

(۶) کذافی نسخه

(۷) کذافی نسخه - جسته ؟

(۸) کذافی نسخه فراخته

(۹) کذافی نسخه گداخته

(۱۰) این قصیده فقط در نسخه م ب پیدا شده

❖ مجتث مقصور ❖

در مدح (سپهسالار) بوحلیم زیرر شییانی سپهسالار سلطان مسعود بن

سلطان ابراهیم

<p>ز کسب جام بدر شاد باد و برخوردار عزیز نامی و اصلی که شاخ نسبت او سپهر همت او را باوج برده علم که مظالم او حق بلند و باطل بست ز گنج او شره و آذفانی و باقی^(۱) کند بخشم همه علف ذاتش الا ظلم از او لطیف تر اندر عیار چیست بگو ببخشد و نهد منت و نخواهد شکر صهیل تازی کوشای او بقاعه نای هنوز رایت منصور او بظاهر سند ز اصل مولد او طالعی نگاشته یافت چه گفت گفت که این سرزه شیرزودنه دیر نه منهال جهد دونه صد و مه دینال فرا شود بسراندیب و رای زرین را بحرب بار ملک تازد و بنیزه فتح^(۲)</p>	<p>ز زیرر نجم سپه پروری سپهسالار بجای میوه و گل عزورفت آرد بار زمانه حشمت او را بر آب کرده نگار بر صلابت او دین عزیز و دنیاخوار ز بخت او شغب و فتنه خفته و بیدار^(۳) کشد بحلم همه رنج عرضش الا عار از او شجاع تر اندر مصاف کیست یار بکوشد و نهد مهلت و نیچد کار حنین بختی دوشای او بقعه نار رسید هیت شمشیر او بدریا بار منجمی و فروشد بغور آن هشیار^(۴) بنعل باره بکوبد زمین سکندر وار نه باسلیق جهد زونه بشکرو مه مار^(۵) بمیخ سیمین دوزد چو نقش بردیوار^(۶) ز اسک بار بر آرد بقهر^(۷)</p>
---	---

- (۱) ۲ و م ب - فانی او باقی
(۲) نسخه ۲ و م ب - خفته او بیدار
(۳) نسخه م ب - بسیار
(۴) نسخه ۲ نسخه م ب - نه مستهال جهد زونه چند و نه دینال نه باسلیق جهد
زونه لشکر بویر
(۵) کذافی نسخ الموجوده
(۶) نسخه ۲ - بار ملک بحرب بار ملک تازد و پذیرد فتح نسخه ۳ - بار ملک
بحرب یار ملک تازد و پنزه فتح نسخه م ب - مار ملک نسخه ۵ - نار ملک
(۷) نسخه ۲ - ز اشک باد بر آرد بقهر امارت مار نسخه ۳ - ز اشک مار برارد
بقهر مهره مار نسخه م ب - ز اشک مار بر آرد بقهر امارت مار نسخه ۵ - ز اشک
مار بر آرد بقهر مار مار

چه پیل کر گدن پیل گیر شیرشکار
 بگوش قالب صرصر بچشم روزان نار^(۲)
 بجوشش اندر حلقوم او نهنک اوبار
 حصار دولت و بالایشان منرس^(۳) حصار
 به آب تربیت شهریار کینی دار
 که اختیار خداست و افتخار تبار^[۶]
 بشرق و غرب رساند برید لیل و نهار
 برارد اورا اطراف بسته چون گفتار
 چنین سپهد رزم آزمای نیزه گذار
 غبار حلقه آورد او که پیکار
 چه یک سوار زره دار خصم او چه هزار
 بیغ شور نهد مهره قفای سوار
 توئی که فضل^[۸] تو عام است بر صفار و کبار
 توئی که بی تو سخرانه بود هست و نه تار

یکی خرامد و از فتح زود پیل آرد^(۱)
 پشت عرش سلیمان بسینه هیکل دیو
 بگوشش اندر خرطوم او بلیک افکن
 صلاح نصرت و دندانسان فساد صلاح^(۴)
 نهال فال منجم درخت طوبی گشت
 نظام دولت محمودیان^(۵) ملک مسعود
 صدای دولت عالی ز کوس او اکنون^[۷]
 اگر مخالف ملکش فرو خزد بزمین
 کراست از همه شاهان و خسروان جهان
 روان رسم دستان بود تواند
 چو نقره خنک برانگیزد و بخصم رسد
 بتیر تلخ کند چشمه مسام زره
 بزرگ طبعاً گردنکنا خداوندا
 توئی که بی تو عطارانه اصل هست و نه فرع

- (۱) نسخه ۵ - یکی خرامد از فتح و زود پیل آرد نسخه ۲ - یکی خرامد از فتح رود نیل آرد
- (۲) نسخه ۲ - بگوش قالب صرصر بچشم دشمن مار نسخه ۳ - بگوش قالب صرصر بچشم کوره نار نسخه م ب - بگوش قالب صرصر بچشم رهن نار نسخه ۵ - بگوش قالب صرصر بچشم دمن مار
- (۳) کذافی نسخه الثانی و درست بنظر می آید نسخه ۳ - صلاح و نصرت دندانسان صلاح فساد نسخه م ب - صلاح نصرت دندانسان فساد صلاح نسخه ۵ - صلاح نصرت و دندانسان فساد صلاح
- (۴) همچنین تنها در نسخه دوم و درست است نسخه ۳ و م ب و ۵ - میرس (!؟)
- (۵) نسخه ۳ و ۵ محمودیان
- (۶) نسخه ۵ - کبار
- (۷) نسخه ۲ - کیفر ؟
- (۸) نسخه ۵ - بتیر ملج نسخه ۳ - مسام زره و درست بنظر می آید نسخه ۲ و م ب و ۵ - زمین

خطیب رحم تو گوید دعای مستغفر	طیب مهر تو داند دواى استغفار ^(۱)
بعون کس نشود بنده تو مستظهر	اگر بعون تو او را نباشد استظهار
همیشه تا بزمین گونه گونه گردد گل	همیشه تا بزمین تیز تیز گردد خار ^(۲)
منش بعیش فرست و هوا بلذت دان	روان برامش پیوند و دل بلهوسپار ^(۳)
جهان گشای و برو داغ کامرانی ^(۴)	زمین نورد و در او تخم نیکنامی ^(۵) کار

✽ خفیف ✽

[درمدح سپهسالار ابوخلیم زیرر شیبانی]

از جهان آفرین هزار هزار	آفرین باد بر سپهسالار ✽
بوخلیم زیرر ^(۶) شیبانی ✽	پیل ^(۷) صفدار و شیر آتش کار ^(۸)
آنکه بفراخت شرع را گردن	آنکه بفزود ^(۹) ملک را بازار
آنکه آسیب تیغ او برسد	از لب سند تا بدریا بار ✽
آنکه درهر هنر مهائل کرد ^(۱۰)	دشت بی مردو ^(۱۱) کوه بی دیوار

- (۱) نسخه ۲ خطیب نعم تو گوید دعای مستشر طیب عفو تو داند دعای استغفار
نسخه ۳ خطیب نعت تو گوید دعای مستشر طیب مهر تو داند علاج استشار
نسخه م ب خطیب رحم تو گوید دعای مستشر طیب مهر تو داند علاج استشار
نسخه ۵ - خطیب رجم تو گوید دعای مستغفر طیب مهر تو دارد دعای استغفار
(۲) کذافی نسخه الثالث نسخه ۲ - همیشه تا ندهی گونه گونه گیرد گل
مدام تا نکنی تیز تیز باشد خار نسخه م ب - همیشه تا به نمی گونه گونه گردد
گل همارد تا بدمی تیز تیز گردد خار نسخه ۵ - همیشه تا ندهی گونه گونه گیرد
گیرد همیشه تا نکشی تیز تیز گردد خار
(۳) همچنین در نسخه ۲ و م ب نسخه ۳ - کمار نسخه ۵ - گذار
(۴) نسخه ۲ و ۳ و م ب - کامکاری نسخه ۵ - کامرانی
(۵) نسخه ۲ و ۳ نیکنامی نسخه م ب - نامداری نسخه ۵ - کامرانی
(۶) نسخه ۱ - زیرر (؟) نسخه ۲ - وزیر
(۷) کذافی نسخه الاولى نسخه ۲ و ۳ و م ب - میر
(۸) نسخه م ب آتشخوار نسخه ۵ - پیل صفدار و شیر آتش کار
(۹) نسخه او ۵ - هکذا نسخه ۲ و ۳ و م ب - بفزود
(۱۰) نسخه ۱ - مهائل نسخه ۲ - مهائل نسخه ۳ - تقاتل (!) نسخه م ب -
مهائل نسخه ۵ - آنکه در هر هنر مهائل کرد
(۱۱) نسخه ۱ - مرد نسخه ۲ - مرو نسخه ۳ - مرو نسخه م ب - مرز نسخه ۵ - مرد

ظفرو فتح بریمین و یسار ۱۰۰	آنکه بگذاشت راه با نرسی
خرد بشکست و ضبط کرد حصار	آنکه معبود اهل ملهی را ۱۰۰
آنکه دردیده خست خان را (۱) خار	آنکه بردل نهادگی را کی
عاجز آید ز شرح آن گفتار	آنکه آثار غزوش ارشمرند (۲)
که مرآن را بدید نیست کنار	فضل ایزد شناس ۱۰۰ کارش را ۱۰۰
گو (۳) چنین یکدو کار کرد یار	هرکه با او برابری طلبد
لشکر دیو پال (۴) را بردار	نیزه بستان و حمله بربر جای (۵)
تویک پیل ازو برار دمار (۶)	باسها بقلعه شو سوی جنک (۶)
در میان هزارو اند سوار ۱۰۰	آنکه ره را بدست ساز آیین (۸)
گرد کن بار کی بیفکن باز (۱۰)	دست بر دارد از ۱۰۰ کناره او (۹)
محتشم تر ز ذات او معمار ۱۰۰	کیست امروز دین و دولت را
دهر ازو شاد کام و بر خور دار	نوبهاری است عدل او خرم

- (۱) نسخه ۱ - ندارد نسخه ۲ - او را نسخه ۳ - ندارد
- (۲) نسخه ۱ - آنک آثار غزولو بر سمر و نسخه ۲ و ۳ - آنکه آثار غزو او شمرند نسخه م ب - آنکه آثار غزوش ار شمرند نسخه ۵ - آنکه آثار غزو او شمرد
- (۳) نسخه ۵ - گر
- (۴) نسخه م ب - نیزه بردار حمله برار جای نسخه ۵ - و حمله برد ز جای (؟)
- (۵) نسخه او ۵ - دیومال نسخه ۲ - دیویال نسخه ۳ - دیونك (؟ !) نسخه م ب - دیو پال
- (۶) نسخه ۱ - با سپاهون بقلعه سرا و نسخه ۲ - با سعادت بقلعه شوسوی جنک نسخه ۳ - با شهادت بقلعه شو سوی جنک نسخه م ب - با شهادت بقلعه روسوی جنک نسخه ۵ - ندارد
- (۷) نسخه م ب هکذا نسخه ۱ - جنک بوسل ازو بر آرد مار نسخه ۲ - تو بیک پیل ازو دمار برار نسخه ۳ - جنک پیوند ازو دمار برار
- (۸) نسخه ۱ هکذا نسخه ۲ - ندارد نسخه ۳ - رای را برنشدت سارایمین نسخه م ب - وانکه او را بدست ساز آیین نسخه ۵ - انکه دهر را بدست ساز آیین
- (۹) نسخه ۱ - دست بر دار از کناره او نسخه ۲ - ندارد نسخه ۳ - دست بر تاب نسخه م ب - دست بردار نسخه ۵ - مثل متن
- (۱۰) نسخه ۱ گرد کن بار کی بیفکن خار نسخه ۳ - گرد که باز کن بیفکن خوار نسخه م ب - گرد کن باز کن بیفکن خوار نسخه ۵ - مثل متن

هر که را نیستی کند بیمار	شربت جود او دهد صحت
بر دل و دست او نبشت ادرار	گوئی ارزاق خلق را تقدیر
فخر او پاره کرد پرده عار	عزا و محو کرد کرده ذل
هم نیابد پس از وفات قرار	حاسدش را اگر وفات آید ❀
تن او را ادب کند گفتار	جان او را حطب کند آتش
نبرد مار تربتش بکوار ❀	ور هوا دار او گذشته شود
بر کشد تربتش ز دیده مار	زان کجا گرد باد هیبت او
وی چو عرض هنر صحی زعوار	ای چو ذات خود غنی بشرف
دهر مست است و رای تو هشیار	چرخ پست است و همت تو بلند
نیست در عدل ملک تو آوار	نیست در ملک عدل تو مظلوم
پاسبانی است حزم تو بیدار ❀	آسمانی است عزم تو گردان
خواهد از تیغ تو اجل زنهار	گردد از مال تو امل منعم
تا نخیزد ز طبع آب غبار ❀	تا نروید ز جرم آتش گل ❀
بهر از پادادو از پیرار ❀	همه امسالمای دولت تو ❀
با تو جمع فلک بحسبت یار ❀	با تو دور فلک بنصرت جفت

❀ مجتث مقصور ❀

(در مدح ابوالقاسم خاص (؟))

امین گنج شه و حمل بخش حمله پذیر	عمید دولت عالی و خاص مجلس میر
بطالعی که قضا رو بود بفتح بشیر ^(۲)	نهاده روی ز حضرت بدین دیار بغزو ^(۱)
کشیده هیبت او پای ظلم در زنجیر	گشاده حشمت او دست عدل بر عالم
سپرده بخت بد و طالع صغیر و کبیر	شمرده دهر براو خدمت وضع و شریف
ز گام مر کب او خیره هوش چرخ اثیر	ز کرد مو کب او تیره روی روز سپید

(۱) کذافی نسخه‌الثانی نسخه ۳ - نهاد روی بحضرت درین دیار بغزو نسخه م ب

نهاده روی بدین حضرت از برای غذا ج - نهاده روی بحضرت درین دیار بغزو

(۲) کذافی نسخه‌الثانی و ج نسخه ۳ - بطالعی که قضا زده بود بفتح بشیر

نسخه م ب بطالعی که قضا را بود بفتح بشیر

کف کفایتش از شیر شرزه دوحته شیر^[۱]
 حصار سربسرا اکنون زچنگ شده گیر^[۲]
 ز کین سپرده فلک جان خصم او بسعیر
 زهی بصرت انصار دین عزیز نظیر
 تراست کنیت و نام نبی زخلق جدیر^[۳]
 هوا زطبع تو حامل بود بابر مطیر
 بجای رای تو چشمی است عقل مانده ضریر
 همه نظایر اقبال را توئی تفسیر
 نه تاب زخم تو پولاد دارد و نه حریر
 قدر زشت تواندر عدم جهاندر تیر
 گره گره شود و حلقه حلقه روی غدیر
 زمانه خاضع بادت بطبع و بخت مشیر^[۴]
 عماد دینی در حق دین ممکن تقصیر
 گهی بناله بم دار گوش و زاری زبر

تف سیاستش از دیو دمنه ساخته خف^(۱)
 بی تو کوران از چنگ خیل آورده
 زمهر برده ملک بوی فتح او بیهشت
 زهی بصحبت اصحاب حق عدیم شبیه
 تراست سیرت و رای وصی زگیتی رام
 زمین زحلم تو مایل بود بصبر صبور
 بجنب علم تو جسمی است فضل گشته نزار
 همه شرایط اسلام را توئی برهان
 نه دام سهم تو پردل گذارد و نه جبان^(۵)
 قضا زدست تواندر عرض نشاند^[۶] تیغ
 همیشه تا بوزد بادو از وزیدن باد^(۷)
 سپهر تابع بادت بدورو اختر یار
 عمید ملکی اسباب ملک ساخته دار
 گهی براحت روح آرهوش و جام زمی^۹

(۱) نسخه ۲ - تف سیاستش از دیو دمنه ساخته تف نسخه ۳ - تف سیاستش از دیو دمنه ساخته تف نسخه م ب تف سیاستش از دیو فتنه ساخته خف م ف - تف سیاستش از دیو فتنه سوخته تف

(۲) کذافی نخستین ۲ و ۳ نسخه م ب - کف کفایتش از شیر فتنه دوحته شیر هکدام ف -

(۳) کذافی نسخه الثانی نسخه م ب سپاه سنکت اکنون زچنگ او زده رای حصار مردی اکنون بچنگ او شده گیر نسخه ۳ این بیت را ندارد

(۴) کذافی نسخه الثانی نسخه م ب - تراست سیرت و رای علی ز بدو وجود تر است کنیت و نام نبی زخلق قدیر

(۵) نسخه م ب - زوهم سهم تو بر دل گذارد و نه خیال نسخه ۵ - ز دام سهم تو بر دل گذارد و نه بجان

(۶) نسخه ۲ - گشاید

(۷) نسخه ۳ - همیشه تا که بازار از بریدن باد

(۸) نسخه م ب - امیر

(۹) نسخه م ب - گهی براحت روح آرهوش جام زمی

☆ خفیف ☆

(در مدح خواجه ابوسعید بابو)

آمد آن شرع را شعار و دثار	آمد آن ملک را یمین و یسار
خواجه بوسعید کارنامه سعد	بشت بابوئیان و ^(۱) روی تبار
دولتش در زمانه بسته زمام	همتش بر سپهر گشته سوار
قاصد عزمش آتشین رگ و پی	بارۀ حزمش آهنین بن و بار
موکب فضل گرد او انبوه	مرکب عقل زیر او رهوار
وهم او دیده باد را صورت	سهم او کرده کوه را شد یار ^(۲)
طبع او پالیمرد و مردم گیر	خلق او دستگیر و ^(۳) مردم دار
چرخ تیغ مرادش آهخته	کشته از خیر و شر دراو نم و نار
دهر شاخ دهانش پرورده	زاده از مهر و کین براو گل و خار
امن و خوفش دهنده خواب و سهر	مهر و کینش نهنده منبر و دار
بار و ر جود ^(۴) او چو ابر سفید	بار کش علم ^(۵) او چو زر عیار
طمعش لاغر و نظر ^(۶) فربه	سقطش ^(۷) اندک و نکت ^(۸) بسیار
جوق جوقش سرائیان شگرف	خیل خیلش سپاهیان عیار
رمح هر یک شهاب عیب گسل	تیغ هر یک درخش خار و گذار
رنگ شب دیز آن ستاره پذیر	فعل گلگون این حلال نگار
همه رستم کمان و آرش تیر	همه آهو سوار و شیر شکار

(۱) نسخه ۳ - بابوئیان نسخه م ب - با بونیان

(۲) نسخه م ب - بیدار

(۳) نسخه م ب - دستیار

(۴) نسخه ۳ - علم

(۵) نسخه ۲ و ۳ و م ب - حلم

(۶) نسخه ۳ - کرم

(۷) نسخه ۳ و م ف سقطش نسخه م ب - لفظش

(۸) نسخه ۱ - مکف (؟) نسخه ۲ - نکب نسخه ۳ - مکب م ب و

همه در کار خدمتش کامل	همه در شغل طاعتش بیدار
ای زجود تو گشته کوتاه بخل ^(۱)	ای بعجز ^(۲) تو خفته قامت عار
آن سوادست مایه دار دلت	که درو علم را جهد بازار
وان ستاره است سایبان درت	که از او آفتاب خواهد بار
زایرت را قدر کمین نکند	در امل بی کشاد استظهار ^(۳)
والت را قضا گذر ندهد	از هوا بی کشاد استغفار ^(۴)
تا بر افراز باشد و به نشیب	آتش و آب را ره رفتار
بدسکال تورا چو میخ بسنک	خسته خواهیم و بسته بر دیوار
نیکخواه ترا بفر تو باد	تدرستی و ایمنی و یسار ❁
مدح خوان تو مکرم شعرا	وصف ^(۵) گوی تو معطی ^(۶) شعرا

❁ خفیف ❁

(در مدح سلطان مسعود ابراهیم غزنوی وصف قصری از قصور وی)

این بهار طرب نهال سرور ^(۷)	که فرمان شاه شد معمور
روضه عشرت است و بیضه لہو	موقف رامش است و موضع سور
آب او آب زمزم و کوثر ❁	خاک او خاک غبر و کافور

- (۱) نسخه ۱ - کشته گونه بخیل نسخه ۲ و ۳ - زرد گونه بخل نسخه م ب - کشته کوتاه بخل
- (۲) نسخه ۲ - بفخر نسخه م ب - ز فخر اما عجز در اینجا معنی فروتنی دارد
- (۳) کذافی نسخه الثالث و نسخه م ب نسخه ۱ - زایرت را امل کمین نکند و کشاد نظر با استظهار نسخه ۲ - زایرت را نظر مکرر کند (؟) در امل بی کشاد استظهار
- (۴) نسخه ۱ نسخه ۲ - ذلت را هوا گذر ندهد از هوا بی جواز استغفار نسخه ۳ ذلت را قضا گذر ندهد از هوا بی جوار استغفار نسخه م ب - زلیت را قضا کرز ندهد در هوا بی جوار استغفار
- (۵) کذافی نسخه م ب نسخه او ۲ و ۳ - مدح
- (۶) نسخه ۱ - معظم
- (۷) کذافی نسخه الثانی و مجمع الفصحا نسخه ۱ - این قصیده را ندارد نسخه ۳ - این بنای طرب نهال سرور نسخه م ب - این بنای طرب سرای سرور بیت سیم و چهارم آورده شد در متن کتاب کلیله و دمنه تألیف ابو المعالی نصرالله بن محمد بن عبد الحمید چاپ تبریز (سال ۱۳۰۵) ص ۱۲۷

شبه او ناسپرده پای دبور ❀
 صورت او ز چشم حادثه دور
 گشته در عشق عاشقش معذور
 قبه رست از زمین پر نور ^(۱)
 ببقا یافت از ازل منشور ❀
 خسرو عصر در سنین و شهر
 روی بازار دوات منصور ❀
 وانکه دارد هوای او فغفور
 تنگردد همتش بحور ^(۲) و قصور
 آب مسموم در دم زنبور ❀
 چنک شاهین ز دامن عصفور
 ناله جنگ و نغمه طنبور ❀
 شده خرم ز شیرۀ انگور ❀
 مدحت ^(۳) فتح مرو و نیشابور

شکل او ناسوده دست صبا ❀
 صفت او بگوش دل نزدیک
 شده بر مدح مادحش مواع
 گوئی از مایه مزاج فلك ❀
 بلقا سود با بهشت عنان ❀
 کامران بادو کامکار دراو ❀
 بشت محمودیان ملك مسعود ❀
 آنکه جوید رضای او قیصر
 آنکه در قمع کفر ^(۴) و نصرت حق
 وانکه از عدل و رحیق شود
 وانکه در ملك او جدا ماند
 تا زلهو و نشاط بهره دهند ❀
 شاه را در چنین بنا خواهم ❀
 راوی بنده خوانده در مجلس

❀ مضارع ❀

در مدح سلطان مسعود ابراهیم (?)

مسعود بیخ و شاخ تو مسعود برگ و بار
 آسوده زیر سایه چتر تو روزگار
 هم عکس حزم رای ترا تیغ جزع بار
 دور سپهر دور تو پرورده در کنار
 ناظر نشانده عزم تو در عین اختیار

ای ملك را جمال تو افزوده کار و بار
 فرسوده زیر پایه قدر تو آسمان ❀
 هم کف ذات جود ترا میبغ درفشان
 عهد زمانه عهد تو آورده بر کتف
 فارغ نشسته حزم تو از اختیار چرخ

- (۱) کذافی نسخه الثانی و مجمع الفصحا نسخه ۳ - قبه است بر زمین از نور نسخه م ب قبه هست در زمین پر نور
 (۲) نسخه ۱ - دیو
 (۳) نسخه ۱ - جور
 (۴) مدحت در اینجا تصرفی است از طرف نگارنده ابن سطور نسخه ۲ و م ب - خدمت نسخه ۳ - خطبه نسخه ۱ - خدمت

نا داشته پیاس تو يك تاج تاجور ﴿﴾
 سلطان داد گستری و شاه دین پناه
 گیتی دل تو جوید هر ساعت اندره
 آتش بفخر یال بیوق بر کشد ﴿﴾
 دندان و جنگ درد در کام و کف پلنك
 شرق امید خواند رای ترا قضا ﴿﴾
 رجم شهاب گوید سهم ترا قدر ﴿﴾
 رخس درخش نعل ملك راست درنبرد
 ابدون سبك ستاند سیرش زخاك پی
 پیش از خیال خویش که حمله قالبش
 صمصام شاه چون زهنر چاشنی دهد
 باحد او نكننجد ^[۱] حد فلك بدانچ
 شاهها خدا یگانا اكنون که از خزان
 لشکر زسرد سیر فراران بگرم سیر
 قوج و با نرسی را خطر منه ﴿﴾
 که مال و دست حشمت بر سمت او فكن
 معبود مشركان را زانجا كشان كشان
 تازاستین صنع بر آید گشاده جنگ
 شمشیر امرو نهی با دشمنان بكوش
 بهتر بطاعت اندر امروز تو زدی ﴿﴾

نا یافته بر فق تو يك شهر شهریار ﴿﴾
 بحرستم نوردی و خورشید حق گذار
 گردون در تو گیرد هر لحظه اند بار
 چون همت تو بیند تن در دهد بهار ^(۱)
 از هیبت تو دایم در پرۀ شكار ﴿﴾
 کنز جیب آن شکافد صبح امید وار
 کنز زخم آن خروشد شیطان جان سبار
 آری درخش باشد زینگونه تا بدار
 گوئی نیافت خواهد باد از پیش غبار
 لشکر فرو گذارد در دیده سوار
 زخمش برابر آید با زخم ذوالفقار
 قدش دومغزه گردد چون قد ذوالخمار ^[۲]
 آمد شکست فاحش در نوبت بهار ﴿﴾
 چون لشکر كلنك قطار از پس قطار
 اینرا گرفته انكار آنرا زده شمار
 که فتح و عون ایند بر فتح بر گمار
 بر پای پیل بسته بخاری بحضرت آر
 بر ساعد چنار قوی پنجه چنار
 باران عدل و فضلی بر دوستان بیار
 خوشتر نعمت اندر امسال تو زبار ﴿﴾

﴿﴾ هزج مقصور ﴿﴾

زهی دست وزارت از تو بازور ندیده چشم گیتی چون تو دستور

(۱) نسخه ۳ و م ب - بغار - نسخه ۱ و م ب بکوشد دو مغزه فربه و قوی
 ذوالخمار بکسر خای معجمه نام مردی که مقنعه بر رو انداختی و آن مردی بود
 کاهن و بغایت مشعبد و از وی امور عجیبه ظاهر میشد از « لطائف » [غیاث اللغات]

ربیب الدین و دولت ای زرایت
 بتو بنیاد دولت سقف مرفوع
 ز عدلت لشکر ییـداد مخدول
 بدیده خاطرت امروز رازی
 همی تابـد ز نور روی و رایـت
 ز تو دست وزارت آن شرف یافت
 نه در خوابی است بخت حاسد تو
 بتوقیعت چو شد منشور مطوی
 توقع نیست بی توقیع میمونت
 ز توقیع همایون تو گردد
 ز عهدی کز تحکم بر قلم داشت
 ندیدم^(۱) عهد میمونت که در روی
 چو آید در لطافت ذوق طبیعت
 چو گردد رایـت رای تو مرفوع
 ترا زان دولت و عمر است ممدود
 سخاو جود گنجی دان امروز
 اگر صاحب ابوالقاسم دران عهد
 ربیب الدین ابوالقاسم درین عهد
 نه چندانـت مکارم جمع شد کان
 چه مرد باشق و باز است تبهو
 تو فردی در کفایت ور کسی را
 بران کافی نباشد اعتمادی^(۲)

گرفته دین و دوات حظ موفور
 ز تو صدر وزارت بیت معمور
 ز حکمت رایـت اقبال منصور
 که اندر پردۀ فرداست مستور
 جهان ملک را نور علی نور
 که موسی کلیم از ذروۀ طور
 که بیدارش کند جز نفخۀ صور
 همانکه شد لوای حمد منشور
 که دارد هیچ حاصل هیچ منشور
 چو از لاحول دیو قتنه مدحور
 نفاذ تیغ باران^(۱) گشت مغرور
 قلم را تیغ شد منهی و مأمور
 نماید نوش نحل از نیش زنبور
 شود خیل عدومکسور و مجرور
 که داری همتی بر عدل مقصور
 دل و دست بدان گنج است گنجور
 برادی و کفایت بود مشهور
 توئی مانند او مشهور و مذکور
 به آسانی بود معدود و محصور
 چه هم ناورد شاهین است عصفور
 همی گویند آن قولی بود زور
 بسی باشد سیه را نام کافور

(۱) نسخه م ب - یاران

(۲) نسخه م ب - بدیدم

(۳) نسخه ۲ و ۳ - بر ان کس نباشد اعتمادی که خارج از بحر است (شاید

این طور بود) بر ان کس می نباشد اعتمادی

منم عالی جنابت را دعا گوی	گر از نزدیک بتوانم هم از دور
بران منکر که از نور جمالت	بکنجی مانده ام ممنوع و مهجور
بین کاندلر دعای دوات تو	سخن می پرورم منظوم و مشور
دعا نیکوترین چیزی است کانرا	شمارد مرد عاقل گنج مدخور
مبارک دان دعای گوشه گیران	بروز روشن و شهای دیجور
همیشه تا کریمان را به گیتی	بماند نام باقی سعی مشکور
مقدم باد بر همنام نامت	جو قران بر همه مسموع و مأثور
همیشه دوستان شاد و خرم	همیشه دشمنان مخدول و مقهور ^(۱)

❦ خفیف ❦

[در مدح منصور سعید]

ای سر افراز عالم ای منصور	وی بصدور تو اختلاف صدور
ای بقدر آسمان قایم ذات	ای برای آفتاب زاید نور
روزگاری و از تو دشمن و دوست	بمصیبت رسیده اند و بسور
بسته ^(۲) حکم تو در قلوب و رقاب	جسته ^(۳) امر تو در ^(۴) سنین و شهر
همه گفتار تو بحق نزدیک	همه کردار تو ز باطل دور
برق لامع بجای فهم تو کد ^(۵)	صبح صادق بجنب وهم تو زور ^(۶)
شیر بی یاس تو شکار شگال	باز بی عون تو خور عصفور ^(۷)
نیش کره تو بر دم کژدم	نوش رفق تو در سر زنبور

(۱) سبک این قصیده چندان شباهتی با سبک معمول استاد ابو الفرج ندارد

(۲) کذافی نسخه الاولی نسخه ۲ و ۳ و م ب - جسته

(۳) نسخه ۲ و ۳ و م ب - بسته

(۴) نسخه ۲ و ۳ و م ب - بر

(۵) نسخه ۳ - بجنب وهم تو

(۶) نسخه ۱ - بجیب وهم تو زور نسخه ۲ - بجنب وهم تو دور نسخه ۳ -

نبرد رای تو زور

(۷) نسخه ۲ - خر عصفور نسخه ۳ - شیر با یاس تو شکار شگال باز بی عون

تو خور عصفور نسخه م ب - شیر با یاس تو شکار شگال باز با عون تو خورد عصفور

گر بخواهی حمایت تو شود
 ور بکوشی کفایت تو نهد
 در سیاحت بگاه خیره^(۱) تراست
 کار داری است^(۲) عدل تو معمار
 پادشاهی است نفس تو قاهر
 دیگ مقهور چرخ ناپخته
 لوح محفوظ را همانا نیست
 و یحک آن مصری مجوف چیست
 نظم تو نقش سحر و او نقاش
 زو هراسان جهان و او ساکن
 دست بر سر گرفته والی ظلم
 گاه تفویض^(۳) کرده آمر عدل^(۴)
 منعما مکرما خداوند
 ختم و حلم تو در ثواب و عقاب
 نکستی جز بسهوا^(۵) حری غین
 پیش معروف تو چه وزن آرد
 تا نکردد می مروق تلخ
 فضل جاه ترا مباد شکست
 موکبت جفت قسح باد و ظفر
 ساخته عرضت از هنر مرقسد

چون حرم حامی وحوش و طیور
 یوغ بر گردن صبا و دبور
 روز بدخواه تو ز ضرب کسور
 گشته اسباب ملک ازو معمور
 شده دیو هوا بدو مقهور
 بوی علم تو آید از مقدور
 از وقوف تو خیر و شر مستور
 لون او لون عاشق مهجور
 نثر تو گنج در و او گنجور
 زو تن آسان سپاه و او رنجور
 از چنو والی و چنو دستور
 نه چو تو آمر و چنو مأمور
 شا کنند از تو خلق و تو مشکور
 دو بزرگند نا صبور و صبور
 نخری جز بغرق^(۶) جود غرور
 حاصل حق عرض لوها و ور
 هم در انگور شیرۀ انکور
 ربع تخت^(۷) ترا مباد قصور
 مجلسست یار لهو باد و سرور
 یافته عمرت از بقا منشور

- (۱) نسخه ۲ - خیز نسخه م ب - جبر
 (۲) نسخه ۱ - کار دانست نسخه م ب - کار دانست
 (۳) نسخه ۱ - تعریض
 (۴) نسخه ۱ - عدول
 (۵) نسخه م ب - به سهم
 (۶) نسخه ۱ - بغرق
 (۷) نسخه م ب و م ف - قصر

✽ مجتث مقصور ✽

(در مدح سلطان ابراهیم)

نظام عالم و خورشید ملك و ذات هنر
ابوالمظفر شاه مظفر ابراهیم ✽
سپهر دولت عالیش را کهن برجی است
ز حزم اوست بهر کامکاه صد ناظر^[۱]
گشاده چشم بیدار او شهر و سنین
اکر شمایل حلمش بیاد برگذرد
و گر فضایل طبعش^(۳) بکوه^[۴] برشمرند
لطیفه های عرض را زیور خویشی جنس
گراو بجنس عرض نیستی بدین معنی
چگونه گوئی کز کوکنار یابد خواب^[۶]
از آن سپس که همی عدل و سهم شاه دهند
بهشت ملك جهان را ز تیغ نصرت شاه
که جز بقوت ایمان و امر طاعت او
کسی که فکرت او برنهد بذروه^[۸] قدم

نصیر دوات و پشت هدی و روی ظفر
که اختیار خدای است و افتخار بشر
زمین ولایت ضافیش را کهن کشور
زعزم اوست بهر تیردار^(۲) صد لشکر
نهاده کوش بگفتار او قضا و قدر
دهد شکوه تجلیش باد را لشکر
سبك ز خاصیتش کوه را برآید پر
همی بچرخ برد همتش گرفته به پر
فرود چرخ نهشتی فراز^(۵) يك جوهر
کسی که او را سودا دهد سهر به سحر
بچشم راحت خواب و بچشم رنج سهر
صراط وار پلی مشکل است پیش اندر
برو نیارد دور^(۷) سپهر کرد گذر
کسی که همت^(۹) او بر کشد بجیحون^[۱۰] اسر

- (۱) نسخه ۱ - بهر کام زخم ده ناظر نسخه ۳ - بهر کام راه صد ناظر نسخه
م ف - بهر زخم کار
(۲) م ف نیزه دار
(۳) نسخه ۱ - عزمش
(۴) ج - بخاك
(۵) نسخه ۲ و ۳ و م ب - قرار
(۶) نسخه ۱ - کز کوکنار آید خواب نسخه ۲ - کز کوکنا (؟) یابد
خواب نسخه ۳ - کز کوکنار ناید خواب نسخه م ب - کز کوکناری آید خواب
(۷) نسخه ۲ و ۳ حکم نسخه م ب و ج - دور
(۸) نسخه ۱ - بذره نسخه ۲ - افتاده دارد نسخه ۳ - براه (؟) نسخه م ب - کذا
(۹) نسخه ۳ - حکمت نسخه ۲ و م ب - همت
(۱۰) نسخه م ب - گردون

ز نصرتش بزمین در گشاده یابد در
در او بعبرت بگذر بحال و بنکر
بروی خاک برش خاره گشته خاکستر
نه هیچ سائر و طایر در او مگر صرصر
چو شاخ آهو شاخ درخت او بی بر
ترا ستاره سپاه است و روزگار حشر
توئی که خاک ندارد بدستگاه تو زر
ز سهم تیغ تو در رزم ماده گردد نر
بشان ملک تو عدل آتشی است حق گستر
نهد نگین تو در مهر موم سمع و بصر
یکی ز شادی فربه یکی ز غم لاغر
نهال ملک نشان و بساط عدل سپر
میان جو ز ابر طاعت پیسته کمر

ز دولتش بهوا بر کمرقه یبند جای
خیال هیبت او گر به یشه عبره کند
بجوی آب درش آب رنگ مانده سراب
نه هیچ ساکن و جنبان براو مگر انجم
چو شیر رایت شیر دلیر او بیدل
مظفرا ملک خسروا خداوندا
توئی که باد نیابد پیارگاه تو راه
ز امن عدل تو در صید باز گردد^(۱) کبک
بجای جد تو دهر آتشی است هزل نمای
نهد یقین تو بر طبع سنگ مهر و وفا^(۲)
همیشه تا که بود در نظاره گاه سپهر
کمال دولت یاب و جمال نعمت بین
دهان عالم بر مدحت گشاده زبان

خفیف نسخه ۱ و ۲ و م ب و ه

در مدح سیف الدوله ابوالقاسم محمود بن سلطان ابراهیم غزنوی

کز جهان ملک را بدوست نیاز
بخت او را زمانه برده نماز
عزم او پیش رو نشیب و فراز
جود او بر کشیده دیده آرز
عز ملت گرفته زو پرواز
خطبه را نامش آمده دمساز

آمد آن مایه سعادت باز^(۳)
تخت او را سپهر گشته رهی
حزم او پیشین سیاه و سپید
رای او بر گشاده گوش یقین
سیف دولت رسیده زو بهر
خلق را عهدش اوفتاده درست

(۱) نسخه ۲ و ۳ و ج گیرد

(۲) نسخه ۱ و ۳ - مهر گیا

(۳) نسخه ۵ - آمد آن مایه سعادت و ناز

در زمان زوست هر چه هست خطر ^(۱)	بر زمین زوست هر چه هست آواز
عقل با حکم او گذارد گام	فضل با طبع او گشاید راز
ظلم کوتاه دست گشت از آنک	کرد عدلش برفق پای دراز
سال و ماه از نهب هبت او	شب و روز اوقاده درتک و تاز
بحر اگر خاک سهم ^(۲) اوسپرد	آب جز تشنه زونگردد باز ^(۳)
آنکه از حشر و از حقیقت آن	رود اندر سخن براه مجاز
گوید این جرم روز مظلمتش	باد گر مجرمان یکی بگداز ^(۴)
تا بیند که پیش شاه برد	گردد اعضای او همه غماز
ای ترا عدل بر نهاده بجان	وی ترا ملک پروریده بناز
کمر امر تست با جوزا	حذر نهی تست با مجتاز ^(۵)
صلح و جنک توشادی آمد و غم	خشم و خشم توتیهو آمد و باز
هر که حرزهوات بر جان بست	نایدش دیو حادثات فراز ^(۶)
(سر گردنکشان همی بشکن	کردن سرکشی همی بفراز
دوستی را بدوستان بنمای	دشمنی را بدشمنان پرداز ^(۷)
تا ز آغازها بود فرجام ^(۸)	تا بفرجامها رسد آغاز ^(۹)
همه در کوی بختیاری پوی	همه سوی بزرگواری تاز ^(۱۰)
دشمنان را بدار و گیر طلب	دوستان را بعز و ناز نواز

-
- (۱) کذافی نسخه ۵ نسخه ۱ - خطیر نسخه ۲ - نظر نسخه م ب - ظفر
 (۲) کذافی نسخه ۱ و ۲ و م ب نسخه ۵ - صحن
 (۳) کذافی نسخه ۲ و م ب نسخه ۱ - آب جز تشنه لب بگردد باز نسخه ۵ -
 آب جز تشنه زو نگیرد باز
 (۴) کذافی نسخه ۱ نسخه ۲ - باد گر مجرمان یکی بگداز نسخه م ب -
 باد گر مجرمان یکی يك راز
 (۵) این دو بیت فقط در نسخه م ب دیده شد
 (۶) نسخه ۱ - یاز

❖ رمل ❖

(در مدح منصور سعید)

شاد باش ای پیشوای دین و دولت شاد باش	دایم اندر دین و دولت زفت باش و راد باش ^[۱]
رایت اسلام را همنام گشتی دیر زی	بانك او هم تك و بازاد او همزاد باش ^(۲)
ملك را در عدل حاکم عدل را در حق گواه	شاه را در عرض نایب عرض را استاد باش
هر کجا فریاد خیزد مقصد فریاد شو	سایه بر مظلوم گستر آفتاب داد باش
نیکخواهت بی شرتیغی است اورا آبد ده	بدشکالت بی ضرر ^(۳) گردیست اورا باد باش
تاجهان برجای ماند باجهان برجای مان	تابزرگی یاد باشد با بزرگی یاد باش
باچنین اقبال خیز و باچنین مسند نشین	زی چنین مجلس گرای و در چنین بنیاد باش

❖ هزج مقبوض مقصور ❖ نسخه ۲ و ۳ و م ب

میمون شد و فرخ مبارك ❖	بفراخت ز جرخ تاج تارك ❖
هم دین محمدی و هم ملك ❖	از عدل ^(۱) خدایگان اتاك ❖
خورشید شهان مظفر الدین ❖	جمشید مهان عالم از بك ^(۵) ❖
شاهی كه نشان جور تیغش ❖	از صفحه روز شب کند حك ❖
با همت عالیش فلک پست ❖	با جود كفش محیط اندك ❖
اورا چه خطر ز خصم کش هست ❖	اقبال و خرد معین ^(۶) ❖
روزی که شود ز تیغ چون برق ❖	همرنك شفق زمین معرك ❖
بیرون آید ز پوست بك ره ❖	تا عرض گهر دهد بلا رك ❖

- (۱) نسخه ۱ - دایم اندر دین و دولت باشی و در داد باش
 (۲) نسخه م ب - با داد او هم داد باش
 (۳) کذافی نسخه ۱ و ۳ و ۵ نسخه ۲ - با ضرر نسخه م ب - پر ضرر
 (۴) نسخه م ب - از فضل
 (۵) نسخه ۲ جمشید جهان عالم از بك نسخه ۳ - جمشید جهان عالم از تك ؟ نسخه م ب - جمشید مهان آل از بك
 (۶) نسخه ۲ - اقبال و خرد معین و دارك نسخه ۳ - اقبال و خرد معین و ارك
 نسخه م ب - اقبال و خرد معین و دارك

از هیبت نیزه زنده ۱۱
 جنك^(۲) اجل آن زمان بیند
 هم همدم تیغ کشته گردن
 با دشمن آن رود ز تیغ
 خصم تو ز تیغ آن به بیند ۱۲
 در معرکه بهر حفظ جانت
 بر میمنه لشکرت ز یاسین ۱۳
 مهری که نهد قضای مبرم
 ای عزم توتیز و حکم^(۴) ساکن
 افزون که عدل و حسن سیرت
 با نام سخاوت تو بشکست ۱۴
 دامی است نهاده هیبت تو ۱۵
 تو موسی عهد و کسری وقت
 الحان زبور را چه نسبت ۱۶
 با معجز انبیا چه باشد ۱۷
 ای سایه چتر تو همایون ۱۸
 بنده بدعای دولت تست ۱۹
 دور است ز درگاه تو لیکن
 بر خالق خلق^(۵) می شمارد
 تا مطرب خوش ز برده راست
 خاتون طرب که زهره نام است

در کار وجود خود^(۱) کند شك
 از دامن^(۲) پای منفك ۱۱
 هم محرم راز سینه ناوك ۱۲
 كز حمله باز با چكاوك ۱۳
 كز آتش و آب سنگ و آهك
 انبوه ملك گرفته مسلك ۱۴
 بر میسر حرزت از تبارك ۱۵
 جز حكم تو كس نداندش فك
 ای رای تو پیر و بخت كودك
 از كسری و اردشیر بابك
 مرحاتم و معن و آل برمك ۱۶
 بد خواه تو همچو مرغ زیرك
 خصم تو چو سامری و مزدك ۱۷
 با نغمه غدلیب و طوطك ۱۸
 زراقی و بازی دوالك ۱۹
 ای دیدن روی تو مبارك ۲۰
 با جمع ملائكه مشارك ۲۱
 در موقف بندگیت اینك ۲۲
 انعام و ایادی تو يك يك ۲۳
 بیرون آرد نوای سلمك ۲۴
 در بزم تو باد چون كنیزك

(۱) نسخه ۲ - جود

(۲) نسخه ۲ - خنك نسخه ۳ - چنك

(۳) نسخه ۲ - صح نسخه ۳ - هیچ نسخه ۲ - می ؟ نسخه ۳ - نای

(۴) نسخه م ب - حلم

(۵) نسخه م ب - بر خالق و خلق

تیغ تو بقیصر بستده باج از خیل ختا و خان ایلک
ادرار تو خورده حان قیصر^(۱) مأمور تو بوده رای فورک^(۲)

✽ خفیف ✽ نسخه ۱ و ۲ و ۳ و م و ۵

ای چو نام تو اعتقاد تو پاک	انجم ^(۳) همت تو بر افلاک
غایت شادی تو از رادی	غارت رادی تو از املاک
جرم خوان تو را قمر سفره	نعل ختک تو را شهاب شرک
در وفاقت مجالهای امان	در خلافت مزیقهای هلاک
دین حق را نه چون تو یک سرور	ملک شه را نه چون تو یک سرباک
از ملک رفیق تو بکاود پر	وز فلک باس تو ندارد پاک
آتش برق و بانگ رعد آیند	پیش فرمان امتحان تو ساک ^(۴)
قمر دریا و بیخ ^(۵) کوه نهند	پیش گرداب و گرد باد تو خاک
حذق وهم تو در اصایت رای	آفتاب یقین کند کاواک
چنگ جود تو در مصیبت مال	بر گریبان بخل بندد چاک
سرخ زاید زشهد امن تو موم	زرد روید ز کان خوف تولاک
گهر عقل را تو بالائی	سیم را گرم داروی سبک
فلک فضل را تو گردانی	دوک را باد ریسۀ افلاک
بخیردان در تموز ها گوئی	از نهال تو برده اند سناک
خشم دیدند مسته حلمت	زهر کردند مسته تریاک
منعم مکرما خداوندان	کوته است از تو دست استدراک
دهر چون تو نیاورد چابک	جرخ چون تو نبرورد جالاک

(۱) نسخه ۲ و م ب - جان قیصر نسخه ۳ - خان قیصر خان و قیصر

(۲) نسخه ۲ و ۳ - راد فورک

(۳) نسخه ۲ - مرقد

(۴) نسخه ۲ و ۳ و م ب و ۵ - ساک

(۵) نسخه م ب - تیغ

بندہ گر چه ز ناتوانی و ضعف	کوب خورد اندرین سفر حاشاک
عزم او بارہ گرم کرد همی	در فراز و نشیب چون اتراک
خاکهای سپرده زلزلہ وار	آبهای گذشته ولولہ ناک
کورہ مالیدہ قمر او بسمک	بسته پیموده اوج او بسماک
همہ امیدش آنکہ خدمت تو	بسرش بر نہد ز بخت بساک
باز گردد غنان گشادہ بجای	بسته اشراف پیک بر فتراک ^(۱)
تا بہ بوی و بہ طعم در عالم	خوش و زفت اوقتند عود و اراک
در صواب و خطا مسیحا باد ^(۲)	کلمات تو دندہ حکا ^(۳)
دل لہو تو باد بی اندوہ	سبل عیش تو باد بی خاشاک
بد سکا ^(۴) تو سال و مہ بہ بکا	نیکخواہ تو روز و شب ضحا ^(۵)
بود این یک بخت جون فرخ	بود آن یک بسجن جون ضحا ^(۶)

❦ خفیف ❦

(درمدح سلطان مسعود بن ابراہیم ؟)

کاه مسعود تاجدار ملک	تاج ماہ است کاه بار ملک
فلک آورده یمن و یسر از خلد	بہ بعین دادہ و یسار ملک
رانندہ کک ^(۱) شمار گیر قضا	عدلی عدل در شمار ملک
کرده رای قطار دار قدر	بختی بخت در قطار ملک

(۱) کذافی نسخه ۱ نسخه ۲ - بسته اشراف بیل بر فتراک نسخه ۳ - بسته اشراف تنک بر فتراک نسخه م ب - بسته اسراف نیل بر فتراک نسخه ۵ - بسته اشراف را بر فتراک

(۲) نسخه ۱ - در صواب و خطا مبیجا (؟) یاد نسخه ۲ - در صواب و خطا مسیحا بار نسخه ۳ - در صواب و خطا مجتبا باد نسخه م ب و ۵ - در صواب و خطا مسیحا باد

(۳) نسخه ۱ - زندہ حکاک نسخه ۳ - زندہ خطاک (؟) نسخه م ب زندہ حکاک نسخه ۵ - زبدہ حکاک

(۴) بیت آخر فقط در نسخه م ب دیدہ شد

نرسد عقل اگر دواسبه رود ^(۱)	در تڭ و هم بی غبار ملک
هر چه شاهین آسمان سنجد	خوار سنجد مگر عیار ملک
برگرفت آدمی و دیو و پری	مذهب و سنت و شمار ملک
دین و دنیا بیافرید و نهاد	آفرینده در کنار ملک
آفتاب از فلک نیارد خواست	شرف عرض حق گذار ملک
زحل از قوس برنداند داشت ^(۲)	قزح نفس شاد خوار ملک
آب دارد که آتش افروزد	جوهر تیغ آبدار ملک
بار گیرد جو خاک پیماید	جرم یکران بی قرار ملک
ماه چون سنگ پشت سربکفت	در کشد روز کارزار ملک
تا ذنب وار نور او نبرد	سایه گر ز گاوسار ملک
و یحک آنکو کب عجول چه بود	که قران کرد با وقار ملک
منزلی تاخت عالمی برداخت	عزم کوه کمر گذار ملک
کشوری سوخت لشگری افروخت ^(۳)	رزم بر شعله و شرار ملک
گرد افغان و جت ^(۴) بر غبت و حرص ^(۵)	پرم زد مو کب سوار ملک
جز شکاری برون نشد زمین	یک تن از پرّه شکار ملک
گر بدان کوه پایه باز رسی	کاندر او فتح بود یار ملک
نشواند صدای کوه ترا	جز همه کر و فر کار ملک
تن بقربان شرکان در داد	اندر این عید ذوالفقار ملک
بچنین رسم تا جهان باشد	مقتدا باد روزگار ملک

(۱) کلیله و دمنه - این بیت گنجانیده شده در متن کلیله و دمنه چاپ تبریز (۱۳۰۵) صفحه ۱۹۹

(۲) کذافی نسخه م ب نسخه ۲ شست ؟ نسخه ۳ - خواست نسخه ۵ - ست ؟

(۳) نسخه م ب - لشگری سوخت آتش افروخت

(۴) کذافی نسخه الخامسة نسخه ۲ - عث ؟ نسخه ۳ - غب

(۵) نسخه م ب - گرد افغانیان بر غبت و حرص

بارور گشته سال و مه بظفر شاخ شاداب اختیار ملک
دست بر سر گرفته والی ظلم از ره بند و^[۱] گیرودار ملک

❦ قریب ❦

(در مدح بورشد رشید محتاج)

ای ذات تو ذات کمال ملک	بورشد رشید ای جمال ملک
ای حشمت تو پرو بال ملک	ای دولت تو عید و جشن خلق
حلم تو زمین نهال ملک	طبع تو نسیم هوای فضل
ظلم از تو چشیده دوال ملک	عدل از تو سپرده طریق شرع
چون کوه ز ناز تو نال ملک	چون نال ز رنج تو کوه خصم
درس تو همه قیل و قال ملک	آورده باستاد پیش دل ❦
دست تو همه ملک و مال ملک	بالوده جو بالونه گاه بذل
نکبای قضا بر عبال ^[۲] ملک	با حفظ تو گستاخ نگذرد
شیر فلک اندر غزال ملک	با امن تو در واخ ^[۳] تگردد
بخت تو بمالی مثال ملک	آفاق بگیرد بفضل ید ❦
رای تو بر احوال ^[۴] حال ملک	سیمرغ در آرد بدام امر ❦
برتست جواب و سئوال ملک	رامست و جمام است ^[۵] ملک تا
پاس تو زمام و عقال ملک	گفتی که جو بختی است ملک و هست
خواند خردان را خیال ملک	و همی ❦ ضمیرت پرورد

(۱) نسخه ۲ - از دهو بند نسخه ۳ - از دهو بند نسخه م ب - از ده بند و

(۲) نسخه ۳ - جبال نسخه م ب - نهال - نسخه ۱ و ۲ و ۵ - عبال عبده

(ج) عبال

(۳) نسخه ۲ - درواخ

(۴) نسخه ۲ - احوال نسخه ۳ و م ب - احوال نسخه ۱ و ۵ - احوال

(۵) نسخه ۱ و ۵ - حمام

نعلی که بر اقامت یفکند	گوید فلک ^(۱) آنرا هلال ملک
صمصام ترا گوشتی ^(۲) دهد	بازوی تو روز قتال ملک
تأدیب ترا تقویت کند	انگشت تو بر گوشمال ملک
آزرده ز جور جهان سند	داد تو ز چنگ محال ملک
الفدده بدندان ملک داد ^(۳)	عون تو بنوک خلال ملک
تکلیف تو خانان ملک را ^(۴)	آورده بصف نعال ملک
تخویف تو رایان هند را	افکنده بحد خیال ملک
تا پست نگردد بنای چرخ	تا تنگ نباشد میجال ملک
ایام تو در امر و نهی باد	چون روز و شب و ماه و سال ملک
یا زنده چو تاب سنان شمع	سازنده چو آب زلال ملک
در جام تو جوش حرام رز	باطیع تو سحر حلال ملک ^(۵)

❦ خفیف ❦

(در مدح خواجه منصور - سعید احمد ؟)

آمد از حوت بر نهاده ثقل	پیشوای ستارگان به جمل
بر لطایف نموده عرض هوا	در ظرایف گرفته طول جیل
کرده بر آب و باد و خاک طباع	آتش او هزار گونه عمل

- (۱) نسخه ۱ و ۲ - ملک
 (۲) نسخه م ب و ۵ - پشتی
 (۳) نسخه ۱ - دهر نسخه ۲ - قهر نسخه ۳ و م ب ملک
 (۴) نسخه ۵ - ترك را و درست بنظر می آید
 (۵) بور شد رشید مسعود سعد سلمان گوید پسر محتاج ای من شده محتاج
 بتو از پی آنکه همه خلق بتو محتاج است مردهی کن برسان خیمت من چون
 برسی بزرگی که کفش بحر عطا امواج است عمده مملکت قاهره بور شد رشید
 خاص شاهی که فروزنده تخت و تاج است
 و در خاتمه گوید

پسر محتاج آورد بدین قافیه ام حمل انصافش هم بر پسر محتاج است

روز و شب را بمسطر انصاف	استوا داده چون خط جدول
زود بینی کنون زاشهب روز	ادهم باب شب شده ارجل
نافه های تبت گشاده صبا	روضه های بهشت زاده طلل
باقلی ها شکوفه آورده	راست چون چشم اعور واحول
لاله و گل کفیده روی بروی	چون سما کین رامح و اعزل
راغ ها را کمال نعمت حق	بسته در سبزه دامن منهل
باغها را جمال حضرت شاه	کرده بر گوهر آستین امل
صاحب کافی آسمان علوم	خواجه منصور آفتاب دول
آنکه بی حکم ^(۱) او عطیت عفو	عالمی بود ضایع و مهمل
از وقارش بصد هزاران رنج	نکشد کوه قاف یک خردل
ذات عقل است عرض او بحساب	گر مفصل کنیش یا مجمل
مسند سامی رسالت را	آینی شد کفایتش منزل
فرزند ملک در سیاست گام	تا نیابد ز رای او مدخل
بر کند نعمتش دهان نیاز	بگسلد هیئتش میان اجل
کلک و همش گشاده راز قضا	لوح فهمش گرقه علم ازل
ای سپرده بخاصیت مه و سال	قدم همت تو فرق زحل
وسعت هستی کف تو کند	مشکل نیستی به گیتی حل
هم ترا دارد از تو چرخ مثال	هم ترا دارد از تو دهر بدل
هر که را تاختن دهد جودت	بدر گیرد بجای بدره بفل
آن زمینی است ساحت در تو	که نیارد بر او سپهر خلل
وان زبانه است برق کینه تو	که از او عاجز است آب حیل
تا بر آید ز شاخ غیب همی	گل صنع خدای عز وجل
هوش تو سوی رطل باد و قدح	گوش تو سوی مدح باد و غزل
تیکخواهت چشیده عز امید	بد سکالت کشیده رنج وجل

❖ هزج مقصور ❖ نسخه ۱ و ۲ و ۳ و م و ب و ف و ه

(در مدح خواجه ابوسعید بابو)

فلک در سایه پر حواصل ❖	زمین را بر طوطی کرد حاصل
هوا بر سیرت ضحاک ظالم ❖	گزید آئین نوشروان عادل
خزان را با بهار از لعب شطرنج	بوجه سهو ^(۱) شد نوبت محامل ^(۲)
ز نرگس مانده باغ و جوی ^(۳) مفلس	ز لاله گشته کوه و دشت حامل
شب سور است پنداری جهان را	که بر کردند از ایوانش مشاعل ^(۴)
اگر سوسن نشد بر باغ عاشق	چه مانده است اندر او پایش فرو گل ^(۵)
گل از پیروزه گوئی شکل دستی است	گر قله جام لعل اندر افامل
من و صحرا که شد صحرا بمغنی	جو صحن مجلس عین افاضل
عمید مملکت بوسعید بابو ❖	که باب هیش بابی است مشکل
کرا دانی بحضرت پیش خسرو	جو او فرزانه مقبول مقبل ❖
مقدم عقل و در جمع اواخر	مؤخر عهد و با علم اوایل
ز جودش گر عروضی بحر سازد	از او ناقص نماید بحر کامل
جز اندر غایت انعام و اکرام	دراو لال چه داند گفت عامل ^(۶)
جو ابر هاطل اندر حق شوره	بیند ^(۷) عقلت اندر حق غافل ^(۸)

(۱) نسخه م ب - لهو

(۲) نسخه ۳ و م ب - محافل

(۳) کذافی نسخه ۱ و ۵ نسخه ۲ - کودجوی نسخه ۳ و م ب و م و ف - کردجوی

(۴) کذافی نسخه ۱ و ۳ نسخه ۵ و نسخه ۲ - که بر کردند از ایوانش مشاعل

نسخه م ب - که بر کردند از انوارش مشاعل م و ف - که بر کردند از نورش مشاعل

(۵) نسخه م ب و م و ف - چرا ماند اندو پایش فرو گل نسخه ۲ و ۳ - هراگل

(۶) کذافی نسخه ۱ و ۵ نسخه ۲ - دولایم چه داند گفت عادل نسخه ۳ - در

اولالم چه داند گفت قابل نسخه م ب - در اولایم چه داند گفت عادل

(۷) نسخه ۵ - بیند

(۸) نسخه ۱ و م ب - عاقل (عاقل غافل) ؟ نسخه ۳ و ۵ - غافل غافل نسخه

۲ - عاقل

کزاو ^(۱) مسئل گرو د طمع ^(۲) سائل	بر آرد بیخ طمع از خاک آدم
کزاو هر جستی برقی است هایل	چه شخص است آن براق خواجه یارب
بتک زو کاغ کرده باد عاجل ^(۳)	بن زو کوس ^(۴) خورده کوه ساکن
نه مسکن دانی او را و نه منزل	که رفتن جو خضر از کل عالم
نه خارج بابی او را و نه داخل	که گشتن جو مور از خط ناورد
که شد زین براقش را حمایل	وزان برق دگر هیئات هیئات
جو عقل آرام او در مغز عاقل	جو دل میدان او در صدر قالب
فساد طبع او، ا طبع قایل	حصار روح او را روح کاره ^(۵)
پکشیده بر املها خط باطل	گشاده در اجل ها راه حیوان
زبار طبع او چون خلم کامل ^(۶)	جهان نیز روز و کند بر پای
برین ترتیب و رتبت صدر سایل	بنام او ^(۷) بوالفرج را
مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن	همیشه تابود تقطیع این وزن
چنین باعید اضحی کشته همدل	هزاران نوبت نوروز بیناد
سلامت پاسبانش در مراجل	سعادت پیشکارش در مساکن

- (۱) کذافی نسخه ۱ و ۳ و م ب نسخه ۲ و ۵ - کرو - کزاو
- (۲) کذافی نسخه ۱ و م ب نسخه ۲ و ۳ و ۵ - طبع
- (۳) کذافی نسخه ۱ و م ب و ۵ نسخه ۲ و ۳ - کوب
- (۴) نسخه ۱ - بتک زو داغ کرده باد عاجل نسخه ۲ - بتک زو کاغ کرده باد عاجل نسخه ۳ - بتک زو خاک خورده باد عاجل نسخه ۴ - بتک زو کاغ خورده باد عاجل پس تصحیح شد بتک زو خاک خورده باد عاجل نسخه ۵ - بتک زو داغ برده باد عاجل
- (۵) کذافی نسخه ۲ و م ب نسخه ۱ - قضا او روح او را روح کاره نسخه ۳ - غذای روح او را روح کاره نسخه ۵ - فیضای روح او را روح کاوه
- (۶) در نسخه م ب این بیت پس از بیت نوزدهم نوشته شده و شاید مناسب تر باشد
- (۷) نسخه ۱ - بنام او بزم بوالفرج را نسخه م ب - بنام او سریل بوالفرج را

موافق در همه احوال با او جمال صدر دیوان رسایل^(۱)

* خفیف * نسخه ۱ و ۲ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۷

(در مدح سلطان ابراهيم)

ای بذات تو ملک گشته جلیل
 از بیان تو طبع فضل فره
 پیش حلم تو آب نرم درشت
 دهر با شور هیبت تو جیان
 دل تو شرع را بحق ضامن
 اعتقاد تو صافی از شبهات
 کار حکمت بریدن دعوی
 بر تو پوشیده نی صلاح و فساد
 بسرو همها شوی بقیاس
 هر چه سازی زامهات شکفت
 آسمانی بکوشش و بخشش
 حصن امت کشیده برج بروج
 نهی تو نهی و شرط او آرام
 در کشد مهر تو کلنگ از چرخ
 روز حرب تو کنز تحیر وقت
 تیغ بینی ز مرد و مرد از تیغ
 کجا چهره سرخ کرده بخون
 وی بنام تو زنده نام خلیل
 وزبان تو چشم جود کحیل
 پیش عزم تو برق نیز کلیل
 بحر با بذل همت تو بخیل
 کف تو خلق را برزق کفیل
 اجتهاد تو خالی از تعطیل
 شغل عفت خریدن تاویل
 وز تو دزدیده نی کثیر و قلیل
 بدم رمزها رسی بدلیل
 و آنچه دانی ز مفردات جمیل
 آفتابی بگردش و تحویل
 راه عدات گشاده میل
 امر تو امر و حکم او تعجیل
 بر کشد قهر تو نهنگ از نیل
 اندر اقتدایه بقال و بقیل
 این بدان آن بدین عزیز و ذلیل
 کردها [۴] جامه رنگ کرده بنیل

(۱) از بیت اخیر این قصیده معلوم میشود که خواجه ابوسعید بابو که نیز از مددوحین مسعود سعد سلمان میباشد رئیس دیوان رسائل یعنی باصطلاح امروز وزیر خارجه آن زمان بود

(۲) نسخه ۳ - کوه ها

هوش اجسام سوی جای نزول	گوش ارواح سوی طبل رحیل
گر و فر ترا نظاره کنند	از فلک جبرئیل و میکائیل
نه بتفسی ^(۱) ز لعبهای سبک	نه بترسی ز حملهای ثقیل ❀
بارہ تازی در آتشین میدان	گرز بازی بر آهین اکلیل
بکنی بیخ شاخهای بزرگ	بزنی شاخ ییخه-ای طویل ^(۲)
خسروا بنده از اریکه ظلم	شاهرخهای زفت خورد از پیل ^(۳)
گشته گریان ز بنده تا آزاد	مانده عریان ز موزه تا مندیل
بی عمل عزل دید بر بالین	بی گنه سنگ یافت در قندیل
باد اقبال حضرت عالیت ❀	گر نجستی ^(۴) براین فقیر معیل
شخص او را حیات نفزودی	جز به آواز صور اسرافیل
تا که از دیدن شکفتنها ❀	برود بر زمانه ها تهلیل ❀
باد عمر تو بادوام انباز ❀	باد ملک تو با نظام عدیل
نیکخواهانت جفت شادی و لهو	بد سکالانت یار ویل و عویل
قاری جشنهای خاص ترا ❀	نوبت سال و ماه گشته رسیل ^(۵)
مرجع ملکها بحضرت تو ❀	چون بمجموع مرجع تفصیل
❀ خفیف ❀ نسخه ۲ و م ب و م ف	

(در مدح ثقة الملك طاهر بن علی)

میل کرد آفتاب سوی شمال روز فرسوده را قوی شد حال

- (۱) کذافی نسخه ۵ و م ف و ج نسخه ۱ و م ب بیفتی نسخه ۳ - بیفتی نسخه ۲ - لایقراء است
- (۲) کذافی نسخه ۲ و ۳ و م ب و م ف نسخه ۱ - بزنی شاخ ازدهای طویل نسخه ۵ - بزنی شاخ ساقهای طویل ج - بزنی ساق شاخهای طویل
- (۳) کذافی ۱ و ۲ و ۳ و ۵ نسخه م ب - شاه رخهای بخت یافت ز پیل ج - شاه رخهای زفت یافت پیل
- (۴) نسخه ۱ و ۵ - بخستی نسخه ۲ و ج - بخستی نسخه ۳ - نخستی نسخه م ب - به بخشی
- (۵) نسخه ۵ - نوبت سال و ماه کشیده و سیل

خاله در بیخ دوخت بیخ نهال	باد بر شاخ کوفت شاخ درخت
لاله آتش گرفت از آب زلال	کوه چون آب گشت از آتش میخ ^(۱)
با رسول سحر جواب و سؤال	سوسن خوش زبان بد بد به گفت
چشم در شیرمان ^(۲) شیر آغال	گا و چشم دلیر و شوخ گشود ^(۳)
بحق شیر يك جهان اطفال ^(۴)	دایه نترن همی پرسد ❀
در سواد و بیاض گینی خال ^(۵)	ابر بخشنده بین که پوشیده است ^(۶)
از خروش ^(۸) هزار دستان حال	سرو حیران ^(۷) که آورد است
جـوی را مایه ایست مالا مال	ید را سایه ایست میلامیل ❀
جام گل جام مسکریست حلال	درج رز درج گوهریست حرام
رو ره راغ گیر و سنبل مال	شو در باغ کوب و بهمن چین
صاحب مکرم عدیم مثال ❀	باده خواه و به یاد صاحب نوش
صدر اسلام و قبله اقبال ❀	تقه الملك طاهر بن علی ❀
نه هبوط آزماید و نه وبال	آسمانی که جرم کوکب او
نه کسوف اقتضاکند نه زوال	آفتابی که قرص قاب او
عزم او رد حمله ^(۹) دجال	حزم او سد رخنه با جوج
نزد حلمش سبك ثقال جبال	یش طبعش گران هوای سبك
شهد رفقش بر که ماهی دال ^(۱۰)	باز گرداند ازدهای دژم ❀

- (۱) م ف - کوه در آب رفت ر آتش میخ
 (۲) کذافی م ف نسخه م ب - کشید
 (۳) نسخه م ب و م ف - شبریان
 (۴) این بیت فقط در نسخه م ب پیدا شد
 (۵) نسخه ۲ ابر بخشنده بین که پوشیده است
 (۶) در سواد بیاض گفنی حال
 (۷) نسخه م ب - بستان
 (۸) م ف - سرود
 (۹) نسخه م ب - فتنه
 (۱۰) در نسخه ۲ - این بیت پس از بیت بیست و هفتم این طور نوشته شده
 باز گرداند ازدهای دژم شهد دهش بر که ماهی دال

ساعتن بستر کلال و ^(۱) ملال	بشت و پهلوی شور و فتنه بدوست
حامل طوق و باره و خلخال	ساعد و ساق دین و دولت از اوست
عافل او را در اتساع مجال ^(۲)	هر زمان بردبار تر بیند
سائل او را در اقتراح سئوال	هر زمان نازه روی تر یابد
حلقه در گوش نیزه ابطال	کلك معروف او بعنف کشد
خاك در چشم حيله محضال	رای خندان او بخنده زند
سعی را عیش ^(۳) بر سرین غزال	اثر داغ یوز ^(۴) نگذارد
ای یسار تو مکسب ^(۵) آمال	ای بمین تو مشرق حاجات
زو به تف تشنه ماند آب زلال	بنده در گوشه ایست کز عطشت
کسب او کم بها چو کسب حلال ^(۶)	صید او بی نوا چو صید حرم
روز کردد بشغلی از اشغال	سزد از همت تو گر شب او
تا بمردیست نام رستم زال	تا برادریست نام حاتم طی
همه با خر میت باد وصال	همه با فر خیت باد قران
ماه تو به ز ماه و سال ز سال	کار تو به ز کار و شغل ز شغل
در جنابت ذمیمة افضال	در پناهت نتیجه فضلا
کامش از احتما شکسته چو نال ^(۷)	دامش از امتلا بود چون کوه

(۱) نسخه م ب - کمال

(۲) کذافی نسخه م ب نسخه ۲ - در التیاع محال

(۳) نسخه ۲ - نور ؟

(۴) نسخه ۲ - داعیش ؟

(۵) نسخه ۲ - مکنت

(۶) کذافی نسخه الثانیه نسخه م ب - جلال

(۷) دو بیت آخر فقط در نسخه م ب دیده شد

هزج مكفوف مقصور ❦

(در مدح سيف الدوله محمود)

نسخه ۱ و ۲ و ۳ و م ب و ۵ و ج و م ف

با غزو خداوند قرین بودند امسال
منسوخ شد از هیبت او قنۀ دجال
رایان قوی رای سپردند بدو مال
بفرود بدو دولت و دین حثمت و اجلال
از دودۀ فرعونان^(۴) وز^(۵) مجمع اضلال^(۶)
از قلعه رودابه و^(۷) از لشکر جیال
زایشان بفلک برج اسد بی عدد اشکال^(۸)
زایشان بزمین اندر بی زلزله زلزال
شاخی است که باو نرود حیات محتال
از عدل تو در پنجه نهان کردن چنگال
وقتی که همنی خدند آجال بر آمال
وز باد هوا باز کند خاک زمین بال
گر طبل خروشان شود از درۀ طبال
کوه از فزع گرز تو در برز کند یال

فتح و ظفر و نصرت و فیروزی و اقبال
مشهور^(۱) شد از رایت او آیت^(۲) مهدی
شاهان سر افراز نهادند بدو روی
بنمود بدو حکم قضا قدرت و امکان
شاهی است که عزم حشمش دود بر آورد
بحری است که موج سپاهش گرد برانگیخت
چندان علم شیر بر افراشت که بفرود
چندان گله ییل بیاورد^(۳) که برخاست
شاهها ملکا ریح تو چون معجز موسی
آموخته زاید بجه شیراز مادر ❦
روزی که همنی گریند اشخاص بر ارواح
بر خاک زمین وصل کند باد هوا پر
گر عقل پریشان شود از جرعه شمشیر
دیو از الم خشت تو برخشت زند سر

(۱) نسخه ۱ - منشور

(۲) کذافی نسخه ۲ و م ب و م ف نسخه ۱ و ۳ و ۵ - رایت

(۳) نسخه م ب - ارغونان ؟

(۴) نسخه ۱ و ۳ و ۵ - در مجمع

(۵) نسخه ۱ - اجدال

(۶) نسخه ۱ - داودیه نسخه ۲ - بورانه نسخه ۳ - دو داندن نسخه م ب و ۵

- رودابه

(۷) کذافی نسخین ۱ و م ب نسخه ۱ و ۳ و ۵ و م ف - رایشان بفلک بر چو

اسد بی عدد اشکال

(۸) فقط در نسخه ۳ نسخه ۱ و ۲ و م ب و ۵ و م ف - بر آورد

وانی که ز گفتار تو سازد هنر امثال	آنی که ز کردار تو آرد گهر اسناد
در علم ازل چنگ زدی خاطر ^(۱) ابدال	گر وهم تو بر خاطر ابدال گذشتی
بی روح بجنیدی در ساعت صلصال	ور قوت عقل تو بصلصال رسیدی ❀
ظاهر نشد از عدل تو کیفیت اطلال	تامعدن اعدای تو اطلال ندیدند ❀
واندر نظر رحم تو چون کوه شود نال	اندر خطر زخم تو چون نال شود کوه
تا در تک و پویند شب و روز و مه و سال	تا از بس و پیشند کم و بیش و بد و نیک
فتح و ظفر و نصرت و فیروزی و اقبال	طبع و دل و طبل و علم و رای تو ییناد

❀ قریب اخرب مکفوف ❀

(در مدح ابو سعد بابو)

ای جود تو اصل نوای عالم	ای طبع تو فصل بهار خرم
ای پشت ضعیفان نسل آدم	ای روی بزرگان آل بابو
بر نام تو عاشق نگین و خاتم	در مدح تو عاجز بنان و خامه
امرت بولایت نتیجه جم	حکمت بعدالت عریضه حق
از جاه تو جزوی سپهر اعظم	از قدر تو عضوی مقام اعلا
از کین تو دودی دم جهنم	از مهر تو بوئی نسیم جنت
جز تابعه دلو را مقدم	حلم تو ز هم گوشکان نخوانده
جز عاقله حوت ^(۲) را مسلم	هس تو ز هم کبیتان نکرده
برابر بگرید کمان رستم	چون تیغ زند آفتاب رایت
برقش بخورد خون دیو ضیفم ^(۴)	چون نیزه گذارد شهاب سهمت

(۱) نسخه ۱ و ۲ و ۵ - همت نسخه ۳ و م ب و م ف و ج - خاطر

(۲) نسخه ۲ و ۳ و م ب - قوس

(۳) کذافی نسخه ۱ نسخه ۲ لایقراء است نسخه ۳ - برقش بخورد همچو دیو

ضیفم نسخه م ب برقش بخورد همچو دیو و ضیفم نسخه ۵ - برقش بخورد چون دیو ضیفم

کرباس ^(۱) ترا رفق تو ندارد	در سد تو یا جوج وار بر کم ^(۲)
کوهی یبرد سیل او به يك تك	بحری بکشد تیغ او به يك دم
بز شخ جو تك آورد بر سر شخ	در یم جو گذر کرد بر لب یم
باشند پلنگان ولیکن از طبع	مانند نهنگان ولیکن او هم ^(۳)
گفتی که زباس تو بود خواهد	هنکام نزول مسیح مریم ❀
	تا روی زمین سلم ^(۴) ❀
زاد است جهان از جهان فضلت	چون حرف روی ^(۵) از حروف معجم
رسته است بهار از بهار عدلت	چون شاخ فزونی ز شاخ جوجم ^(۶)
کشتی که بعون تو گشت کشته	او را نکند باد ^(۷) قبله بی نم
قفلی ^(۸) که بسمی تو شد گشاده	در وی نشود هیچ بره محکم
تا سال و مه آورد گاه گینی	بر نقش پی اشهب است و ادهم
عیش تو هنی باد و بخت خندان	نفس تو قوی باد و روح بی غم
در حکم تو آینده و شونده	نوروز بزرگ و بهار خرم

- (۱) نسخه ۳ و م ب - کرباس نسخه ۵ - کرباس
 (۲) نسخه ۱ - پر کم نسخه ۲ - سر کم
 (۳) کذافی نسخه الاولی نسخه ۲ - مانند پلنگان ولیکن اقطع مانند نهنگان
 ولیکن استم نسخه ۳ - مانند پلنگان ولیکن اقطع مانند نهنگان ولیکن از هم نسخه
 ۵ - باشند پلنگان ولیکن از طبع مانند نهنگان ولیکن از هم م ف - مانند پلنگان
 ولیکن اقطع مانند نهنگان ولیکن استم
 (۴) نسخه ۱ - تا لوح فلك میلهای فتنه تا روی زمین بیار های سلم نسخه ۳ -
 با لوح فلك میلهای قید با روی زمین پایهای سلم نسخه م ب تا اوج فلك میلهای فتنه
 تا رری زمین ساز های سلم نسخه ۵ - با لوح فلك میلهای فتنه تا روی زمین قار
 های سلم
 (۵) کذافی م ب و م ف نسخه ۱ - حرف برونی نسخه ۳ - حرف درون نسخه
 ۵ - حرف جهان
 (۶) نسخه ۱ - جوجم نسخه ۳ - جوجم نسخه م ب - جوجم نسخه ۵ -
 چون خم و جوجم شاخی است از درخت که میوه و گل بار آورد
 (۷) نسخه م ب - ابر
 (۸) نسخه ۱ - قفای (! ؟) نسخه م ب فضلی (؟)

☆ قریب ☆ نسخه ۱ و ۲ و ۳ و م و ۵ و م ف

(در مدح عبدالحمید احمد عبدالصمد)

بیار ای پسر ای ساقی کرم	از آن شمع فتنه چراغ جام
از آن لعل که زردی برد ز روی	از آن نوش که تلخی دهد بکام
نه پای مهرش ^(۱) سوده از رکاب	نه فرق عرضش بوده با لکام
ز گرمیش همه ساز عیش گرم	ز خامیش همه کار عقل خام ^(۲)
از او بوده پیر کس طرب رسول	بر و برده ^(۳) ز هر دل هوا پیام
بطبع اندر چون طبع سازگار	بیجان اندر چون جان شاد کام
خرد نعمت صاحب شناختیش	اگر خوردن او نیستی حرام
عمید ملک آنکس که چشم ملک ^(۴)	بدو تسکیرد الا به احترام
بزرگی که گهر شد بدو بزرگ	نمائی که هنر گشت از او تمام
کفایت که در او مایه دید داد ^(۵)	[۶]

- (۱) کذافی نسخه م ب نسخه ۱ - نه پای جوهرش ؟ نسخه ۲ - نه پای سرش ؟ نسخه ۳ - ندارد نسخه ۵ - نه پای قهرش
- (۲) کذافی نسخه ۵ و م ف نسخه ۱ - ز گرمیش همه ساله عیش گرم ز خامیش همه کار عقل خام نسخه ۲ - ز گرمیش همه ساله عیش گرم ز خامیش همه کار عقل خام نسخه ۳ - ز گرمیش بر حال عیش گرم ز خامیش همه کار عقل خام نسخه م ب - ز گرمیش همه سال عیش گرم ز خامیش همه کار عقل خام
- (۳) کذافی ۵ نسخه ۱ - برده برده نسخه ۲ - وزوداده نسخه ۳ - بدو برد نسخه م ب - وزو برده
- (۴) کذافی ۳ و ۵ نسخه ۱ - عمید ملک آنکس که ... نسخه ۲ - عمید الملك ان کس که چشم فلک نسخه م ب - عمید الملك ...
- (۵) کذافی ۳ و م ب نسخه ۱ - ندارد نسخه ۲ - کفایت که مایه در او دید داد نسخه ۵ - کفایت که ازو پایه دید داد
- (۶) نسخه ۱ ندارد نسخه ۲ - بهشیاری ازو کار ها بنظام نسخه ۳ - بهشیاری شغلای نظام نسخه م ب بهشیاری کار ها نظام بهشیاری کار های انتظام ؟ بهشیاری او کار ها نظام ؟ نسخه ۵ - بیاری او بکار ها نظام ز هشیاری او کار های (شغلای) نظام

رسالت که بدو طفل ^(۱)	ز یرداری او حد احتلام
اجل چون بکشد تیغ کارزار ^(۲)	حسودش بود آن تیغ را نیام
امل گر بنهد بار آرزو	بسر باشد عبد الحمید نام
اگر مال کفش را آنه دشمن است	چرا زو بتلف خواهد انتقام
طمع زایر او را زجود او ^(۳)	بشخص اندر زرین کند عظام
ایا گشته مخالف ترا مطیع	و یا داده زمانه ترا زمام
چه گویم که بدریای مدح تو	همی غرقه شود کشتی ^(۴) کلام
ز همتای تو در شاهراه دهر	شد آمد نگشته است والسلام ^(۵)
همی تا نبود باد کند رو	همی تا نشود خاک تیز گام
ز نعمت بتو بادا مهین رسول	ز دولت بتو بادا بهین پیام
تواز بخت رسیده بکام خویش	رهی نیز رسیده ز تو بکام

❦ مجتث مقصور ❦ نسخه ۱ و ۲ و ۳ و م و ب و ه و م و ف و ج

(در مدح علاء الدوله ابوسعید سلطان مسعود بن سلطان ابراهیم بن)

(سلطان مسعود بن محمود بن سبکتکین غزنوی)

نظام گیرد کار هوا بدین هنگام ❦ که دل ز شیر ستاند بدود و پیکر وام^(۶)

- (۱) نسخه ۱ - ندارد نسخه ۲ - رسالت که بدو طفل مایه یافت نسخه ۳ - رسالت که بدو طفل مامد یافت نسخه م ب - رسالت که بدو طفل مایه داد نسخه ۵ - اصالت که بطفل اید بیافت ؟
- (۲) کذافی نسخه ۲ و ۳ و م ب نسخه ۱ - تیغ بر افتاب
- (۳) کذافی ۲ نسخه ۱ - طمع زاید او را زجود آدمی ؟ نسخه ۳ - طمع رابر ادرا جود او نسخه م ب طمع بزاید او را زجود او نسخه ۵ - طمع زاید از جود او همی
- (۴) نسخه او ۳ - همی غرقه شود آیت ...
- (۵) کذافی ۳ نسخه ۱ - ندارد نسخه ۲ - شد آمد انگشت والسلام نسخه م ب - شد آمد بکش آستین والسلام نسخه ۵ - نیامد بکس آسیب والسلام
- (۶) نسخه ۱ - که دل ز شیر ستاند بدو دو پیکر نام نسخه ۲ - که دل ز شیر ستاند برور پیکر وام نسخه ۳ - که دل ز شیر ستاند برو دو پیکر وام نسخه م ب - که دل ز شیر ستاند بدین دو پیکر نام پس تصحیح شده که دل ز شیر ستاند بر دو پیکر نام نسخه ۵ - که دل ز شیر ستاند بر دو پیکر نام ج - که دل ز شیر ستاند مرو دو پیکر وام

جهان اگر چه حرون است یینی اورا رام
فرو کشد طرب از طره جای عیش لگام
ز حرص باده پیرد اب و بخارد کام^(۲)
زبان طوطی شیرین کند ادای کلام
عرق به بوی گلابی همی چکد زمسام^(۳)
همی گذارد لعل و همی طرازد جام
همی فشاند دست و همی گذارد گام
ز بس که بر وی ریزند جرعه های مدام
گشاده یابد خاص و برهنه بیند عام
که روز او نه تمام است و راز او نه تمام^(۴)
که هم بطبع غلام است و هم بطوع غلام
سنای ملت مسعود پشت عهد انام
ظفر بدیده کشد پشت مویکب اسلام
همای چترش گسترده سایه بر ایام

سپهر اگر چه درشت است یابی اورا نرم
برون کند خرد از خرده گاه^(۱) لهو شکیل
ز عشق یار بجنبد^(۲) کش و پیچد دل
دهان قمری موزون نهد عیار نفس
غذا بطمع عسل میرسد همی به گلو
بخار و جمره در انگور و لاله در گوئی^(۳)
درخت سرو ز باد شمال پنداری
مگر مدام درین فصل خاک مست بود^(۴)
از آن جوستان راز دلش قلیل و کثیر
خزان عصر عدیل خزان جانور است^(۵)
بهار سال غلام بهار جشن ملک
علای دولت بوسعد روی لشکر حق
خدا یگانی شاهنشهی که رایت او
فروغ تاجش پرورده نور در انجم

- (۱) نسخه ۱ و ۵ - خورد گاه نسخه ۳ - خرو لهو نسخه ۲ و م ب - خرده گاه
(۲) نسخه ۱ - نه جنبد . . . نه پیچد (!)
(۳) نسخه ۳ - ز حرص باده بخارد لب و پیرد کام
(۴) نسخه ۲ - غذا بطمع مذاق عسل رسد بگلو عرق بیوی گلاب عرق چکد زمسام
نسخه ۳ - غذا بطمع لعاب عسل رسد بگلو عرق بیوی گلاب و عرق چکد زمسام نسخه م ب -
غذا بطمع لعاب عسل رسد بگلو عرق بیوی گلاب عرق چکد زمسام
(۵) نسخه ۱ - بخار و جمره در انگور نسخه ۲ - بخار جمره بانگور نسخه ۳ -
بخار و جمره بانگور نسخه م ب - بخار جمره بانگور نسخه ۵ - ندارد ج - بخار و
جمره بانگور
(۶) مگر را بر درین فصل خاک مست بود
(۷) کذافی ۲ و ۳ و م ب نسخه ۱ و ۵ - خزان عصر خزان عدیل جانور است
(۸) کذافی نسخه ۱ نسخه ۳ و نسخه م ب که روز این نه تمامست و روز آن نه تمام
نسخه ۲ - که روز آن نه تمامست و روز به تمام (؟) نسخه ۵ - که روز او به تمامست و روز
او به تمام (؟)

بهرزم و بزم قضا کوشش و قدر بخشش
 بیای همت او آسمان سپرده رکاب
 نشسته امنش^(۱) در مدخل صباح و مسا
 براق آخر او را طریق کاهکشان
 شهاب ترکش او را زگریه قالب دیو
 اگر بچرخ بر از چرخ او نمونه برند
 پیش بخاید شاخ دو شاخه بر ناهید
 زرشک او بخمد^(۲) پشت صاحب خرچنگ
 منجمان که بشکل هلال کردارش
 گمان برند که اعجاز شاه پیکر ماه
 بر آن میان که بر انصار برزند انصار
 خطیب قته بخلفی همی دهد پاسخ
 شراب حسرت دنیا همی چشند افواه^(۳)
 شود ز دهشت بونده هوا مقعد
 چنان رباید رمحش ز پشت گور^(۴) پلنگ
 زهی سیاست تو عقد شرك را فتاح
 تو آن مطاع نفس داوری که در گیتی

بهرزم و حزم هوا جنبش و زمین آرام
 بدست طاعت او آفتاب داده زمام
 گذشته امرش بر مخرج ضیاء و ظلام
 به اوس ولایه دهد کوکب دوال و ستام
 بخون و مغز کند سیر در عروق و عظام
 نموده ناطح انوار گردد و اجرام
 زهش بمالد گوش دو گوشه بر بهرام
 ز سهم او برمد هوش را کب ضرغام
 نگه کنند نداتد کاین هلال کدام
 دو مغزه کرد بایماء پیکر صمصام
 در آن میان که باعلام در جهند اعلام
 رسول جنگ^(۵) بجمعی همی برد پیغام
 و بال رجعت عقبی همی کشند اقدام^(۶)
 شود ز هیبت گوینده صدا تمام
 که شاهباز رباید ز روی آب نجام^(۷)
 زهی ریاست تو عقد شرع را نظام
 بامر ونهی تو مقصور شد حلال و حرام

- (۱) نسخه ۱ - امرش
- (۲) نسخه ۱ و ۵ بجهد
- (۳) نسخه ۲ و ۳ و م ب - مرك
- (۴) کذافی نسخه ۱ و ۵ نسخه ۲ و ۳ و م ب - ارواح
- (۵) کذافی نسخه ۱ و ۵ نسخه ۲ و ۳ و م ب اجسام
- (۶) کذافی نسخه ۱ و ۵ نسخه ۲ و ۳ و م ب - ز پشت کوه
- (۷) نسخه ۱ - چنانکه باد رباید ز روی آب لجام نسخه ۲ - که شاه باز رباید ز روی آب سمم نسخه ۳ - که شاه باز رباید ز روی آب بجام نسخه م ب چنانکه باد رباید ز روی اسب لگام نسخه ۵ - چنانکه باد رباید ز روی آب لجام

بعون عقل تو سهم هنر یاراید ❀
 بصیت عدل تو صیاد وحش می‌آرد^(۱)
 همیشه تا نبود یاری چو یاری بخت
 ز بختیاری بر تارك سپهر نشین ❀
 عریض ملك تو را ملك روزگار^(۲)
 تن توانگر و درویش بی تكلف لام
 سروی آهوی نخجیر بی وسیت دام
 همیشه تا نبود راندنی چو راندن کام
 ز کامکاری بر دیده زمانه خرام ❀
 طویل تیغ ترا تیغ آفتاب نیام

❀ هزج مقصور ❀

بگردون نور اختر میفرستم
 بفردوس برین سرو و صنوبر
 بیزم حور کانبجاروح ساقی‌است
 بخوزستان ز نادانی و شوخی
 چه میگویم خلاب پارگینی‌است
 غلط گفتم ز ذره کمتر است این
 سوی یاقوت و اهل از ریش گاوی
 چو موسی طالب خضرم و گر نه
 ازین قلب تبهره درهمی چند
 نه بی شرمی است گر نه ذره خاك
 نه خود را می‌نهم خوارانه خاری
 فراهم کرده را مفلسانه^(۶)
 بدریا در و غنبر میفرستم
 بر طوبی بنوبر میفرستم ❀
 بتحفه شاخ عبر^(۳) میفرستم
 متاع قند و شکر میفرستم
 که سوی آب کوثر میفرستم
 که زی خورشید انور میفرستم
 فروغ مهره خر میفرستم
 چرا قطره به اخضر میفرستم
 بسوی درهمی زر^(۴) میفرستم
 چرازی مشک ازفر میفرستم^(۵)
 چرا زی ورد احمر میفرستم
 بر طبع توانگر میفرستم

- (۱) کذافی نسخه ۵ نسخه ۱ - بنشاندود؟! نسخه ۲ - میساید نسخه م ب - بسپارد
 (۲) نسخه ۱ - به تیغ نسخه ۳ - ربیع نسخه ۳ - وسیع نسخه م ب - وسیع نسخه ۵ - تبع
 (۳) کذافی ۳ نسخه ۲ و م ب غنبر
 (۴) م ب - بسوی درهم و زر
 (۵) نسخه ۲ - زبی آبیست که زشعله چند چرازی مشک ازفر میفرستم
 نسخه م ب زبی آبیست که زشعله چند چو آزی مشک ازفر میفرستم
 (۶) نسخه م ب - فراهم کرده دو مفلسانه نسخه ۲ - فراهم کرده دو مفلسانه
 نسخه ۳ - فراهم کرده دو مفلسانه

هنرمندا به تحفه پیش خدمت	سخنهای مبر میفرستم ❀
هزاران کاروان شوق هر دم	پیای همچو شکر میفرستم
اگر بادی برد در صحبت او ^(۱)	دو صد آه معبر میفرستم ^(۲)
سخن نزدت فرستادم بهر حال	قران هم زی پیمبر میفرستم ^(۳)
عروس نظم باری بکر بودی	که نزد چون توشوهر میفرستم
بچونین حضرتی چونین سخنها	اگر چه نیست در خور میفرستم
جو نظمی نیستم شایسته تو	سخن زین روی ابر میفرستم

❀ مقارب ❀ نسخه ۲ و ۳ و م ب

(در جواب نظم نجم دین نامی گفته)

گلی سوی خلد برین میفرستم	شبه پیش در نمین میفرستم
یکی نقش کز ازپی زیب وزینت	به تحفه بر حور عین میفرستم
کلامی ر کیک از پی استفادت	به دیه بروح الامین میفرستم
همانا کم است این بصدره زذره	که زی آفتاب مبین میفرستم
ندارد خطر در بر آب حیوان	خلابی که از پارگین میفرستم
فروغی مزور سراسر کثافت	نبوبر بچرخ برین میفرستم
یکی شعله کان هیچ پرتو ندارد	بر حضرت نجم دین میفرستم
هنر پرورا این زیبی خردگی دان	که زی خرده دان مهین میفرستم
بملك سخن در تو جمشید و آنکه	منت از سفالی نگین میفرستم
دریغ از گزین بودی این نظم زیرا	که نزدیک طبع گزین میفرستم
هزار آفرین تحفه هر صبح و شامی	بدان طبع سحر آفرین میفرستم
نباشد مرا در خور تو جوابی	بجای جواب آفرین میفرستم

(۱) کدافی ۲ و م ب نسخه ۳ - اگر بادی وزد در صحبت او

(۲) کدافی ۲ و م ب نسخه ۳ - رو صد ره معبر میفرستم

(۳) نسخه ۳ - فراهم زین پیمبر میفرستم ؟

✽ مجتہد مقصور ✽ نسخۂ ۱ و ۲ و ۳ و بمبوءم فوج

(در مدح سلطان ابراهیم)

سپهر دولت و دین آفتاب هفت اقلیم
کشیدرایت منصور سوی لوهاور^(۱)
قضا ز هیبت او دیده حال شرع قوی
غبار لشکر او بسته راه باد بزان
بروز عدلش میزانهای ظلم سبک ❀
کنون بجوشد خون خزانهای^(۲) مسن^(۳)
نه بحر گردد با عزم او بعبره عبیر
نشاط شاهان بینی نهاده روی بغم
سیه کند بگشاد خدنگ دیده روز
فرو خورد حشرات زمانه نیزه او ❀
ز نعل خنکش روی زمین گه ناورد
خیال تیغ وی اندر میان پشت پدر^(۴)
نمود بالله از آن آب رنگ آتش فعل
به برق ماند و کس برق را ندیده سکون
بگاہ صلح سبکروح تر ز حلم شجاع

(۱) کذاہی نسخہ ۳ ومب و ۵ وج نسخہ ۱ و ۲ وم ف - کشید رایت منصور جانب لاہور

(۲) نسخه ۲ و ۳ - خزینهای

(۳) نسخه ۱ و م ب - کهن

(۴) کذافی نسخه ۱ و ۵ نسخه ۲ و ۳ و م ب و م ف و ج - پراز پیشیزه شود

همچو پاشت ماهی سیم

(۵) خیال تیغ تواند در میان صلب پادشاه شمس قیس ص ۳۳۶

(۶) این بیت فقط در نسخه م ب و م ف بود و باید پس از بیت یازدهم نوشته شود

(۷) کذافی نسخه ۱ و م ف و ج نسخه ۲ و م ب و ۵ - گران سایه [۹!]

نسخه ۳ گران یارقر

اسیر بوده او بی نفس چو سنک صدف
اگر شمیده بود عقل خصم او نه شکفت
وگر کبیره بیالاید از نفس چه عجب
زهی به بازوی شمشیر کامکار ترا
دهد همی فلک از خلق تو بطبع نشاط
نوئی که مایه دهی ملک را به تیغ و به رای
زمین بمهر تو رادی کند به آب زلال
همیشه تا بود از اختلاف در عالم ❀
بچنگ خیر تو موقوف باد هشت بهشت

نیم کرده او بی عقب جو در نیم
بلی شمیده بود عقل در دماغ سلیم^(۱)
بلی کبیره بیالاید از عذاب الیم^[۲]
نظیر نفس عزیز و شیه فضل عدیم
برد همی ملک از خلق تو بخلد نسیم
نوئی که سیر کی آرا به زر و به سیم
هوا ز خشم تو حامل شود به باد عقیم
کثیف ضد لطیف و لثیم ضد کریم
بزیر امر تو مضبوط باد هفت اقلیم

❀ خفیف ❀ نسخه ۱ و ۲ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۷ و ۸ و ۹ و ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ و ۱۵ و ۱۶ و ۱۷ و ۱۸ و ۱۹ و ۲۰ و ۲۱ و ۲۲ و ۲۳ و ۲۴ و ۲۵ و ۲۶ و ۲۷ و ۲۸ و ۲۹ و ۳۰ و ۳۱ و ۳۲ و ۳۳ و ۳۴ و ۳۵ و ۳۶ و ۳۷ و ۳۸ و ۳۹ و ۴۰ و ۴۱ و ۴۲ و ۴۳ و ۴۴ و ۴۵ و ۴۶ و ۴۷ و ۴۸ و ۴۹ و ۵۰ و ۵۱ و ۵۲ و ۵۳ و ۵۴ و ۵۵ و ۵۶ و ۵۷ و ۵۸ و ۵۹ و ۶۰ و ۶۱ و ۶۲ و ۶۳ و ۶۴ و ۶۵ و ۶۶ و ۶۷ و ۶۸ و ۶۹ و ۷۰ و ۷۱ و ۷۲ و ۷۳ و ۷۴ و ۷۵ و ۷۶ و ۷۷ و ۷۸ و ۷۹ و ۸۰ و ۸۱ و ۸۲ و ۸۳ و ۸۴ و ۸۵ و ۸۶ و ۸۷ و ۸۸ و ۸۹ و ۹۰ و ۹۱ و ۹۲ و ۹۳ و ۹۴ و ۹۵ و ۹۶ و ۹۷ و ۹۸ و ۹۹ و ۱۰۰ و ۱۰۱ و ۱۰۲ و ۱۰۳ و ۱۰۴ و ۱۰۵ و ۱۰۶ و ۱۰۷ و ۱۰۸ و ۱۰۹ و ۱۱۰ و ۱۱۱ و ۱۱۲ و ۱۱۳ و ۱۱۴ و ۱۱۵ و ۱۱۶ و ۱۱۷ و ۱۱۸ و ۱۱۹ و ۱۲۰ و ۱۲۱ و ۱۲۲ و ۱۲۳ و ۱۲۴ و ۱۲۵ و ۱۲۶ و ۱۲۷ و ۱۲۸ و ۱۲۹ و ۱۳۰ و ۱۳۱ و ۱۳۲ و ۱۳۳ و ۱۳۴ و ۱۳۵ و ۱۳۶ و ۱۳۷ و ۱۳۸ و ۱۳۹ و ۱۴۰ و ۱۴۱ و ۱۴۲ و ۱۴۳ و ۱۴۴ و ۱۴۵ و ۱۴۶ و ۱۴۷ و ۱۴۸ و ۱۴۹ و ۱۵۰ و ۱۵۱ و ۱۵۲ و ۱۵۳ و ۱۵۴ و ۱۵۵ و ۱۵۶ و ۱۵۷ و ۱۵۸ و ۱۵۹ و ۱۶۰ و ۱۶۱ و ۱۶۲ و ۱۶۳ و ۱۶۴ و ۱۶۵ و ۱۶۶ و ۱۶۷ و ۱۶۸ و ۱۶۹ و ۱۷۰ و ۱۷۱ و ۱۷۲ و ۱۷۳ و ۱۷۴ و ۱۷۵ و ۱۷۶ و ۱۷۷ و ۱۷۸ و ۱۷۹ و ۱۸۰ و ۱۸۱ و ۱۸۲ و ۱۸۳ و ۱۸۴ و ۱۸۵ و ۱۸۶ و ۱۸۷ و ۱۸۸ و ۱۸۹ و ۱۹۰ و ۱۹۱ و ۱۹۲ و ۱۹۳ و ۱۹۴ و ۱۹۵ و ۱۹۶ و ۱۹۷ و ۱۹۸ و ۱۹۹ و ۲۰۰ و ۲۰۱ و ۲۰۲ و ۲۰۳ و ۲۰۴ و ۲۰۵ و ۲۰۶ و ۲۰۷ و ۲۰۸ و ۲۰۹ و ۲۱۰ و ۲۱۱ و ۲۱۲ و ۲۱۳ و ۲۱۴ و ۲۱۵ و ۲۱۶ و ۲۱۷ و ۲۱۸ و ۲۱۹ و ۲۲۰ و ۲۲۱ و ۲۲۲ و ۲۲۳ و ۲۲۴ و ۲۲۵ و ۲۲۶ و ۲۲۷ و ۲۲۸ و ۲۲۹ و ۲۳۰ و ۲۳۱ و ۲۳۲ و ۲۳۳ و ۲۳۴ و ۲۳۵ و ۲۳۶ و ۲۳۷ و ۲۳۸ و ۲۳۹ و ۲۴۰ و ۲۴۱ و ۲۴۲ و ۲۴۳ و ۲۴۴ و ۲۴۵ و ۲۴۶ و ۲۴۷ و ۲۴۸ و ۲۴۹ و ۲۵۰ و ۲۵۱ و ۲۵۲ و ۲۵۳ و ۲۵۴ و ۲۵۵ و ۲۵۶ و ۲۵۷ و ۲۵۸ و ۲۵۹ و ۲۶۰ و ۲۶۱ و ۲۶۲ و ۲۶۳ و ۲۶۴ و ۲۶۵ و ۲۶۶ و ۲۶۷ و ۲۶۸ و ۲۶۹ و ۲۷۰ و ۲۷۱ و ۲۷۲ و ۲۷۳ و ۲۷۴ و ۲۷۵ و ۲۷۶ و ۲۷۷ و ۲۷۸ و ۲۷۹ و ۲۸۰ و ۲۸۱ و ۲۸۲ و ۲۸۳ و ۲۸۴ و ۲۸۵ و ۲۸۶ و ۲۸۷ و ۲۸۸ و ۲۸۹ و ۲۹۰ و ۲۹۱ و ۲۹۲ و ۲۹۳ و ۲۹۴ و ۲۹۵ و ۲۹۶ و ۲۹۷ و ۲۹۸ و ۲۹۹ و ۳۰۰ و ۳۰۱ و ۳۰۲ و ۳۰۳ و ۳۰۴ و ۳۰۵ و ۳۰۶ و ۳۰۷ و ۳۰۸ و ۳۰۹ و ۳۱۰ و ۳۱۱ و ۳۱۲ و ۳۱۳ و ۳۱۴ و ۳۱۵ و ۳۱۶ و ۳۱۷ و ۳۱۸ و ۳۱۹ و ۳۲۰ و ۳۲۱ و ۳۲۲ و ۳۲۳ و ۳۲۴ و ۳۲۵ و ۳۲۶ و ۳۲۷ و ۳۲۸ و ۳۲۹ و ۳۳۰ و ۳۳۱ و ۳۳۲ و ۳۳۳ و ۳۳۴ و ۳۳۵ و ۳۳۶ و ۳۳۷ و ۳۳۸ و ۳۳۹ و ۳۴۰ و ۳۴۱ و ۳۴۲ و ۳۴۳ و ۳۴۴ و ۳۴۵ و ۳۴۶ و ۳۴۷ و ۳۴۸ و ۳۴۹ و ۳۵۰ و ۳۵۱ و ۳۵۲ و ۳۵۳ و ۳۵۴ و ۳۵۵ و ۳۵۶ و ۳۵۷ و ۳۵۸ و ۳۵۹ و ۳۶۰ و ۳۶۱ و ۳۶۲ و ۳۶۳ و ۳۶۴ و ۳۶۵ و ۳۶۶ و ۳۶۷ و ۳۶۸ و ۳۶۹ و ۳۷۰ و ۳۷۱ و ۳۷۲ و ۳۷۳ و ۳۷۴ و ۳۷۵ و ۳۷۶ و ۳۷۷ و ۳۷۸ و ۳۷۹ و ۳۸۰ و ۳۸۱ و ۳۸۲ و ۳۸۳ و ۳۸۴ و ۳۸۵ و ۳۸۶ و ۳۸۷ و ۳۸۸ و ۳۸۹ و ۳۹۰ و ۳۹۱ و ۳۹۲ و ۳۹۳ و ۳۹۴ و ۳۹۵ و ۳۹۶ و ۳۹۷ و ۳۹۸ و ۳۹۹ و ۴۰۰ و ۴۰۱ و ۴۰۲ و ۴۰۳ و ۴۰۴ و ۴۰۵ و ۴۰۶ و ۴۰۷ و ۴۰۸ و ۴۰۹ و ۴۱۰ و ۴۱۱ و ۴۱۲ و ۴۱۳ و ۴۱۴ و ۴۱۵ و ۴۱۶ و ۴۱۷ و ۴۱۸ و ۴۱۹ و ۴۲۰ و ۴۲۱ و ۴۲۲ و ۴۲۳ و ۴۲۴ و ۴۲۵ و ۴۲۶ و ۴۲۷ و ۴۲۸ و ۴۲۹ و ۴۳۰ و ۴۳۱ و ۴۳۲ و ۴۳۳ و ۴۳۴ و ۴۳۵ و ۴۳۶ و ۴۳۷ و ۴۳۸ و ۴۳۹ و ۴۴۰ و ۴۴۱ و ۴۴۲ و ۴۴۳ و ۴۴۴ و ۴۴۵ و ۴۴۶ و ۴۴۷ و ۴۴۸ و ۴۴۹ و ۴۵۰ و ۴۵۱ و ۴۵۲ و ۴۵۳ و ۴۵۴ و ۴۵۵ و ۴۵۶ و ۴۵۷ و ۴۵۸ و ۴۵۹ و ۴۶۰ و ۴۶۱ و ۴۶۲ و ۴۶۳ و ۴۶۴ و ۴۶۵ و ۴۶۶ و ۴۶۷ و ۴۶۸ و ۴۶۹ و ۴۷۰ و ۴۷۱ و ۴۷۲ و ۴۷۳ و ۴۷۴ و ۴۷۵ و ۴۷۶ و ۴۷۷ و ۴۷۸ و ۴۷۹ و ۴۸۰ و ۴۸۱ و ۴۸۲ و ۴۸۳ و ۴۸۴ و ۴۸۵ و ۴۸۶ و ۴۸۷ و ۴۸۸ و ۴۸۹ و ۴۹۰ و ۴۹۱ و ۴۹۲ و ۴۹۳ و ۴۹۴ و ۴۹۵ و ۴۹۶ و ۴۹۷ و ۴۹۸ و ۴۹۹ و ۵۰۰ و ۵۰۱ و ۵۰۲ و ۵۰۳ و

(در مدح سلطان ابراهیم غزنوی)

روى بازار ملك هفت اقايم
شهرىارى كه طول وعرض فلك
كوه باحلم^(۴) او بمايه سبك
دولتش را مزاج هاى قوى
نه بحلم اندرش سؤال درشت
پيش^(۵) سلطانيش فلك عاجز

بشت حق بوالمظفر ابراهيم
همتش را نيامد است جسيم
بحر با عزم او بعبره سليم
نصرتش را جهاد هاى عظيم
نه بعلم اندرش جواب سقيم
بر معروفيش زمانه لثيم^(۵)

- (۱) کذا فی نسخه ۳ نسخه ۱ - سقیم نسخه ۲ - یتیم نسخه م ب - لثیم نسخه ۵ - سطیم
(۲) نسخه ۱ - وگر کتیره بیالاید از بطن چه عجب بلی کتیره بیالاید از عذاب الیم [؟] نسخه ۲ - وگر کبیره بیالاید از نفس چه عجب بلی نعیم بیالاید از عذاب الیم
نسخه ۳ - وگر کبیره بیالاید از نقش چه عجب بلی کبیره بیالاید از عذاب الیم
نسخه م ب - وگر کبیره بیالاید از نفس چه عجب بلی کبیره بیالاید از عذاب الیم
نسخه ۵ - وگر کبیره بیالاید از نقش چه عجب بلی کبیره بیالاید از عذاب الیم
(۳) نسخه ۲ و ۳ و م ب - حزم
(۴) نسخه ۵ - بر
(۵) نسخه ۲ و ۳ و م ب و ج و لباب پیش سلطاناش آسمان عاجز بر معروفش آفتاب لثیم

مهر او منهل شراب طهور	کین او حفره عذاب الیم
مفلسان را بمالش اندر قسم	ظالمان را بحدش اندر یم
گر ز جودش مظاهرت یابد ^(۱)	زاله زرین زند هوای عقیم
ور ز تیغش مزاحمت یبند	چون دویسکر اسد شود بدو نیم
در شکارش که شیر بسته اوست	خاک رخ در کشد برنگ ادیم
در خطابش که رفیق مذهب اوست	در پاسخ زند عظام رمیم
چرخ او در جگر شهاب نشاند	هر که را دید جنس دیو رجیم
رای او عاطفت بکار آورد	هر کجا دید شکل ^(۲) در بنیم
کیست امروز در جهان به از او	از ملوک جهان حدیث و قدیم
عدد لشکرس که دانسته است	بحقیقت مگر خدای علیم
جنبشی حکم ^(۳) کرده اند امسال	خسرو شرق را بذات کریم
زود بینی ز عرض مو کب او	عرصه ها تنگ تر ز حلقه میم
روی هامون ز نعل ادهم رخسار	بر بشیزه چو پشت ماهی شیم
نیزه در چنگ نیزه دار سپاه	ازدها گشته چون عصای کلیم
کوس شاه از فراز پیل زده	نه چو طبل عدوش زیر کلیم
شاه خرم نشسته باده بدست	کرده مضبوط ملک هفت اقلیم
شعرا خوانده شعرهای قنوج	یاقه اسب و جامه و زر و سیم
من رهی نیز باز گشته بسکام	دیده اقبال شاه و صرف غریم ^(۴)
تازمین است اصل و فرع بخار ^(۵)	تا هوا راست پرو بال نسیم ^(۶)

- (۱) کذافی نسخه ۱ و ۲ و ۵ و ۳ و ۴ - مصاهرت نسخه م ب - مظاهرت (۱۹) لباب - گرز جودش مطر مدد یابد
- (۲) سلك کذافی لباب
- (۳) نسخه ۱ و ۳ و ۴ - جنبش حکم
- (۴) کذافی نسخه ۱ و ۵ و ۲ - ضعف رعیم نسخه ۳ و ۴ و ۵ - صرف زعیم
- (۵) کذافی نسخه ۱ و ۲ و ۳ و ۴ - تازمین اصل و فرع بجای
- (۶) کذافی نسخه ۱ و ۵ - هست نسخه ۲ و ۳ و ۴ - تا هوا راست پرو بال نسیم

مجلس عمر شاه را یارب در طرب دار و در نشاط مقیم
دولت او را قرین و اختر یار نصرت او را مصین و بخت ندیم

✽ خفیف ✽ نسخه ۲ و ۳ و م و ۵

[در مدح سلطان مسعود بن سلطان ابراهیم]

موکب جشن خاص شاه عجم	اندر آمد بساحت عالم ✽
چتر میمون ماه پیکر او	سایه گسترده بر بنی آدم ✽
پی آن بر ملک مبارک باد	پیشوای ملوک امام ام ✽
آنکه بر ساحل درش دریا	جز به تکبیر بر نیارد دم
و آنکه از رشک خاتمش ناهید	نام او نقش کرد بر خاتم
همش را بحیله گنجد روح	در تن کامل ولایت جم
دولتش را بطبع سازد چرخ	از ملک شیعه از نجوم خدم
پیش او هر کجا نشاط کند	عزم او لشگری بود معظم
گرد او هر کجا فرود آید	حزم او باره شود محکم
نور گیرد ز حرمت قدمش ^(۱)	صحن میدان او چو صحن ارم ^(۲)
خشک دارد حرارت فز عش	خون بدخواه او چو خون بقم
گرگ با عدل او جز اندر خواب	نزد راه کاروان غم ✽
در جهد باس او بشیر فلک	اکبر اندر شود ^(۳) بشیر علم
در دم از بهر آن فراز آرد	نا دهد خوش منش بقلب درم
هر نفس چون نفس بیفزاید	جود او ذل مال و عز حشم

(۱) کذافی نسخه الخامسة نسخه ۲ - نور گیرد ز خدمت قدمش نسخه ۳ - نور

گیرد ز خدمت جدش ؟ نسخه م ب - نور گیرد ز خدمت خدمش

(۲) کذافی ۳ و م و ۵ نسخه ۲ - حرم

(۳) نسخه ۲ - اگر اندر افتد

از بر عرض خوان همت ^(۱) او	بر فکند است ^(۲) خویشتن بشکم ^(۳)
ملك بر عرض ملك پرور او	وقف گرد است خویشتن بستم ^(۴)
تا ز اصل است بارنامه فرع ^(۵)	تا بلوح است باز گشت قلم
دولتش خویش باد و بخت قرین	نعمتش یش باد و حاسد کم
عقل و هوشش همه بناج و بنخت	چشم و گوشش همه بزیر و به بم
اختر او چو نام او مسعود	مجلس او چو طبع او خرم

☆ خفیف ☆ نسخه ۲ و م ب و ه

(در مدح بو حلیم شیبانی ؟)

ای قوی، رای کدخدای عجم	ای بگوهر گزیده تا آدم
چرخ عدل تو را هزار بهشت	صحن امن تو را هزار آدم
شخص با همت تو شخص خیال	شیر با هیبت تو شیر علم
دولت را زمانه زیر نگین	همت را سپهر زیر قدم
داده جود تو سازهای وجود	دیده علم تو رازهای عدم
وصل مهر تو جفت وصل ثباب	فصل کین تو یار فصل هرم
نام کردار بخت تو پیروز	طبع مانند وقت تو خرم
بر ودیعت حمایت تو وثیق	در شریعت کفایت تو حکم
قلمت حله باف خلد نعیم	سختت نقشبند نقش نعم ❀
آسمانی محول احوال ❀	آقبایی معول عالم ❀
حمل حزم تو بر نگیرد کوه	سیل عزم تو برتابد یم

(۱) نسخه ۳ - خوان نعمت

(۲) نسخه ۵ - بر فکند اسب

(۳) نسخه م ب - بستم

(۴) نسخه م ب - بستم

(۵) م ب تا ز اصل است جمله نایه فرع

خم دهی حرص را بصلت ^(۱) پشت	بر کنی از را بنذل شکم
بدمانی ^(۲) بسهم ^(۳) از آهن خوی	بجکانی بوهم از آتش نم
آنکه انگشت کالبد عقد است	در سه انگشت تو شده بر کم ^(۴)
ابر مهر ابر باد برق گرای	آب چهر آب سان آتش دم
کاملی ^(۵) عقل پیشه که ز عقل	نشود فعل او ^(۶) ندیم ^(۷)
جادوی مهر پایه که چو مهر ^(۷)	نکند پایه ^(۸) در عطبت کم
چشم رایش بصیر و گوش سمیع	چشم دانش ^(۹) ضریر ^(۱۰) گوش اصم
معطی و منصف خزانه حق	منهی و مشرف خزینه جم ^(۱۱)
ای ترا حکم نایب داور	ای ترا زهد وارث ادهم
بنده از بو حلیم شیبانی	چند يك ^(۱۲)
که از اینسان سیاه شد چو دوات	که بدینسان برهنه شد چو قلم
موج خیزی چنین مهیب و درشت	آب گردی چنین فقیر و درم

- (۱) بیخشش شمس قیس ۳۵۳
- (۲) نسخه ۲ - بردائی [؟] - نسخه م ب بدوانی و تصحیح شده بدمانی
- (۳) نسخه ۵ - بدوالی بصرح [؟]
- (۴) کذافی نسخه الثانی نسخه م ب - زانچه انگشت کالبد عقد است در سرانگشت تو شده برهم نسخه ۵ - آنچه انگشت کالبد عقدی است در سه انگشت تو شده بل کم
- (۵) نسخه ۲ - کامل
- (۶) نسخه م ب - نشود نفل او نسخه ۵ - نشود فعل در
- (۷) نسخه م ب - زمهر
- (۸) نسخه ۲ - پایه
- (۹) نسخه م ب - چشم خصمش
- (۱۰) نسخه ۵ خدیر
- (۱۱) نسخه ۲ - منهی و مشرف هر سنه جم نسخه م ب - منهی و مشرف نتیجه جم نسخه ۵ منهی و مشرف خزینه جم
- (۱۲) نسخه ۲ - بنده از بنده حلم سسانی ؟ چند يك روز دستم ؟ ! نسخه م ب بنده از بو حلیم شیبانی چند يك بود روز داردستم ؟ نسخه ۵ - بنده از تو حلیم شیبانی چند يك بود رزر داد و ستم

چون توئی شاخ و بار فضل و کرم	چکند بنده چنگ در که زند
تا نکوهیده است حاجت بلعم ؟	تا ستود است حاجت موسی
مو کبت با سپاه باد و حشم	مجلست با نشاط باد و سرور
عیش در عیش باد و غم در غم	زندگانی تو و عمر عدوت
بزبان با تو خوب شاه عجم	پروان از تو شاد فخر عرب

☆ مجتث مقصور ☆ نسخه ۱ و ۲ و م ب و ه

ترا سزد که گذاری بفصل و رادی گام	زهی بزرگ عطاراد سرفراز همام ^(۱)
زبان قمقام آید بکار چون صمصام ^(۲)	تو آن جوادی کن حرص جود معروف
بر مبارك آن چون دو مغزه بادام	ز شاخ بر تو سایل دو مغزه افشاند
که تو کدامی و بخشنده خدای کدام ^(۳)	امل ز دریا پرسید چون خیال تو دید
چنانکه از تو جهانی رسیده اند بکام	همیشه بادی ^(۴) در کام رسیده دلت

☆ خفیف ☆ نسخه م ب و ه

(در مدح سلطان مسعود بن ابراهیم)

لاهور از قدوم شاه زمین	حضرتی شد بزرگ چون غزنین
روی بازار آل ناصر دین	پشت مسعودیان ملک مسعود
بشب از در ^(۵) قاج او پروین	تاجور خسروی که رشک برد
وانکه شیری است شرزه اندر زین	آنکه ماهی است روشن اندر صدر

☆ رمل ☆ نسخه م ب و ه

وز فراموشان عالم یاد کن	خسروا گینی بعدل آباد کن
-------------------------	-------------------------

-
- (۱) کذافی ۵ نسخه ۱ و ۲ م ب - زهی بزرگ عطاواو زهی بزرگ عطار او
 (۲) کذافی ۱ و ۵ زبان بمسام آید بکار چون صمصام نسخه م ب زبان تمام آید بکار چون صمصام
 (۳) کذافی ۲ و م ب نسخه ۱ - که تو کرامی بخشنده یا خدای کرام نسخه ۵ - که تو کدامی و بخشنده خدای کرام
 (۴) نسخه م ب - بادا نسخه ۲ مارا
 (۵) نسخه م ب - زر

جام می بر کاخ عدل آباد نوش	خرمی در کاخ عدل آباد کن
رسم نوشروان عادل تازه دار	جان نوشروان عادل شاد کن
خسنگان چرخ را فریاد رس	بستگان ظلم را آزاد کن
خلق را آواز عدل و داد ده	دهر را مملو عدل و داد کن ^(۱)

❖ قریب ❖ نسخه ۱ و ۳ و م ب و ۵ و م ف

(در مدح سلطان علاء الدوله ابوسعید مسعود بن ابراهیم)

شه باز بحضورت رسیده‌ین	یکران مرا بر نهید زین
تاخوی کند از شرم او زمان	چون طی کتم از نعل او زمین
آباد بر این چرخ نیز گرد	از نور سرا پای او عجبین
هم زور چون شیرانش بر کتف	هم موی چون گورانش بر سرین
گر نیزه گذارد شهاب او	دیوی فکند لب او لعین
ور حمله پذیرد سوار او	حصنی بودش پشت او حصین
کرد آخر او هر نفس هزار	بر صورت او خواند آفرین
گر میل بجرمش بحق کند	یعنی عوض کهر باست این
بروانه که در جلوه بیندش	با پیرهن شمعی و سمین ^(۲)
لیک زند ککاید ای فلک	جانبازی من بین و شمع بین
ای بار هوا ای براق جسم	ای قاصد جم و ^(۳) ای رسول چین
یکران من اندر سبق مگر	چین حسدت بست بر جبین
کز مسطر ^(۴) او در گذر همی	بر آب نشانی خطوط چین
ایزد نه به از به ییافرید	از رشک چرائی دژم چین

(۱) بیت پسین تنها در نسخه م ب یافت میشود

(۲) کذافی م ب و ۵ نسخه ۱ - - - ثمین نسخه ۳ - شمین ؟

(۳) کذافی ۱ و م ب و ۳ و م ف - ای قاصد روم و

(۴) کذافی ۱ و ۵ نسخه ۳ - مصطر ! ؟ نسخه م ب - منظر

در خاك مكش خوبش بنختم	بر سنگ مزن خوبش بنکین
خواهی که یکران من رسی	بر سایه یکران من نشین
تا شاه فرود آردت چو من	بر درگاه سلطان داد و دین
بوسعد سلیمان روزگار	مسعود فریدون آبتین ^(۱)
آن شاه که چشم فلک ندید	در خاتم شاهی چو نگین
و آن شیر که شمشیر حق نیافت	در مالش باطل چو معین
راحت ز در عدل او بملک	چون بوی در آمد بیاسمین
فترت بتف باس او ز شرع	چون موم جدا شد ز انگین
صیت ^(۲) ملک و ذکر جم شنو	این صورت زریر آمد آن طنین ^(۳)
عرص شه و جرم فلک نگر	این نفس نفیس آمد آن مهین
یک پنجه نیارد برون فلک	چون پنجه رادیش ز آستین ^(۴)
با همت ^(۵) او آشنا شود	پیش از حرکت قلاب چنین
عزمش که بتابد بکف ^(۶) کد	ملکشی و نباشد بدان ضنین ^(۷)
رمحش که بیازد فرو خورد ^(۸)	خلقی و نگردد بدان بطین ^(۹)

(۱) آبتین یا آبتین نگاه کن به فرهنگها

(۲) کذافی ۳ و م ب نسخه ۱ - صفت

(۳) نسخه ۱ - این صوت و سر ز آمدن طین ؟ نسخه ۳ - این صورت زریر آمد و مبین نسخه م ب - این صوت، زریر آمد آن طنین نسخه ۵ - ندارد نسخه م ف - این صورت زیر آمد آن طنین

(۴) کذافی ۵ نسخه ۳ - چون پنجه روانش ز آستین نسخه ۳ - چون پنجه راوش ز آستین نسخه م ب - چون پنجه دادش ز آستین م ف - چون پنجه رادش ز آستین

(۵) کذافی ۱ و ۵ و م ف نسخه ۳ - نعمت نسخه م ب - خدمت

(۶) کذافی ۱ و م ب و ۵ نسخه ۳ - تلف

(۷) کذافی م ب و ۵ - نسخه ۱ - حس ؟ نسخه ۳ - طنین ؟

(۸) کذافی ۱ و م ب نسخه ۳ - حزمش که نیارد فرو خورد نسخه ۵ - رمحش

که بیازد فرو خورد

(۹) کذافی ۵ نسخه ۱ و م ب لطین نسخه ۳ - لطین

یملک بکمانش بجان خصم	چون ^(۱)	❀
شعله ز حسامش در آب عرق ^(۲)	چون برق به ایما دهد دفين ^(۳)	
شاهها ملکا از کمان ^(۴) تو	رخشنده بود ^(۵) گوهر بقیه	
در خلد باعزاز پرورد ❀	تکبیر غزات تو حور عین	
هر قول نه قواست چون یات ^(۶)	آحاد ^(۷)	❀
هر بحر نه بحری است چون دلت	قیفال ^(۸) از وتین	
تا طعمه بازان شود تذرو	تا سکنه شیران بود عربین	
باد اختر سلطان تو مضی ^(۹)	باد آیت برهان تو مبین	❀
با دولت تو ناصح رفیق	باطالع تو مادحت قرین ^(۱۰)	
بر در گه حق شأن تو بزرگ	در نصرت دین رأی تو رزین	
❀ ۱۱ ❀	گردیده بتن لاغر و سمین ^(۱۲)	

- (۱) نسخه ۱ - چون پاره بعدوی بر ادمین نسخه ۳ - چون باره بعدو بود امین
نسخه م ب - چون فاره بعدو برد آبتین نسخه ۵ - چون باره بعدوی برد امین
- (۲) کذافی ۱ و ۳ و م ب نسخه ۵ - به آب عرق نسخه ۱ - عرق
- (۳) کذافی ۱ و م ب و ۵ نسخه ۳ - کند دفين
- (۴) نسخه م ب - حسام
- (۵) نسخه - شود
- (۶) کذافی ۵ نسخه ۱ و ۳ - بنات نسخه م ب - ثنات
- (۷) نسخه ۱ - آحاد نشید است از ماهین ؟ نسخه ۳ - آحاد پسندد از این
- نسخه م ب - احاد رسید است ارهائین نسخه ۵ - احاد نشید است از معین
- (۸) نسخه ۱ - قیفال شکایت است از ونین نسخه ۳ - قیفال شکایت از و بین
- م ب - قیفال تکابست از وتین نسخه ۵ - قیفال نه کامی است از و بتین
- (۹) کذافی م ب و ۵ نسخه ۱ - معین نسخه ۳ - مصین
- (۱۰) کذافی ۱ نسخه ۳ - با طلعت تو حاجبش قرین م ب - با طالع تو نصرت قرین
- نسخه ۵ - با طالع تو نصرت قرین
- (۱۱) فقط در ۳ و م ب ۳ - در زروه فطر تو درور آخر ؟ م ب - از روزه فطرو
- روزه آجر ؟
- (۱۲) کذافی م ب نسخه ۳ - گردند بتن لاغر و سمین

❦ هزج مكفوف مقصور ❦ نسخه ۲ و ب م

(در مدح سلطان مسعود بن سلطان ابراهيم)

(و پسرش شيرزاد عضد الدوله ؟)

<p>نوگشت بفر ملك اين صفة زرين اين گبذ ثابت كه دراو ثابت گشتند اين مجلس خرم كه دراو چهره نمودند خضر است يباغ ملك آراسته از نور و صاف چنين قبه نياراست دراو صف رود از خم طاقش بصدا يافته از ياد^(۱) سقفش بسرافرازي چون حشمت پرويز با برگ گل از گلشن ريزان شده تكبه ؟ خسرو عضد الدوله خرم شده در وي مسعود كه از اختر مسعود فروز است عالم ز رضا و سخطش پيش دل و چشم احرار سرايش همه با حكمت لقمان در جنگ دليريش پلنگ جگر آور در حق سواريش بجابك ز بر چرخ ؟ تا مار نه چون رمح بود شهد نه چون صبر</p>	<p>ابن صفة زرين كه بهشتي است نو آئين خورشيد و مه و مشري و زهره و پروين خيري و گل و نستر و سوسن و نسرين حور است بقصر ملك آورده بكابين نقاش چنين نقش پرداخته در چين سحر^(۲) از خط صنعش بنوا ساخته تلقين شكلش بدل افروزي چون صوبت شيرين تكبه شده در مجلس او با گل گلچين^(۳) مر پادشه شاهان سلطان سلاطين ❦ در دايرة كفر همي نايرد دين ❦ كه چشمه خضر آرد كه كوره برزين^(۴) اتراك سپاهش همه با حشمت افشين^(۵) گوئي كه رمبدستي گنجشك ز شاهين گفتي كه فرودستي زين از بر خريز^(۶) تا باز نه چون جغد بود مهر نه چون كين</p>
---	---

(۱) كذا في ۲ م ب - بصدا يافته از مار

(۲) نسخه ۲ - بحر نسخه م ب سحر

(۳) فقط در م ب

(۴) كذا في ۲ نسخه م ب - كه كوزه زرين (!)

(۵) نسخه ۲ - با حشمت امين نسخه م ب - با حشمت قنين

(۶) فقط در م ب نسخه ۲ - گوئي كه فرو دستي او زين بر حررين

این شیر در این بیشه آباد بماند ۱۱
با زاده و با آنکه ازو زاید آمین

مجتب مقصور ۱۲ نسخه ۲ و م ب

سپاه دولت و دین اندر آمد است بزین^(۱)
جهان سیاست او را بطوع داده ضمان
قضا مطابق رأی و قدر موافق عزم
ز بیم غارتش اکنون ملوک هندستان
یکی چو رنگ سبک سرزده بکوه و کمر
نه هیچ رای زند رای جز برای گریز
اجل بخندد بر عرضگاه^(۲) لشکر آن
کراست آن دل وزهره که در همه عالم
گران گران نکند رو بدوزدش در حال
خدایگانا شاهنشها ز تو برسید ۱۳
توئی که تخت ز تو گشته باشکود و بفر
همیشه تا بدمد مشک و مغز یابد بوی
بدست دوست بسای و بیای دشمن مال^(۴)
جهان مسخر حکم تو باد و چرخ مطیع
خدای ناصر عزم تو باد و بخت معین
بگوش هوش نبوش و بچشم حشمت بین^(۵)

خفیف ۱۴ نسخه ۲ و م ب

(ظاهرآ در مدح سیف الدوله محمود بن ابراهیم سروده شد)

(در هنگامی که بغزو هندوستان بسیجیده بود)

شاد باش ای مطاع قته نشان ای زامن تو خفته قته سنان

(۱) کذافی م ب نسخه ۲ - اندر آمدند برین

(۲) نسخه ۲ - عرصه گاه

(۳) فقط در نسخه ۴ - گراین حذر نکند زین بدرس در حین

(۴) کذافی م ب - بدست دوست گشاده بیای دشمن مال

(۵) م ب - بچشم نعمت بین

ای برون تاخه کفایت تو	در عجب آرمیده شیطان
خورده از جام اهتمام تو آب	جگر خشک عالم عطشان
کرده در خشکزار سعی تو سبز	کشت امید کشور یاران
رمة ملک را پس از رستم	مهرباتر نبوده از تو شبان
بر سریرت نشانده گاه وداع	فلک ایدون چو رستم دستان
زین کرامات شایگان که سزد	بنو اقبال مقتدای جهان
علم و طبل و آلت و مو کب	عهد و منشور و عهده دیوان
مهد دزیر مهد پیل ^(۱) سبک	اسب بر پشت اسب بار گران ^(۲)
چون دو کوهان دو کوه مرفد کش ^(۳)	چون دو پیکر دو ترک بسته میان
درجه‌ها بر ^(۴) تقایس بحرین	تختها بر بدایع امکان ^(۵)
سگ تازی و یوز و باز سپید	درع رموی و خود و تیغ و سنان
نیست بی لهر شکر هیچ دماغ	نیست بی لفظ شکر هیچ زبان
شرق تا غرب نجم دولت تو	نور گسترده بر زمین و زمان ^(۶)
قاف تا قاف چتر حشمت تو	سایه افکنده بر مکین و مکان ^(۷)
ساقی نوش تست دور فلک	دایه شیر تست حکم قران
امر امر تو هر چه خواهی کن	نهی نهی تو هر چه باید دان
لشکر تو چو موج دریا اند	سپهی کش چو برز کوه گران
همه آتش منش بکار و کش	همه آتش روش بنیر و کمان

- (۱) کذافی م ب . نسخه ۲ - مهد در زیر پیل مهد
 (۲) کذافی م ب - اسب زاسیب ساز اسب گران
 (۳) کذافی م ب . نسخه ۲ - چون دو کوهان که گوهر قدرش
 (۴) کذافی م ب . نسخه ۲ - درجه‌ها
 (۵) کذافی م ب . نسخه ۲ تحتها بر بدایع امکان
 (۶) کذافی م ب . نسخه ۲ - بر مکین و مکان
 (۷) کذافی م ب . نسخه ۲ - بر زمین و زمان

همه با حفظ و حزم میر بیان	همه بارعد و برق ابر دژم
رایت نشان ^(۱)	شهربارا بذره عمری
با زر قلب برسان ^(۲)	نقد ها را بمهر سلطانی
قصد و الیش بی سر و سامان	سوردهلی که کار مرت کرد ^(۳)
بیخ آن را بزور نوک سنان	چون رسیدی بر آن حصار برآر
آبت ککل من علیها فان	بر انگی و بر سپاهش دم
روز و شب عقد این گشایس آن	تا که در آفتاب و سایه بود
ور نماتد سال و مه تو بمان ^(۴)	بر جهان آفتاب وار بناب
رازهای شکفت غیب تو دان	گر نیاند بحر و بر تو بیای
دوستان را بخوان احسان خوان	سازهای شگرف عمر تو ساز
	دشمنان را بمال تا وان مال

❖ رمل ❖ ۲ و م ب ج م ف

(در مدح ابو حلیم زیرر شیانی)

ای سیه سالار شرق ای پشت ملک ای صدر دین	ای زیریرای ابو حلیم ای کوه حلم ای بحر کین ^(۵)
آفتابی تو ز مو کب گرد تو ساکن سپهر	آسمانی تو بمر کب زیر تو جنبان زمین ^(۶)
گر نجستی با رجودت برگ نقشاندی درم ^(۷)	ور نرستی نقش نامت بار ^(۸) ناوردی نکین

(۱) فقط در نسخه م ب . م ب - رایت و جولیان بنشان

(۲) فقط در م ب . م ب - با زر قلب لوهیان برسان

(۳) فقط در م ب

(۴) نسخه ۲ - حیل ملک سانه روان نسخه م ب - جانب ملک سایه یزدان

(۵) کذافی م ب . نسخه ۲ - ای زیریر تو حلیم ای کوه حلم ای بحر کین ج -

ای وزیر با حکم

(۶) کذافی م ب . نسخه ۲ - مصرع اول همچنین است و مصرع ثانی آسمانی

جرم کوکب کرد تو جنبان زمین م ف آفتابی کرد موکب کرد تو ساکن سپهر آسمانی

جرم مرکب زیر تو جنبان زمین

(۷) کذافی م ب و م ف . نسخه ۲ - درخت

(۸) کذافی م ب و م ف . نسخه ۲ - تاز

طارمی زد عقل تو بر صحن دانشها بلند
 رفق نواصلی است کهتر فرع او در بزم راح
 سهم غیبت صورتی کامل نگار در است کوی^(۱)
 شیرۀ لطفت چشد گوئی همی زنبور غور
 آب از آن شیرۀ ستاند مایه اندر کام آن
 نصرت اندر سایه اعلام تو گیرد قرار
 زنگ بسته تبع حق را غزو تو شوید بخون
 جز به حبس حرز تو^(۲) دیوی نیابد کس ورع
 مار گر بر رقبه عدل تو بگذارد سلاح^(۳)
 چون درخش نقلها خندان کند خاك دژم
 مهرۀ ناچرخ بگوید مهره های گرد نان
 از قضا صیاد خواهد فتنه وز ارواح صید
 فوج فوج آرند حمله نامداران در مصاف
 از دهای حرب تو گر لشکری را خون خورد
 و یحك آن خود داده گوهر دار نرم اندام چیست
 سوده حد عرض او در جلو بهرامی فسان
 آتش کانون او گاه سکونش در نیام
 شکل خرزین یابد از پهنای او بالای مرد^(۴)

آبتی شد بذل تو در شأن روزیها مبین
 باس تو کلی است کمتر جزو او باد سچین^(۱)
 چشم رایت ناظری یدار دارد پیش بین
 سنبل خلقت چرد گوئی همی آهوی جین
 خون ازین سنبل پذیرد قیمت اندر ناف این
 دولت اندر نعمت الوان تو گردد سمین
 در گشاده حصن دین را حفظ تو دارد حصین
 جز بدشت امن تو گرگی نبیند کس امین
 شیر نر بر آتش سهم تو بسپارد عرین
 وز تف شمشیرها عطشان شود ماء معین
 نشتر ناوك بكاود عرقهای سهمگین
 از بلا طاحونه سازد گیتی از ابدان طحین
 جوق جوق آیند بیرون شرزه شیراز از کمین
 جرم او را امتلا جسمی نگرداند بطین
 کز درشتی طبع او در چهرش آورد است چین
 خورده اصل طول او بر قبضه کیوان لحن^(۵)
 مضطرب روحی است گفتی خیره در جسم چنین
 چون بر آری بر دو پایش^(۶) از حمایلگاه زین

- (۱) کذافی م ب . نسخه ۲ - یاس تو کلی است کمتر جزو او باد اینچنین
 (۲) کذافی م ب - نسخه ۲ - سهم غیبت صورتی کامل نگار و اشکار ج - سهم
 غیبت صورتی کامل نماید راست کوی
 (۳) کذافی ۲ م ب - جز بحسن حرز تو
 (۴) نسخه ۲ - سلاح نسخه م ب - صلاح
 (۵) کذافی ۲ و م ب .
 (۶) کذافی م ب . نسخه ۲ - ... یابد از بالای او پهنای مرد
 (۷) کذافی م ب . نسخه ۲ - چون براری نرد مایش

شاد باش ای پیشوای اهل شیبان شاد باش
 رایت رایان گرفته لشکر شاهان زده
 روی سوی حضرت آوردی مرفه دو سنگام
 سنگ بت بگرفته سیصد بار سنگ^(۴) از سومات
 آستین عهد مشحون از منقش کار و بار
 دولتت خواهم که باشد هر کجا باشی مطیع
 باتو دولت همغان و باتو نصرت هم رکاب
 دایم اندر حشمت و اقبال و عز و جاه و ناز
 غم تو با جاه تو باینده باد و پایدار
 بر تو و بر ذوالفقارت آفرین باد آفرین
 وزتن رایان^(۱) و شاهان گنجها کرده دفین
 یسر دولت بر یسار و یمن ملت^(۲) بر یمن^(۳)
 پیل مست الففده پنجه جفت پیل پوستین^(۵)
 تا چو بینی بخت خسرو بر فشان^(۶) آستین
 ایزدت خواهم که باشد هر کجا باشی معین
 باتو نعمت همقران و باتو راحت همقرین^(۷)
 دایم اندر رفعت و اجلال و فخر و داد و دین
 عالمت زیر نگین آمین رب العالمین^(۸)

❖ خفیف ❖ ۱ و ۲ و ۳ و م و ۵ و م ف

(در مدح ابو سعید بابو)

آمد آن تیر ماه^{۱۹} سرد سخن
 زیر او در سؤال با من تیز
 نه مرا با تکاب او پایاب
 عرصهای بنات نعش تم ❖
 گرم در گفتگوی شد با من
 بم من در جواب او^{۱۰} الکن
 نه مرا با گشاد او جوشن
 گشت از او تگ تر ز شکل یرن

- (۱) کذافی ج . نسخه م ب - در تن رایان
- (۲) کذافی ج . نسخه ۲ - دولت
- (۳) نسخه م ب یسر دولت در یسار و یمن دولت در یمن
- (۴) کذافی م ب . نسخه ۲ - شکل
- (۵) کذافی م ب نسخه دوپیل مست الففده جفت پیل پوستین
- (۶) نسخه ۲ - برنشانی نسخه م ب - برفسان
- (۷) کذافی م ب . نسخه ۲ - باتو حشمت همشین امین رب العالمین ج - باتو همت همشین امین رب العالمین
- (۸) دوبیت آخر و قطف در نسخه م ب دیده شد
- (۹) کذافی ۱ و [۳] و م ب و ۵ . در نسخه ۲ و م ف مهر ماه و صحیح بنظر می آید
- (۱۰) کذافی ۱ و ۳ و م ب و م ف در نسخه ۲ و ۵ - بم او در جواب من

غنچه های گل است پنداری	همه اطراف من کفیده دهن
غربت و عذل ای مسلمانان	بزمستان نبوده بودم ظن
دیولاخی چنین که دیو ^[۱] اهی	زوبدوزخ فرو خزد ^[۲] برسن
جوش از آب بسته بر ^[۳] سیماب	کوهش از برق ^[۴] بسته بر آهن ^[۵]
از مام زمین گذشته هواش	چون بدرز حریر در سوزن
من مسکین مقیم گشته در او	اهل بدرود کرده و مسکن
مار کردار ^[۶] دست و پای مرا	شکم از آستین و از دامن
بدن از سنگ نی وز آتش طبع	بی خبر مانده کوره های بدن
هیچ درمان ^[۷] و هیچ حیل نی	جز بر خواجه عمید شدن
تا فرو پوشدم به آذر ماه	ز آفتاب تموز پیراهن
خواجه بوسعد بابو آنکه نهد	کشت قدرش بگرد مه خرمن
حکم او را قضا جواد عنان	امر او را زمانه خوش کردن
عزم و حزمش دو نفس هر دو قوی	خلق و خلقش دو نقش هر دو حسن
از تفاخر چو کرم پيله سپهر	تار مهرش تنیده بر سر و تن
در ^[۸] نرازوی همت اعلاش	دانگ سنگ آمده است پرو پرن ^[۹]
موش سوراخ غور کینه او	کرده افسوس بر چه بیژن

- (۱) م ب - دیده
 (۲) م ب و م ف - فرو خورد
 (۳) کذافی ۲ و ۳ و م ب و ۵ . در نسخه ۱ و م ب - بسته پر
 (۴) برف
 (۵) کذافی ۲ . نسخه ۱ و ۵ - در آهن نسخه ۳ - بروهن نسخه م ب - پیراهن
 م ف - پر آهن
 (۶) نسخه ۲ - باز کردار م ف - باز کرد است
 (۷) کذافی ۲ و ۳ و م ب و م ف - در نسخه ۱ و ۵ - دستان
 (۸) نسخه ۲ - وز
 (۹) کذافی ۳ و ۵ نسخه ۱ - وانکه سنگ آمده است پرو پرن ؟ نسخه ۲ -
 دانگ سنگ آمده برو پرن ؟ م ب - دانگ سنگ آمده است پرو پرن

ز آفرینش برون نهاده قدم ^(۱)	نظر رحم او بمرد و بزن
بوستان سعادتش فلکی است	چون مجره دراو هزار جمن
تریش عین منشأ احرار	بدل نشو عرعر و سوسن
طفل او چون رسیده غنچه گل	پیر ^(۲) او چون جوانه شاخ سمن
یار نی با نعیمهای زوال	جفت نی با سروره‌های حزن
میوه دارانش میوه دلها	بعضی آورده بعضی آستن
ای ز اصل کرم عزیز نهال ^(۳)	وز نهال شرف بدیع فن
زنده کی ماندی این چراغ امید	گر ز جودش نیامدی روغن
هر که حرز سخات بر جان بست	نایدش دیو فقر پیرامن
بنده بی موی روبه بلغار	زده بر ابره‌ها خز ادکن
نه همانا که بر تواند کند	سبب از روی او دی و بهمن
تا جهان را ز گردش گردون	شب و روز است تیره و روشن
مجلسی باد نیکخواه ترا	بامی و بامغنی و گلشن
خانه باد بدسکال ترا	بی در و بی دریچه و روزن
طبع تو زورمند روزه گشای	عمر تو روزمند و عید افکن ^(۴)
لفظها را تنای تو دستان ^(۵)	فرقها را مدیح تو گرزن

- (۱) کذافی م ب و ۵ نسخه ۱ - زافرینش برون نهاده شدم (؟) ۲ - زافرینش برو نهاده سلام ۳ - زافرینش بدو نهاد اسلام
- (۲) در تمام نسخ پر او [!؟]
- (۳) کذافی ۲ و م ب ، در ۱ و ۳ و ۵ - عزیز نهاد
- (۴) نسخه ۱ - طبع تو زورمند روزه گشای عمر تو زورمند و عید افکن نسخه ۲ - طبع تو روزمند روز گشای عمر تو زورمند و عید افکن نسخه ۳ - طبع تو عیش ساز و روزه گشا عمر تو روزمند و صید افکن نسخه م ب - طبع تو روزمند روزه گشا عمر تو روزمند و عید افکن نسخه ۵ - طبع تو زورمند و روزه گشا عمر تو روزمند و زور افکن
- (۵) در م ب - دستار و در سایر نسخ دستان

بوالفرج را ز غایت اخلاص در مدیح تو حور روح سخن^(۱)

❖ خفیف ❖ ۱ و ۲ و م ب و ۵ و م ف

(در مدح سلطان ابراهیم یا سیف الدوله محمود بن ابراهیم ؟)

ماه ملك آمد از خسوف برون	تخت از او یافت زینت ^(۲) گردون
برد نورش ز تابناک شکوه	داد سیرش بحادثات سکون
باز بربر ^(۳) گرفت باطل دست	باز برهم نهاد فتنه جفون
نرم شد نرم جرخ تیز و درشت	رام شد رام دهر تند و حرون
آب در جوی عدل گشت کلاب	نوش در کام ظلم شد افیون
بر کشید از نیام صیقل ملك	سیف دولت زدوده آینه گون
چشم زخمی که برهدی زده بود	برزند خویشان بشرک اکنون
رای سیفی سرای برده فتح	سوی هندوستان برد بیرون
از تف تیغ لشکر اسلام	بر رگ کفر در بجوشد خون
میغ بنده بلا و ژاله زار	بشکند پشت کفر ^(۴) کافر دون
نه چنان ژاله کش بگرداند	ژاله را نان ز کشتها ^(۵) بفسون
يك جهان بت پرست و بت بینی	لکد روزگار کرده نگون
بای رایان گرفته دست زمین	بشکم در کشیده چون قارون
خسروا چون ولایت آذر	آمد اندر تصرف کانون
رزم را آذری فروز چنانک	دل مهیال ^(۶) باشدش کانون

(۱) این بیت فقط در نسخه ۱ و م ب یافت میشود

(۲) م ب و م ف - رتبت

(۳) کذافی ۱ و ۵ . م ب و م ف بر سر نسخه ۲ - در بر

(۴) کذافی ۱ و ۲ . م ب - عمر

(۵) کذافی م ب . . نسخه ۲ و ۱ و ۵ - به کشتها

(۶) کذافی ۲ و م ب . در ۵ لایقراء در ۱ - چپال

آذری کز نهیب سوزش او	شور ^(۱) یخت ایست راسل ^(۲) ملیعون
آذری کاندراود و جوهر او ست ^(۳)	جوهر دیو بال بود اندون ^(۴)
تا چو پروانه حرص جمع کند	خلق را گرد آتش التون
بارۀ ملک را تو دار قوی	خانه عدل را تو باش ستون
امر تو باد بر زمانه روان	عمر تو باد با ابد مقرون
نیکخواهانت مقبل و شادان	بدسکالانت مدبر و محزون

❖ خفیف ❖ نسخه ۱ و ۲ و ۳ و ۴ و ۵ ج 'م' ف 'ک

ای جمال ترا کمال قرین	طوق طوع تو برشهور و سنین
از یمین تو ملک برده یسار	به یسار تو دهر خورده یمین
هر کجا حزم تو فرود آید	بر کشد امن حصنهای حصین
هر که را سهم تو نزار کند	نکند رفق روزگار سمین
گر بسنجد سپهر رای تو را	بشکند خرد پله شاهین
عقل حلم تو را عرص بنهد	خود عرض کی بود ز غیر مبین ^(۵)
نیست با طول و عرض همت تو	نقطه یش طول و عرض زمین
همه عالم عیال جود تواند	او دهدشان هزینه و کابین ^(۶)
نوئی آن شه که روز داد از تو	روی باطل شود ز حق بر چین

- (۱) کذافی ۲ و م ب نسخه ۱ - ندارد نسخه ۵ - شوم
- (۲) کذافی ۲ و م ب ۵ - لاشک (!)
- (۳) کذافی ۱ و ۲ و ۵ - آذری کاندرا و جوهر او ست (وزن !) م ب - آذری کند رود و جوهر او
- (۴) کذافی م ب . نسخه ۱ - جوهر دیو بال بودارون نسخه ۲ - جوهر دیو بال بود اودون ؟ نسخه ۵ - جوهر دیو بال بود آوون ؟
- (۵) کذافی نسخه ۱ . نسخه ۲ و م ب و ۵ - عقل حلم ترا عرض ننهد خود عرض کی بود که غزنین نسخه ۳ - عقل و حلم ترا عرض ننهند خود عرض کی بود که غزنین
- (۶) نسخه ۱ - هزینه و کابین نسخه ۲ - هزینه و کابین نسخه ۳ - هنر سه و کابین نسخه م ب - هراینه کابین نسخه ۵ - هزینه و کابین

دهر چون با سبان ز حزم تو یافت	فته در خواب شد هم اندر حین
ابر و خورشید را بکف و برای	در جهان کیست جز تو بشت و معین
تا ترا بر زمین نخبید مهر	دانه جنبش نیارد اندر طین
خسروا بنده را در این دوسه سال ^(۱)	در مدیح تو شعرهاست منین
هر یکی کرده راوئی انشاد ^(۲)	❁ (۴) ❁
مگر این قطعه کاندر این خدمت	بنده بر ^(۳) خواند و کد تضمین
آفتاب زمان و شمع زمین	میر محمود سیف دولت و دین
آنکه ماهی است روشن اندر صدر	و آنکه شیری است شرزه اندر زین
آنکه آرد سپهر زیر رکاب	و آنکه دارد زمانه زیر نگین
حال من بنده ^(۵) باز خواهد راند	با خداوند شرق و شاه گزین
گوید ای شاه بنده ایست ترا	خاطرش نظم را چنان و چنین ^(۶)
بوده این اتفاق را جویان	کرده این آستانه را بالین
گرو جوهی که داشت مسعودی	کند او را ملک بدان نمکین
او تا گوید و شفیع دعا	او دعا گوید و شفیع آمین
جز خداوند من که داند گفت	در شفاعت سخن چنین شیرین
لاجرم زین نظر که خواهد یافت	برساند سرم به علین ❁
تا بود خاک و باد را هموار	طبع و گوهر ز جنبش و تسکین

- (۱) نسخه ۱ و ۲ و ۳ و م ب و ج هکذا نسخه ۵ - خسروا بنده را بلوهاور
 (۲) کذافی ۱ و ۵ . نسخه ۱ - هر یکی کرده را شده انشاد نسخه ۳ و م ب و ج -
 هریکی کرده ناشدی انشاد
 (۳) نسخه ۱ - در سنه اربع و سنه تسعین نسخه ۲ - در سنه اربع و سنه تسعین
 نسخه ۳ - و م ب در سنه اربع و مائه ستین نسخه ۵ - در سنه اربع و سنه تسعین
 ج - در سنه اربع مائه ستین
 (۴) نسخه ۲ - عنصری
 (۵) نسخه ۳ - حال این بنده
 (۶) کذافی نسخه ۲ و ج . نسخه ۳ و م ب خاطرش ناظم چنان و چنین نسخه ۱ -
 خاطر نظم را چنان و چنین نسخه ۵ - خاطرش نظم با چنان و چنین

چون نیال و نکین بدین درگاه
بر خورند از لقای یکدیگر
صد هزاران نیال باد و تکین
شاه و اولاد شاه چون پروین
شده رفتار کثرتر از فرزین
اختر دشمنان ایشان را ❀

❀ مضارع ❀ نسخه ۱ و ۲ و ۳ و م ب و ۵

ای شرق و غرب عالم گشته بکام تو
دایم جو نام خویش در اقبال شرع باش
عقدی است عقل و واسطه او کلام تست
اختر توئی و دولت عالی ترا تبع
دریا سلیم عبره نماید بر دلت ❀
جرخ ارچه کودن است بیوسد ترار کاب
صحن زمین کُنام ستور سپاه تست
یکسر هر آنکه هست بحکم تو راضند
گر منتقم نه نه شکفت این بدیع نیست
بیوسه شد جو سایه بذات تو ذات عدل
منصف در دوام زند خاصه پادشاه
در شرط آفرینش و در عهد روزگار
لیک زد شجاعت و تکبیر کرد جود
ایدون اجابت آمد بخت تو را کز او
ای کد خدای عالم و عالم غلام تو
کاراسته است شرع محمد^(۱) نیام تو
نظمیست^(۲) علم و فاتحه او کلام تو
دنیا توئی و نعمت باقی حطام تو
گرهر عدیم عبره سزد^(۳) بر ستام تو
دهر ارچه توسن است بلیسد لکام تو
اوج سپهر صحن ستون خیام تو
از تر و خشک دولت و از خاص و عام تو
لازم که کرد علت بر انتقام تو
چونانکه هیچ گام نبرد ز کام تو
انصاف تو دلیل بس است از دوام تو
صاحبقران نیامده با احتشام تو
کین در وجود رکن تو دید آن مقام تو
گردنده شد بجیب زمان بر زمام تو^(۴)

- (۱) کذافی ۱ و ۳ و ۵ . نسخه ۲ و م ب - پیمبر
(۲) کذافی ۳ . ۲ - نظم است نسخه ۱ - عقل است نسخه م ب عقلی است
نسخه ۵ - جزوی است
(۳) کذافی ۲ و ۳ نسخه ۱ - سود م ب - بروید نسخه ۵ - شود
(۴) نسخه ۱ ندارد نسخه ۲ - اکنون اجابت آمد بخت ترا کز او گردنده شد بحسب
زمان بر زمام تو نسخه ۳ - ایدون نجات آمد گردند شد بحسب زمان . . .
نسخه م ب اکنون اجابت آمد ارزنده شد بجیب زمانه زمام تو نسخه ۵ - ایدون
نجات آمد بخت ترا کزو گردید و شد بجفت زمان از زمام تو

مربخ سرخ چشم و فلك هياست ^(۱) از آن	كش بی سپر ندارد سهم سهام تو
شخص ^(۲) هوا فكنده آسب قهر ^(۳) تست	شمشیر فتنه خورده زنگ نیام تو
شاه خدايگانا حاجت بود همی	اقلیم شرق را ^(۴) بنشاط خرام تو
چندین هزار تشنه امید کی شوند	سیراب عدل فاروق الا ز جام تو
هر چند بحر وار به آسایش اندرون	حاصل کند مراد جهانی غمام تو
آخر بکوب روی منازل چو آفتاب	زیرا که منزل تو تابد ^(۵) مقام تو
تا چرخ ملك دور پذیرد ز اهتمام	دورش مباد بی عمل اهتمام تو
خاقان و کیل خرج تو باد و کفیل آن	قیصر امیر بار تو باد و سلام تو
چون سایه همای همایون کناد بخت	بر خاص جشن خاص تو بر عام عام تو

❖ خفیف ❖ نسخه ۲ و م ب

(در مدح ثقة الملك طاهر بن علی)

ثقة الملك خاص وخازن شاه	خواجه طاهر عليك عين الله
بقدم عزيز لوهاور ❖	مصر کرد و ز مصر بیش بجهام
نور او نور يوسف جاهی است	جاء او تابوده سایه جاء
صاف فضلش به بذل گشته ^[۶]	چشم شعرش بشرع کرده نگاه ^[۷]
دستهای دراز نهی گران ❖	شده از نهی منكرش کوتاه
میخ دوشا یازوی و كف او	شیر دوشیده در گلوی گیاه

- (۱) نسخه ۱ - بی بهاست نسخه ۲ - لعباتست نسخه ۳ - میبایست نسخه م ب - هیاتست نسخه ۵ - هیاتست
- (۲) نسخه ۱ - شخصی
- (۳) نسخه م ب - مهر
- (۴) کذا فی ۱ و ۵ . نسخه ۲ - املیم غریب را [؟ !] نسخه ۳ - اقلیه غریب را نسخه م ب اقبال و بخت را
- (۵) کذا فی ۲ و ۳ . نسخه ۱ - نیابد نسخه م ب و ۵ - نباید
- (۶) نسخه ۲ - گشته وهی ، م ب گشته رهی
- (۷) نسخه ۲ - چشم شعرش بشرع کرده نگاه م ب - چشم شعرش بشرع گردد گاه

منو کیش طول و عرض آن بجابه ^(۱)	حبذا آن زمین که عبره کند
نه در او قحط را دهند پناه	نه بدو ظلم را کنند مواج ^(۲)
بی اجل جرم او نگیرد راه	شیرش از شیر آسمان باشد
بی بها طبع او نیابد گاه ^(۳)	کوش از کوه کهر با باشد
ذکر عدل تو سجدۀ افواه ^(۴)	شاد باش ای جو عدل نوشروان
سد حزم تو ^(۵) خایل بد خواہ	دبرزی ای چو سد ^(۵) اسکندر
بر مزارعات خلق وسعت گاه	عین فضلی و روزگار تراست
در مهمات ملک سرعت ماه	دور چرخ ^(۷)
کز دوعلوی نداشته دو گواه	هیچ دعوی نکرده همت تو
که دو منزل نساخته ^(۸)	هیچ منز مکوقت اختر تو
سعی رفتن ^(۹)	کس نگوید که
بر سر راه دیدن روباه	تا بزجر و بفال نیک بود
کار کار تو باز بر در گاه	کام کام تو باد در نیکی
سال قرون تو سیصد و پنجاه ^(۱۰)	قرن عمر تو سی و پنج ولی

- (۱) نسخه ۲ - بسیاہ
- (۲) مراج ؟ - تنها در نسخه ۲
- (۳) تنها در نسخه م ب
- (۴) تنها در نسخه م ب
- (۵) نسخه ۲ - چو عزم
- (۶) نسخه ۲ - شده عزم تو
- (۷) نسخه ۲ - دور چرخ و دور مار تراست ؟ نسخه م ب - و در چرخ و شیر
بارتر است ؟ !
- (۸) این شعر تنها در نسخه ۲ یافت شد
- (۹) نسخه ۲ - کس نگوید که گشته داور سعی رفتن ز کار کشته تباه نسخه
م ب - کس نگوید که کیشه داور سعی رفتن دوگاه کشته تباه
- (۱۰) چنانچه در نسخه ۲ . نسخه م ب قرن عمر تو سی و پنج بود ساعت روز
سیصد و پنجاه

✽ خفیف ✽ نسخه ۱ و ۲ و ۳ و م و ه

ای بکو جاه برده مو کب شاه	دیده اقبال شاه بر کو جاه
بوده چون هفتهای شادیا	هفته میزبان شاه و سپاه
نه ز رنج کشفته خورده دریغ	نه برنج گذشته کبرده نگاه
باد بذل تو جسته بر ارکان	یاد خوان تو مانده در افواه
کوه بابل فراشته بخرد	بحر عمان گذاشته بشاه ✽
هم بمردی شده بدیده شیر	هم بدستان زده ره روباه ✽
حمله در گرد وهم فتنه هنوز	بند عزم تو کرده کوهش کاه
حبله در جنب مکر فتنه هنوز	سد حزم تو بسته پیشش راه
آفتابی تورا ز قرص تو تاج	آسمانی ترا ز قطب تو گاه
عقل عرض نمودید گفت ای عرض	عین فضای عليك عین الله ✽
ملك برداشت خامه و بنگاشت	صورت طاعت تو بر درگاه
تا همت اختلاف خلق نماند	زین موافق نموده جز بحیاء ؟ ^(۱)
بنظر پیل و مهد گرد آیند	اسر و مرقد تو همت شاه
زود باشد که از دگر نظرش	پیل و مهد تو چرخ گردد و ماه
تربیت کردی و رسانیدی	عرق نخمی به آب رتبت و جاه
لاجرم سایه مبارك آن ✽	گشت پابنده تر ز سایه چاه
پس ازین چون توفحل کی زایند	این دو زاینده سپید و سیاه
وحی و تنزیل و بأس و رفق فلک	بر تو بگسست و شد سخن کوتاه
ایزد از رور کار دولت تو	دور دارد ککامه بد خواه

(۱) کذافی نسخه ۱ . نسخه ۲ - تاشحت اختلاف خلق نماند زین موافق نموده
حر بگناه؟ نسخه ۳ - تا سحت اختلاف خلق نماند زین موافق نموده حر بحیاء؟ نسخه
م ب - تا بیخت اختلاف خلق نماند زین موافق نموده جز بجاه؟ نسخه ۵ - تا همت
اختلاف خلق نماند زین موافق نموده جز بحیاء !

هر کجا آری و بری لشکر منزلت سبز باد از آب و گیاه
زایران را مقام تو جو مقام ساکنان را پناه تو جو پناه

❖ مجتث مقصور ❖ نسخه ۱ و ۲ و ۳ و م ب و ه

(در مدح سیف الدوله محمود بن ابراهیم)

نظام ملك و ولايت جمال تاج و كلاه	سر محامد محمود شاهزاده و شاه
بلاهور در آمد میان موکب خویش	بزیستی که بر آید شب چهارده ماه
قضا بروی همی رفت پیش او همه دشت	قدر بدیده همی رفت پیش او همه راه
هوا غنان براقش همی کشیده بدست	ز خاک نعل براقش همی دمیده گیاه
کشاده چشم بیدار او سید و سپاه ^(۱)	نهاده گوش بگفتار او سپهر و سپاه
یافت حنمت او بشت دهر و گشت قوی	بدید هیبت او شیر چرخ و شد روباه
کنون کشد بجهان در سیاستش لشکر	کنون زند بفلک بر سعادتش خرگاه
ز شرم جاهش عیوق بر نیارد سر	ز یم عدلش بیجاده بر ندارد کاه
گاهکار پرهیزد از مظالم او ❖	که دست و پای گواهی براو دهد بکاه
تناسخی که بدان فر ایزدی نکرد	بگوید اشهد ان لا اله الا الله ❖
دلی که آینه فکرش بچنگ آرد	دراو بیند رازی که نیست ز آن آگاه
کسی که خواهد کز همتش سخن گوید	دراز گرددش اندیشه و سخن کوتاه
ضمیر گردد تیرش دل مخالف را ❖	از آن جو تیر همی محترق شود که گاه
بدید گرز گران سنگ ماه بر کتفش	چو سنگ پشت سراندر کف کشد هر ماه
نه جست بارد با خشم او زبانه برق	نه کرد یارد در چشم او زمانه نگام
نهیب حمله او دید دهر گشت جیان	نشاط خدمت او کرد چرخ گشت دوتام
مظفرا ملکا خسروا خداوندا ❖	همی نباید بر شاهزاد گیت گواه ❖
بدین صفت که رسیدی رسیده بود خبر	خبر عیان شدو بفزود بر یکی پنجاه

خدای چشم بد از عرض تو بگرداناد
که صدر دولت و دینی و عز بسند و گاه
همیشه تا بهم آرند با سماع شراب
همیشه تا بنگارند بر سپید سیاه ❀
نهال ملک نشان و بساط عدل سپر
رضای ایزد جوی و بقای سلطان خواہ

❀ خفیف ❀ نسخه ۱ و ۲ و ۳ و م و ۵

ای سرافراز تاج (و) والا کلاه	ملک را تهنیت کنید بشاه
شاه مسعود کز قران مسعود	نظرش قدر بیش دارد و جاه
آنکه بی مدح او فلک تهاد	تبهای کلام در افواه ❀
و آنکه بی نام او زمانه نکرد	حجت وقف ملک و سعی گواه ^(۱)
بوستانست عدل او خرم	قهرمانیست پاس او برناه ❀
زود دو عزم او فراز و نشیب	تیزین حزم او سپید و سیاه
حکم او قاضی زمین و زمان	امر او والی سبهر و سپاه
فتح باب عنایتش بکرم ❀	بدماند ز شوره مهر گیاه ❀
آفتاب کفایتش بطلوع ❀	آتش اندر زند بسایه چاه
که رایش ^(۲) محرمان ^(۳) زمین	چاره یابند بحر را بشناه
روز بارش مدبران فلک ❀	خاک رویند پیس او بجباه
تازه گشت از جلوس معجز او ^(۴)	شرط پاداش و رسم باد افراہ
خیره ماند از قیام غالب او ^(۵)	حملة شیر و حيلة رو باہ
کوه یسود زخم تیرش گفت	صاعقه است این نه تیر و اغوشاه

(۱) چنانچه در نسخه های ۲ و م ب - نسخه ۱ و ۳ - سیر گواه نسخه ۵ -

مهر گواه

[۲] نسخه ۵ گه رزمش

(۳) چنانچه در ۱ و ۲ و ۵ - نسخه ۳ - مجردان نسخه م ب - مجرمان

(۴) در نسخه ۱ - مفخر نسخه ۲ - معجز نسخه ۳ - معمر نسخه م ب - خنجر

نسخه ۵ - مجلس

(۵) حمله او این بیت در کپله و دینه چاپ تیریز [۱۳۰۵] در ص ۱۴۶ یافت میشود

نه دراز و دراز یازش او	امل خصم را کند کوتاه
یارب این سهمنك روز چه بود	داعی قته اندر او پنجاه
همه دعوی پرست و فرصت جوی	همه معنی گذار و بیعت خواه
همه عرق و رحم سپرده بیای	همه عهد و وفا فکنده براه
خسرو اندر مقام فیروزی	سوده اوج هوا ^(۱) به پر کلاه
بارہ در زیران چو هیکل چرخ	چنراز افراز هر جو خرمن ماه
خاصگانش باهل بغی و خروج	اندر اقتاده با دوار بیکاه
ده ده آورده پیش او طاعی	يك يك اندامشان مقرر بگناه
ملکا خسروا کیا شاها	دولت افزای و کام حاسد گاه
تا همی تابد آفتاب فلک	بر سر ما تو باش ظل الله
کار تو غزو باد و یار تو حق	عرش تو تاج باد و فرش تو گاه

❖ مضارع ❖ نسخه ۲ و ۳ و م ب

(در مدح علاء الدین اسعد ؟)

ای باد صبحدم ز دم ^[۴] روح پروری	خوشخو چونو بهاری و خوشبو چو غنبری
هم طره بنفشه پریشان کنی بصبح	هم غنچه را بوقت سحر پیرهن دری
آن يك رایگانی کز مهر پروران	پیغام سر بمهر بر دلبران بری
سوگند میدهم بخدا بر تو کان زمان	کز جیب صبحدم نفس خوش بر آوری
برده گره گره ز درود و سلام من	الا بحضورت سر احرار نگذری
راد زمانه سرور عالم علای دین	اسعد که هست مایه رادی و سروری
زو مشنری سعادت کلی همی برد	زیرا که اوست اسعد و سعد است مشنری
داده بمهر چهره زیبایش روشنی	بر عرش چینه همت عالیش برتری

(۱) چنانچه در ۳ و م ب و ۵ . نسخه ۱ - فلک

(۲) چنانچه در ۲ و ۳ در نسخه م ب - ای باد صبحدم بدم

با نور رای او نکند مهر هم روی
طوقی ز منت او هر مه ز ماه نو
لطف نسیم خلد که جان در تن آورد
تشست هیچکس جووی اندر صف هنر
ای آنکه همت چو کند خطبه علو
قدرت و رای صفة افلاک خیمه زد
فضل و سخا و همت و زین گونها هنر
نی آنکه اندر او هنری یا دو یافتند
آن خلعت رفیع بود لایق کسی
يك اسبه ران هنر که مسمای آن توئی
از تو هنر غریب نباشد بهیچ حال
تر کیب یافت نام تو از چار حرف و تو
تا چتر نور بر سر گیتی بگسترد
خدا ن نشین و خوش که بهر صبح و شام چرخ

❖ هزج اخرب مقبوض ❖ ۳ و ۲ و م ب و ه

در مدح ابو حلیم زریر شیانی

ای شیر دل ای زریر شیانی	ای قوت بازوی مسلمانی
ای رای تو چشم عقل یی داران	ای خشم تو تیغ تیز سلطانی
با عدل تو ظلم عدل نو شروان	با علم تو جهل علم یوفانی
پیمان تو گاه صلح فاروقی	دستان تو روز جنگ دستانی
از گنج تو امنی در آسایش	از رنج تو عالمی در آسانی
در گاه ترا خلود فردوسی	در بان ترا جلوس رضوانی
آنجا که نه نعمت تو درویشی	و آنجا که نه حشمت تو ویرانی

آن میخ کمان و راست قربانت	کاندِر سر اوست فعل طوفانی
و آن برق مجسم است شمشیرت	کاندِر حَك [۱] اوست جان جسمانی
شیطان سنان آبدارت را	نا داده شهاب کوب شیطانی
باران کمان کامکارت را	نادوخته روزگار بارانی
زور تو به عربده سخن گفته	از نوک زبان طفل ماکانی (۲)
داغ تو بخاصیت وطن کرده	بر نخته ران اسب کیلانی (۳)
سر خوانی سر کشان قضا خواهد	چون کوس تو کوفت شر سر خوانی (۴)
پیشانی سر کشان قفا گردد	چون پیش کنی بحمله پیشانی
میل تو بحربگه فزون بینند	از میل طفیلیان به مهمانی
بر سفره رزم رزم جویانت	چیزی نخورند جز پشیمانی
رازی که زمانه داشت اندر دل	در حق نظام شرق و غرب آنی
تصدیق کند سپهر اگر گوید	گوینده ترا سکندر ثانی
جرخی شب و روز تیز از آن گردی	ماهی مه و سال گرم از آن گردی
خواهی که شوی مقیم نشکیمی	کوشی که کنی مقام نتوانی
نا طبع درشت و نرم رویاند	خار و گل عقربی و میزانی
در صدر تو باد سعد ناهیدی	با قدر تو باد اوج کیوانی

(۱) چنانچه در نسخه های ۲ و ۵ . نسخه ۳ - چك نسخه م ب - حق اما در حاشیه نوشته شده که « در نسخه بجای حق حَك دیده شد و هردو قابل قائل است
(۲) نسخه ۲ - دور تو بهربده سخن گفته از که تو زمان میل ماکانی نسخه ۳ -
زوبین که بهر بده سخن گفته از نوک رماست میل باکانی م ب - روز تو بهر بده سخن
گفته از نوک زبان مثل باکانی نسخه ۵ - روز تو بهر بده سخن گفته از تو که [فرو]
زبان طفل پاکانی

(۳) نسخه ۲ - کیکانی نسخه ۳ - کیلانی م ب - کیکانی نسخه ۵ - کنکانی
(۴) نسخه ۲ - سر خوانی سر کشان قضا خواهد چون گوش تو شعر شروانی
نسخه ۳ - بر جایی اگر کسی قضا خواهد چون گوش کند تو شعر بر خوانی م ب -
سر خوانی گر کسان قضا خواهد چون کوس تو کوفت سر خاغانی (؟) چون کوس
تو کوفت سر خوانی ؟ چون کوس تو کوفت شر سر خوانی ؟

آثار غزات تو فرامرزی ❀ احکام قضای تو سلیمانی
حفظ تو بسایه زاد و در ظلش آرام گرفته انسی و جانی

❀ خفیف ❀ نسخه ۳ و ۲ و م ب و ه

نکند کار نیر آبازی ❀ شل هندی و نیزه تازی ❀
پیش پیکان او کی آید کوه^(۱) ❀ گریبداند که چیست جانبازی
بار سوار او زه چرخش ❀ با زمانه کشد بانبازی ❀
روز پرتاب او ز شرق بغرب ❀ نکند عبره جز بطازی
پر او را عقاب سجده برد ❀ چون گشادش دهد سرافرازی
اوج او در صعود کیوان را ❀ یبند اندر هبوط صد بازی
حکم سیرش اجل همی راند ❀ کرده با او بفعل دمسازی
چون تواند زحد ایشان جست ❀ خصم کاین مرغزی است آن رازی
ای ز تو بر عمارت عالم ❀ یاقه عدل خلعت رازی ❀
سهم شمشیر تو فکنده بکوه ❀ گرگ قصاب را بخرازی
مرزبانی قویتر از عقلی ❀ قهرمانی قویتر از آزی ❀
دل دولت شکفت رازی داشت ❀ آشکارا شد و تو آن رازی
جرخ گردنده شهاب انداز ❀ کاندرا آورد یسک اندازی
آفتاب از تو جرم در وزدد ❀ گر بکین سوی جرم او تازی
یارب آن سهمناک ساعت چیست ❀ که تو باخود و درع بگرازی
وندگر آری چو برق پای برعد ❀ بزنی رعد را و بنوازی ❀
تیغ درخواهی و به آتش تیغ ❀ میخ بر تیغ کوه بگدازی
از جهانی بطرفه العینی ❀ کینه توزی و باز پردازی
دور باد از تو چشم حادثه دور ❀ تا بغزو اندرون همی تازی

بی خطر باش هر کجا باشی با ظفر باز هر کجا یازی
همه فرجامهاست معدوم است محکم آغاز هر چه آغازی

❖ مضارع ❖

ای پیشکار تخت تو کیوان و مشتری
در جرم عقل طبعی و در جسم عدل جان
اقبال را بهمت بهتر طایعه ❖
آز را که کارزار شود روی راحنی
اندر تواضع آب روانی نشیب جوی
نشکفت اگر بکار بزرگی بنام تگ
دریا که دید هرگز گوهر مکان او
بگرفت سبیل عهد تو سهل و جیل چنانک
عشریست از تو عالم سفلی که تو بفضل
پیراهن^(۱) تو مشرق دیگر شمرده اند^(۲)
هر ساحنی که نعل براق تو بر نوشت
اضدا در اخصومت اصلی براو فتاد ❖
امروز کیست از همه رایان که روز جنگ
حقا که خاره خون شود ایدون گمان برم
باتبع پیش جمع بزرگان هندوان ❖
خالی شد از نبات زمینی که خاک او
آسانیا که از تو جهان راست کر تو چند
گوئی زمانه فتنه بالین و بستر است

ای نجم شرق و غرب^(۱) ترا گشته مشنری
بر شخص فضل دستی و بر عرض حق سری
اسلام را بنصرت مهر برادری ❖
و آنجا که کارزار شود پشت لشگری
گر چه بقدر از آتش رخشنده برتری
چون همغان دولت و همنام اختری
اینک دل تو دریا اینک تو گوهری
بر زرو سیم خویش یبخشش ستمگری
سر جمله فواید هر هفت کشوری ❖
کز وی که طلوع تو خورشید دیگری
از مابینی بساطی بر وی بگسری ❖
در اصل و فرع شهری کانجا تو داوری
آن را وفا کند که براو ژرف بنگری
گر در میان معرکه بر خاره بگذری
چون پیش خیل خوردان سد سکندری
در کینه آختن به پی باره بسپری
از وی به اختیار بدشواری اندری ❖
تا تو بطبع دشمن بالین و بستری

(۱) لباب - شرق

(۲) نسخه ۵ - پیرامن

(۳) نسخه ۱ - گرفته اند

ایزد ترا بهشت به عقبی جزا دهداد کاین رنجها نه از پی دنیا همی بری
چندان که نام دهر بماند بمان بدهر تا نام نیک ورزی و تا عدل پروری
این مهر کان بکام شمردی و همچنین هر مهر کان که آید مادام بشمردی

❀ خفیف ❀ نسخه ۲ و ۳ و م و ۵

آمد آن اصل شرع و شاخ هدی	آمد آن برگ عقل و بارندی ^(۱)
سید عالم و عمید اجل ❀	عمده ملک و دین ابوالاعلی ^(۲)
رتبت او نهاده منبر و تخت	رفت او سپرده عهد و لوی
همتش را سپهر کفش بساط	دولتش را زمانه کفش فدی
سایه عدل او کشیده طناب	نامه فضل او گشاده سحی ^(۳)
برده از عرض جود گوی سبق	سوده با ذات عدل دست مری
حکم او مالک قلوب و رقاب	رای او افسر سهیل سهی
نهی او رد گرد باد سموم ^(۴)	سمی او سد شاهراه عری
باد خلقش دمیده عطر حسب	نحل مهرش نهاده شهد شفی
قلمش پر عجبیه نکته ❀	سخنش پر لطیفه مضی ❀
چون تکبر عظیم (و) باحشمت	چون تواضع کریم (و) بی دعوی ^(۵)
گوئی از آسمان فرود آمد	قهر اعوان فتنه را عیسی
زاید از اهتمام او اکنون	در عروق صلاح خون غدی
بشود زو تفیق بند ورع	بخورد زو فساد حد زنی
وحشی مکه بر جهد بکمر ^(۶)	دمنه حیلہ در خزد بشری ^(۷)

- (۱) نسخه ۵ - بهی
(۲) نسخه ۲ - ابو شمعی . ؟ م ف - ابویعلی ؟
(۳) در ۲ و ۳ و ۵ - سحی
(۴) چنانچه در ۲ و م ب - نسخه ۳ - نهی آورده کرد باد سموم
(۵) چنانچه در نسخه ۳ و م ف - نسخه ۲ - چون تواضع کریم با دعوی نسخه م ب - چون کرامت کریم و باد دعوی نسخه ۵ - چون تواضع کریم با دعوی
(۶) نسخه ۲ - بسموی ؟ نسخه ۳ - بمو ؟
(۷) نسخه ۲ - بتری ؟ نسخه ۵ - برئی ؟

نرود ^(۱) با ودیعت استخفاف ^(۲)	نرود ^(۳) با شریعت استهزی
جو سخن گوید او ز بهر صلاح	که کند گوش سوی هزل و هجی ^(۴)
ای بحکمت گزیده چون لقمان	ای بسیرت ستوده چون کسری
نشکند بند و نگسلد پیمان	بنده را خشک بند ظلم واذی ^(۵)
چون خورد بی گه دوال ادب	چون کشد بی ورم وبال طلی
تو کنی جان او زرنج آزاد	تو کنی حال او بدهر انهی
تا مہیاست شغل داد و سند	تا مہیاست کار بیع و شری
شغل شغل تو باد با خسرو	کار کار تو باد با مولی
داده دهرت بعمر نوح نوید	کرده بخت بروز نیک ندی

✽ مجتہ مقصور ✽ ۳ و ۲ و م ب و ۵

(در مدح سلطان مسعود بن ابراهیم)

(همانا در سال فراز آمدن آن پادشاه والا جاہ بر تخت پادشاهی گفته شده است)

درو د داد خلافت رسید و عهد (و) لوی	به بار گاہ همایون حضرت اعلیٰ ✽
به بار گاہی کز فخر خلقتش جوید	ز ظل پرده او دوش آفتاب ردی
به بار گاہی کز حرص طاعتش خواهد	ز لفظ حاجب او گوش روزگار ندی
به تیر ماہ بهاری شکفت حضرت را	کشاده چہرہ تر از کارنامہ مانی
گل نشاط و سرورش برنگ معجب گشت	هنوز عهد (و) لوی نا گرفته بوی نوی ^(۶)

(۱) نسخه م ب - نبود

(۲) چنانچه در نسخه ۵ . نسخه ۲ - استقصی نسخه ۳ - استقصا نسخه م ب -

استحضار

(۳) نسخه ۲ - برود نسخه م ب - نبود

(۴) این بیت تنها در نسخه م ب یافت میشود

(۵) این بیت تنها در نسخه م ب یافت میشود

(۶) چنانچه در نسخه ۵ نسخه ۲ - هنوز عهد لوی نا گرفته بود ہدی ۳ -

هنوز عهد لوی نا گرفته بودندی م ب - هنوز عهد لوی نا گرفته بوی ہدی

یکی برای تماشا بخشک رود برای
 نهاده گوئی رضوان بشاهراش بر
 بشکل و هیئت جرم سپهر معذور است
 خرد بساحت او بر دلیل قربان دید
 بنفس ناطقه تکبیر کرد و ابدون گفت
 بزرگوارا شهرا کو شهر غزین است
 از آنکه عالم صغری زخشگرودش خود
 خدای تربت او را عزیز دنیا کرد
 نظام دولت محمودیان ملک مسعود
 ستوده سیرت شاهی که روز مظلمتش
 حریم عدلش تا دیده باز روز ستم^(۴)
 بعزم تیزتر از برق راند ختگ ظفر
 گشاده رایت منصور او در قوج
 مدار هیچ عجب گر ز هول قوت او
 به ایمنیش برون تازد از کمین مهدی
 همیشه تا نبود کبک را سر شاهین
 سپهر موکب او باد و مهر مرکب او
 براق همت او اوج مشتری و زحل
 نه از جمالش طبع جمال را سیری
 بدین عیار سپرده رسول آل رسول

کری کند که بر آئی بخشک رود کری
 میان هر دو سه گامی نهالی از طوبی
 اگر نیارد با او بقبه^(۱) کرد مری
 چنانکه عادت باشد بموسم اضحی
 که قصر خسرو کعبه است و خشکرو دمنی
 چه شهر عالم کبری بعالم صغری
 نباشد الا عضوی کینه^(۲) از عضوی
 به فر مولد میمون خسرو دنی
 امین عهد و امام و یمن دین و هدی
 بدو پناهده عالم ز سیرت کبری
 نفاذ امرش تا خورده بند منع ابی^(۳)
 بحفظ نرم تر از آب کرد صحف نبی
 شکسته هیئت شمشیر او دل^(۴)
 بشرق و غرب نیابند فتنه را مأوی
 بدوستیش فرود آید از فیلک عیبی
 همیشه تا نبود بنده را دل مولی
 ستاره کفش^(۵) بساط و زمانه کیش فدی
 سریر دولت او فرق فرقد و شعری
 نه در کمالش عین کمال را دعوی
 به تخت ملکش تشریف تاج و عهد (و) لوی

(۱) کذافی ۲ . ۳ - بهفتنه م ب - بقیه ۵ - همچنین

(۲) نسخه ۲ - کینه

(۳) چنانچه در نسخه ۵ . نسخه م ب - باد نقش ستم

(۴) چنانچه در نسخه ۵ م ب - بند میخ نوی

(۵) نسخه ۲ - ماهی ؟ نسخه ۳ - منهی م ب - سلمی ا ؟ ۵ = ملهی

(۶) در م ب و ۵ نقش نسخه ۲ - کفش نسخه ۳ - کیش

☆ خفیف ☆ ۱ و ۲ و ۳ و م و ۵

[در تعریف عمارت و مدح بورشد رشید خاص]

ای همایون بنای آهو پای	آهوئی نانهاده در تو خدای
ایمن از مکر و قصد یکدیگر	در تو شیران و آهوان سرای
سقف تو چون فلک نگار پذیر	صحن تو چون بهشت روح افزای
نقش دلبنده دلکشای ترا	خامه فتنه بود چهره گشای
کرده بامطربان صدای خمت	بنشاط تمام هایا های
گفته با زایران صریر درت	مرحبا مرحبا در آی در آی
روی دیوار تو ز بس پیکر	شکل عالم گرفته سر تا پای
هم در او مرکبان گور سرین	هم در او سر کشان تیغ گرای
خورده آسیب شیر او نخجیر	مانده خرطوم پیل او دروای
دست چنگیش بر دویده بچنگ	لب نائیش در دمیده به نای
می پرستش مئی چشیده برنگ	رنگ تاج خروس و چشم های
سوده از رزمگاه مجلس او ^(۱)	قالب رزمخواه بزم آرای
لیکن آرام داده هر يك را	حشمت خاص شاه بر یکجای
ناصر حق جمال ملت و ملک	صدر دنیا رشید روشن رای
آنکه با عدل او نیارد گفت	سخن گاه طبع کاه ربای
و آنکه بی حرز او نداند گشت	گرد سوراخ مار مار افسای
دایمش در چنین بنا خواهم	شاد کامی و خرمی افزای
سایه قصر او نیموده	قرص خورشید آسمان پیمای
جامه عز او نفرسوده	گردش گنبد جهان فرسای

(۱) چنانچه در ۱ و م ب نسخه ۲ - سوده و آورده سوی مجلس او نسخه ۳ - سوده آورد گاه مجلس او نسخه ۵ - سوده از بزمگاه مجلس او

☆ مقارب ☆ نسخه ۱ و ۲ و ۳ و م و ه

[در مدح ابونصر پارسی ؟]

از آن پس که بود اخترم در وبالی	سعادت بدو داد پری و بالی
همه لون و حالم نه این بود و گشتم	ز لونی بلونی ز حالی بحالی
ازین گونه گشته است بر کار گردون	چنین حکم کرد است ایزد تعالی
که آید پس هر نشیی فرازی	که باشد پس هر فراقی وصالی
بدان چرخ همت رسانید بختم	کز او چرخ هفتم نماید هلالی
در آن باغ دولت نهالی نشاندم	که دروی جو طوبی بود هر نهالی
گزیدم پناهی و حصنی و پستی	مواصل بجاهی و عزای و مالی
من و خدمت خاک درگاه صاحب	که او را جز او کس ندانم همالی
ابو نصر منصور کز نسل آدم	جو آتش بعالم نبوده است آلی
جهان ^(۱) که خدائی که از عقل وجودش	همبداشت خواهد جهان چون عبالی
چه شخصی است یارب که روح القدس را	نیایی فزون از کمالش کمالی
سر همش وهم اگر باز یابد	جو بایش نیابد همی پایمالی
قوی رای او را ثبات است لیکن	ثباتی که تقزاید از وی ملالی
دهد مهر او نعمتی چون بهشتی	نهد کین او دوزخی بر سقالی
نگشتی بعلت کس از طبع اگر وی	نکردی بهیت ز شیر شگالی
بجیب آمد او را نجیب زمانه	همی پیچدش حکم او چون دوالی ^(۲)
زهی عهده و نقطه بخت و دولت ^(۳)	ترانی زوالی و نی انتقالی ☆
امل ^(۴) صحف عهد و نگشاده هرگز	که اندر وفا بر نیامدش فالی

(۱) کذافی ۲ و ۳ و م و ب و ه . نسخه ۱ - چنان

(۲) نسخه ۲ پر دوالی

(۳) کذافی ۵ . نسخه ۱ - زهی عهد از نقطه بخت و دولت نسخه ۲ - زهی نقطه

عهد بخت و دولت ۳ و م و ب - زهی نقطه عمده بخت و دولت

(۴) نسخه ۱ - الا

تو آن مایه اعتدالی فلک را ❀
 تو آن گوهر احتمالی جهان را
 همی تا بنقدیم و تأخیر عالم ❀
 اگر نیک خواهد ترا نیکخواهی
 یکی را زگردون مبادا گزندی
 که طبع از تو جوید بلطف اعتدالی
 که نفس از تو خواهد بصبر احتمالی
 مقدم شود بر جوابی سثوالی
 و گر بد سکالد ترا بد سکالی
 یکی را بگینی مبادا مجالی

❀ مقطعات متقارب ❀ ۳ و ۲ ومب

بر آمد یکی آرزو ملک را
 که دست وزارت بصدری رسید
 ازین پیش بی رای او مملکت
 ابوالقاسم آن کز فلک قسم اوست
 چو دندان کند نیز مر کلک را
 بدو چرخ ازین پس تلافی کند
 و گر داشت بیداد حالی نکو
 علی الجملة او در^(۱) زبانهای خلق
 که بود اندر آن آرزو سالها
 که گیرد سعود از رخس فالها
 چنان بد که بی روح تمثالها
 چه تعظیمها و چه اجلالها
 شود قته را کند چنگالها
 اگر پیش ازین کرد اخلاها
 ازین پس بگردد ورا حالها
 نباشد جز این بیت از امثالها^(۲)

❀ رمل ❀ نسخه ۳ و ۲

ای بیان جود تو بر کاغذ روز سید
 هر کجا کلک نوشد بر صفحه کاغذ روان
 در هوایت هر که چون کاغذ دورویی پیشه کرد
 هر چه آن بر کاغذ روز است و بر کیمخت شب
 ماند هر کو چون قلم ماند ز نامت در طرب
 نقش کرده خامه قدرت بزر آفتاب
 تیغ هندی را نماند با تقاذش هیچ تاب
 چون قلم سر کرد در سر راست رای ناصواب^(۳)
 جز که نقش نام تو یکسر چو نقشی دان بر آب
 در خمار شست رائی همچو کاغذ در شراب^(۴)

(۱) چنانچه در ۲ و ۳ م ب = علی الجملة ورد زبانهای خلق

(۲) ۲ - جز این بیت در یالها ؟ ۳ - جز این بیت در مالها ؟ م ب - جز این بیت

در بالها ؟

(۳) ۲ - چون قلم سر کرد در سر اتیب رای ناصواب ؟ نسخه ۳ - چون قلم

سر کرد در سرانیت راه صواب ؟

(۴) چنانچه در نسخه ۲ . نسخه ۳ - سراب

گرددنش را چون دوانت ناگزیر است از طناب	قابل حکمت چو کاغذ خامه ات را هر که نیست
چون قلم زبید که سر بنهند چون برگ سداب	هر که او چون کاغذ از خط تو نگشاید ققاع
فیض جودت مایل از آن است بکاغذ چون سحاب ^(۱)	سرور را تکرار کاغذ نیک میدانم که چیست
در وفا و مهر تو همزاه تا روز حساب	خاصه آن کاغذ که دارد بوی بکرنگی چو من
می نیاید از تو در کاغذ فرستادن شتاب	طبع در مدح تو یک ساعت نمی آرد در رنگ
گاه از او سازند منشور و گهی از وی کتاب	تا همیشه کاتبان دارند کاغذ را عزیز
غرقه همچون کلک در آب سیه پس المصاب	کاغذ منشورت از تأیید حق باد و حسود

❦ خفیف ❦ ۳ و ۲ و م ب و ه

(قطعه که به مسعود سعد سلمان نوشته شده)

اختلاف سخن فراوان گشت	بوالفرج را درین بنا که در آن
بر و قوفش رسید و حیران گشت	سخنی چند معجب است که عقل
روضه دلکشای رضوان گشت	گوید این در بهشت یکجندی
منزل آدم اندر او آن گشت	چون به آدم سپرد رضوانش
غربت او به کام شیطان گشت	بزمین آمد از بهشت آدم ❦
گرچه دشوار بود آسان گشت	یوبه منزل بهشتش خاست ❦
تا بنمکین گوهرش کان گشت	سکنه او بدو فرستادند ❦
حالی آورد و تنگ میدان گشت	عرصه عمر آدم آخر کار
ز آرزو خواستن پشیمان گشت	غیرت غیر برد بر سکنه ^(۲)
مدتی غوطه خورد و پنهان گشت	خانه ز آن شخص باز ماند ولی
کرد اسرار غیب نتوان گشت	کرد او وهم گشت توانست

(۱) نسخه ۲ - فیض جودت مایل اوان بکاغذ چون سحاب نسخه ۳ - فیض

جودت مایل از آن بکاغذ چون سحاب

(۲) نسخه م ب - غیرت عود بود بر سکنه

اندر این عصر چون بدید آمد قصر مسعود سعد سلمان گشت
تا جهان است او^(۱) نگهبان باد این بنا را که او نگهبان گشت

❦ مقارب ❦ نسخه ۳ و ۲ و م ب

جو سر رشته خویش گم کرده ام بهالم یکی رهبرم آرزوست
مرا خورد یکبارگی غم دریغ بگیتی یکی غمخورم آرزوست
بسا داورها که دارم ولیک یکی دادگر داورم آرزوست
زرو زیور من قناعت بس است نگونم زر و زیورم آرزوست
برای عروسان بگر سخن یکی تازه رو شوهرم آرزوست
درین عهد ناخوش که قحط سخاست نگویم که سیم و زرم آرزوست
نه در خاطر و دل بگردد مرا که این اسب و آن استرم آرزوست
کزین دهر نا اهل حاش الوجوه خری حر^(۲) که یک نوبرم آرزوست
بدین بی بقائی چنین زندگی ز اسلام دورم گرم آرزوست

❦ رمل مخبون مقصور ❦ نسخه ۳ و ۲ و م ب

بخدائی که ره معرفتش ❦ روز و شب مالک عالم^(۳) نظر است^(۴)
در ره او خرد از غول اضلال با ثبات قدمش در نظر است
جرخ بر در که او پشت خم است ❦ کوه دد خدمت او با کمر است
از دوسر هنگ درش خالی نیست نام آن هر دو قضا و قدر است
قدرتش زاد سه فرزند ولیک ❦ چارشان مادر و نه شان پدر است
عقل را هر نفس از حضرت او بی عدد منهی و صاحب خبر است
هر چه بیند دل و طبع^(۵) از صنعش به ربوبیت او راهبر است ❦

(۱) نسخه م ب - تا جهان باشد آن نسخه ۵ - تا جهان باشد این

(۲) نسخه م ب - خر

(۳) صاحب

(۴) نسخه ۲ - روز شب ملک عالم نظر است نسخه ۳ - روز و شب ملک صاحب

نظر است

(۵) نسخه ۳ - چشم

که بدیدار تو شوقی که مراست	شرح چندانکه دهم بیشتر است
❖ هزج مقبوض مقصور ❖	❖ ❖
نسخه ۳ و ۲ و م ب	
گردون ز برای هر خردمند	صد شربت جان گزار در آمیخت
گینی ز برای هر جوانمرد	هر زهر که داشت در قدح ریخت
از بهر هنر درین زمانه ❖	هر فتنه که صبر برانگیخت
جز آب دو دیده می نشوید	خاکی که زمانه بر رخ ریخت
بر اهل هنر جفا کند چرخ	توان ز جفای چرخ بگریخت
چون است زمانه سفله پرور	کی دست زمانه بر توان بیخت
چون کون خران همه سراشد	دست از دم خر بیاید آویخت

❖ محبت ❖

بدان خدای که بر روی رفته عظمت	کینه یدق حکمش هزار فرزین است
دو جا کردند همی صبح و شام برادر او	که آن یکی گهرافشان و این گهرچین است
سپهر زیر کف قهرمان قدرت اوست	جو حقه که بر از مهره های زرین است
دو کفه قدرتش از روز و شب بدید آورد	که خط محور بر هر دو کفه شاهین است ^(۱)
که شرح شوقم توان بصد زبان دادن	که زی جناب همایون مخض الدین است
سنوده صاحب سزور محمد بن علی	که زین ملت از او با نفاذ و با تمکین است ^(۲)
سر صدور اکابر که صدر مجلس او	ز بوی خلق خوشش پر گل است و نسرين است
در آن مکان که ز خلق خوش سخن گویند	نسیم باد تو گوئی که عنبر آگین است
هر آن گروه که اندر پناه صدر ویند	ز امن و راحشان بستر است و بالین است
بهد دولت او خوش نشین که فتنه و جور	جو کبک و تیهو عدلش چو باز و شاهین است
فلک دهد بکف او زمام حکم جهان	هنور باش که این پایه نخستین است

(۱) نسخه ۲ - که خط محور بر تیر او کفه شاهین است م ب - که خط

محور او تیرو کفه شاهین است

(۲) نسخه ۲ - که زین دولت او با نفاذ و تمکین است م ب - که زین دولت او

با نفاذ تمکین است

✽ مجتث ✽

زبان عقل تر و کام فضل شیرین است
که قصر خسرو انجم نه قصر شیرین است
بهر خویش که داماد شکر عنین است
ز ابر ساخته کاین دایه ریاحین است
مثال داده که این مقطع شیاطین است
کبودوش که همه میخهای زرین است
همیشه حافظ شرع است و ناصر دین است
که زی جناب همایون ناصر الدین است
که بر مناقبش از چرخ حمد و تحسین است
تبارك الله آن خود چه رسم و آیین است
مگریکی است چو جوزاد گر جو پروین است

(۴)

✽ ✽
خرد ز لفظ گهربار او گهر چین است
از آن سبب دهن کلک غیر آگین است
ز بهر خدمت دایم نژند و غمگین است^(۵)
از آن دعای تو او را جو ورد یاسین است
ولی چه چاره کنم چون مراد چرخ این است

بدان خدای که هر دم بشکر خدمت او
بلطف صنع بر آورد بی ستون قصری
عروس نعمت او باز میرود بعدم ✽
کمال نعمت او پرونده مشفق ✽
وفور هیبت و قهرش بشعله زائر^(۱)
بصحن مملکتش هفت نسبت است قلم
حسام قدرت و قهرش بدست حکمت و حلم
که اشتیاق مرا هیچ شرح نتوان داد
امیر عالم عادل محمد بن حسن^(۲)
چیز او که دارد آیین جود و رسم کرم
سخا و طبع کریمش حریف یکدگرند
بحذف^(۳) همت او توسن مروت را
بمدح او گهر افشاند خاطر من از آنک
بذکر منقبت او زبان کلک تراست
بزرگوارا داعی دولت شب و روز
توئی ز محنت ایام کف ملجأ او
به نامرادی از خدمت تو محروم ✽

(۱) م ب - وفور هیبت و قهرش بسفله زاید

(۲) حسین

(۳) نسخه ۳ و م ب - بحذف نسخه ۲ = بحذف

(۴) نسخه ۲ - چه خوش بکار در آورد البه نور منست نسخه ۳ - چه خوش
بکار در آورد آن شه توزین است

[۵] چنانچه در م ب ۲ - ز بهر خدمت دایم نژند و غمگین است نسخه ۳ -

ز بهر فرقت خدمت نژند و غمگین است

همیشه تا که خط و زلف دلفروز ترا زبرک لاله و گل بستر است و بالین است
به تخت و بخت ترا باد بستر و بالین که ملک را بجهان عین مدعا این است^(۱)

❖ محبت ❖

چنان بطبع کف راد اوست عاشق جود که آن یکی است چو خسرو دگر جو شیرین است
ز بهر نعل و پی میخ مر کب خاصش سپهر ساخته شکل هلال و پروین است
زمانه داشت براو آفرین همیشه چنانک بصد هزار زبان بر عدوش نفرین است
دعای خیر از او نکسلاد دایم از آنک ز جبرئیل امین بر دعاش آمین است^(۲)

❖ هزج ❖ نسخه ۳ و ۲ ومب

(در تب کردن ممدوح گوید)

سرافراز تو آن صدری که طبعت بجز تخم نکو نامی نکارد
گلستان کرم را بشکفد گل اگر ابر گفت بر وی بیارد
میان هرچه زان عاجز شود وهم حکومنها همه رایت گذارد
زمن دریاب و این يك نکته بشنو که هر کان بشنود بر دل نگارد
تبی کامد بتو نثر بهر آن بود که تا برخاطرت رنجی گمارد
زبس کامیخت با دونان بترسد که او را هر کس از دونان شمارد
بدریای لطافت کجاست تن تست فروشد تا مگر غسلی بر آرد
بس آنکه زود برگردید و دانست که تاب حمه دریا ندارد
سزدگر طبع از روی بزرگی چنین بیخردگی زو در گذارد
نصیب خصم بی آب تو بادا تبی کو را بخاک و گل سپارد

(۱) بیت پسین تنها در م ب دیده شد

(۲) این دوتکه را دو کس که نام یکی از آنها محمد بن علی و نام دیگری امیر محمد بن حسن یا حسین بوده بهم دیگر نوشته و فرستاده اند ازین رو گمان نمیرود که دوقطعه با یکی از آنها از ان ابوالفرج باشد

❁ هزج ❁ نسخه ۳ و ۲ ومب

سوار صبحدم هر روز کز مشرق برون تازد سپر بر گیرد و شمشیر و بامن جنگ آغازد
 بخون خنجرم خنجر بیالاید سحر گاهی بقصد خون بیالین هنرمندی دگر تازد^(۱)
 از آن دونی که گردون راست اندر نام و در همت بجز کار کسی کو دون بود نظر نیندازد
 چنان سازد که هر آزاده را از پای بر گیرد چنان خواهد که هر دون را بگردون سر برافرازد
 ورا از ساز گاری این گره چندان افتاد است که يك ساعت بکار هیچ درویشی نپردازد
 درازش دست و تیغش تیز و حکمش بر همه نافذ دو تا گردن بخیره پشت کوزی را که میسازد
 مرا طالع کماندار است خود بین^(۲) ار است اندازی که تا در جعبه خود تیر بیند در من اندازد
 وفاقی نیست در تیرش ولی در قصد من باری چو جان باتن در آمیزد چومی با آب در سازد
 بقصد و عمد صد بارم بمالد گوش چون بر بط که يك روز از سر سهوی مرا چون جنگ بنوازد
 چو موم از انگین از عیش خود دورم کند و آنکه چو شمع و شکر در آتش و در آب بگدازد
 مرا در ششدر محنت همی سنجد به استادی چه استادی نماید و نه دست خویش میبازد^(۳)

❁ مضارع ❁ نسخه ۳ و ۲ ومب

(در مدح شرف الدین علی)

صدر جهان که شعله از نور رای تو بر نور آفتاب فلک برتری کند
 سرمایه شرف شرف الدین علی که چرخ با همتش نزیید اگر سروری کند
 از شکم گرسنه شود ممتلی ز حرص گر میل طبع سوی سخا گستری کند
 اندر امور نظام ممالك به يك صریر کلک مبارک هنرش خنجر جری کند

(۱) چنانچه در م ب نسخه ۲ و ۳ - بازد نسخه بدل یازد ؟

(۲) نسخه ۳ - خودزین نسخه م ب - خود بین

(۳) نسخه ۲ - نه دست خویش مینازد نسخه ۳ - زدست خود همی بازد م ب -

زدست خویش میبازد در نسخه م ب این قصیده در حاشیه نوشته شده و صاحب نسخه یعنی آقای ملک الشعراء بهار در زیرش این سطور را مرقوم نموده اند . اشعار فوق در نسخه مغلوط و تازه نویسی دیده شد باینکه سبك و سیاق آن از رویه و اسلوب اشعار استاد ابوالفرج دور مینمود مع ذلك در اینجا ثبت شد و مخصوصا در اغلاط آن تصرفی بعمل نیامد تا در وقت خودش معلوم شود از ان کیست واصل آن اغلاط چیست ؟

در پیش زخم تیغ حوادث بنور حزم
گر کز کد قضا سر پیمانه وجود
ورگم کند زمانه سر رشته صلاح
بر خلق همچو بر سه موالد چار و نه
ملکی است ناتوان بکف کافیش که تیغ
بر عارض بیاض جو مشاطه گونه گون
بر خصم و بر ولی اثر سعد و نحس او
ماند الکنی است ولیکن سخنوران
در يك نفس هزار گهر زو جدا شود
چون مسکنش کف شرف الدین علی بود
صدرا ضمیر خادم داعی بمدح تو
چون خطبه مدیح تو خواند زبان او
معلوم رای تست که خادم تئای تو
دور است ازین طریق ولیکن بطوع طبع
قرضی که از ره کرم ملتزم شد است
تا از دو جنس عالم کوچک مر کب است
آسیب هفت و چار ز عمرت گسسته باد

هم جوشنی نماید و هم مغفری کند
حکمش میان هردو بحق داوری کند
حزمش بنور رای ورا رهبری کند
لطف پدر چو تربیت مادری کند
با آن همه تقاضا ورا چاکری کند
اشکال مختلف ز خط عنبری کند
همواره سخره بر زحل و مشتری کند
عاجز شوند از او چو زبان آوری کند
زو طرفه نیست اینکه گهر پروری کند
❦ (۱) ❦

در صف اهل فضل و هنر سروری کند
گردون هفت پایه ورا منبری کند
نه از طریق شعر و ره شاعری کند
مدح تو و رد او ست جو مدحنگری کند
هنگام آن رسید که ذمت بری کند
و آنکه سه و چهار بدو مهری کند
تا بر سران عالم ذاتت سری کند

❦ رمل مقصور ❦ نسخه ۳ و ۲ و م ب

ای سرافرازی که بر خورشید چرخ	شعله رایت سرافرازی کند
کلك تو در نظم کار مملکت	بر تقاضا تیغ طنازی کند
عار دارد همت کو در سخا	با محیط و ابر انبازی کند
با همای عدل تو زاغ ستم	همچو عنقا خانه پردازی کند

(۱) نسخه ۲ - ما سال حرج ارو عنبری کند نسخه ۳ - تا بانبان فرخ او عنبری کند م ب ما سان چرخ ازو عنبری (چنبری) کند؟

گر بداند آهوان انصاف تو	مشک نتواند که غمازی کند
ورسزا آموزد از دست تو ابر	همچو دریا گوهر اندازی کند
پشه کاندر هوای مهر ^(۱) تست	بر عقاب آسمان بازی کند
فته را با خواب دمسازی بود	چون گفت با کلک دمسازی کند
برهران بقعت که صیت عدل تست	ظلم نتواند که مجازی کند
شسواری چون تو در میدان جود	و آنکهی بد خواه خربازی کند
وعدۀ کان از کرم فرموده	گر وفا با آن هم آوازی کند
از پی توقیع در انجام آن	با بنات کلک همرازی کند
از تو یابند اهل معنی تربیت	یاری دین حیدر غازی کند
تا به بستانها نسیم نوبهار	پیشه عطاری و بزازی کند
حکم بادت تا به حدی کز عجب	گر گ در عهد تو خرازی کند

❁ مجتث مقصور ❁ نسخه ۳ و ۲ ومب .

بحکم ایزد و اقرار جمله تاجوران	پناه و پشت جهان عز دین تواند بود
ستوده نصرت دین آنکه ذات نصرت و فتح	همیشه رایت او را قرین تواند بود
جو شد حسام و یمینش یمین فتح و ظفر	بدان خجسته حسام و یمین تواند بود
فلک چو بر قد او کسوت بقا دوزد	سعادتش علم آستین تواند بود
ملک ز اوج فلک میدهد بطبع اقرار	که او مهین ملوک زمین تواند بود
بروز رزم به پیشش چو بر کشند یمین	سوار رخس سوار کمین تواند بود
زهی ستوده کریمی که عهد دولت تو	جمال و زیب شهر و سنین تواند بود
یکی سخن ز خرد دوش باز پرسیدم	که او جوابگران مهین تواند بود
که هر کسی ز سخای شه است خرم و شاد	برای چیست که طبعم حزین تواند بود
جواب داد خرد کاین گمان مبر بسخاش	که در گمان همه غث و سمین تواند بود

اگر شود بمثل زنده حاتم طائی
نه نیز گویم شعرت بد است و نازیبا
ز بخت تست مگر کز سخاش محرومی
چو این سخن بشنیدم از او بدانستم
دعای روح امین باد حرز بازوی تو
معین و یار تو بادا خدای عز وجل
ز خرمن کرمش خوشه چین تواند بود
از آنکه طبع تو سحر آفرین تواند بود
حقیقت است که حال اینچنین تواند بود
که هر چه گفت خرد آن یقین تواند بود
که حصن دعوت او بس حصین تواند بود
به از^(۱) خدای که یار و معین تواند بود

❦ خفیف ❦ نسخه ۱ (سه بیت اول) ۲ و م ب و ۵

ای جوادی که کوه و دریا را
شکر انعام تو بجان گویم^(۲)
آن درختی است بر تو^(۳) که ازو
و آن درختی است رای تو که بدو
آز چندان سؤال کرد از تو
بخل چندان دوال خورد از تو
دیو امساك را که طبع تو دید
هبة ایزدی از آن او را ❦
تا بماند فلک بمان که در او
باعطای تو ملك و مال نماند
که زبان را دراو مجال نماند
باغ امید بی نهال نماند
قرص خورشید بی همال نماند
که بسیرتش در^(۴) سؤال نماند^(۵)
که پهلوش بر دوال نماند
اندر امساك قیل و قال نماند
با تو اندر هبت جدال نماند
نجم عمر تو را و بال نماند

❦ مقارب ❦ نسخه ۲ و ۳ و م ب

خرد کز همه چیز ها برتر است
جو عرض شریف تو باشد بجای
هم آخر کشد باده در وی قلم
ز بیش و کمی چه بیش و چه کم

(۱) نسخه م ب - بجز

(۲) چنانچه در ۲ و م ب - در ۱ و ۵ - جویم

(۳) چنانچه در ۲ م ب - برنو نسخه ۱ و ۵ - برتوی

(۴) که بسینه اش در

(۵) نسخه ۲ - که بسیرش در محال نماند نسخه م ب - زرچندان سؤال کرداز

تو که بسیرش در سؤال نماند نسخه ۵ - که در اطاق سؤال نماند ؟

اگر حاسدی قصد جاه تو کرد	کز آن قصد گردد مکر محترم
ز بسیاری خصم و انبوه پیل ❀	زیانی نباشد به بیت الحرم ❀
چو یزدان بود حافظ ذات تو	چه باید شد از قصد خصمان دژم
چه نسبت بود حاسدان را به تو	کسی فربهی چون شمارد ورم
به یزدان پناه و بدو یار گیر ^(۱)	که آنجا توان یافت لطف و کرم
حدیث ثای من و حضرتت ❀	چو ران ملخ دان و چون خوان جم

❀ خفیف ❀ او ۱ و م ب و ۵

(در مدح ابونصر پارسی)

سال عمر عزیز آن نو گشت	که بزرگیش نیست نو بجهان
خواجه بونصر داده ایزد	صاحب جیش و صاحب دیوان
در بزرگنی وعز و جاه و شرف	یارب او را بعر نوح رسان

❀ مجتث مقصور ❀ او ۱ و م ب و ۵

(در مدح ابونصر پارسی)

همای خلعت عالی فکند سایه بر آن	که آفتاب نماید ز رای او سایه
عمید دولت ابو نصر پارسی که خدا	دهد باختر دولت ز اخترش مایه
سپهر قالب معراج همتش بیسود ^(۲)	شمرد خویشتن از وی فروترین پایه
همیشه تا چو عروسان شاه طاوسان	بجلوه گاه در آیند غرق پیرایه
بقاش خواهم و اندر بقا بر او لازال	جهان بمهر چو بر طفل مهربان دایه

(۱) م ب - بازگرد نسخه ۲ - بارگیر (۴)

(۲) نسخه ۱ و م ب - پیمود نسخه ۲ و ۵ میسود

هجویات

✽ مضارع اخرب ✽ نسخه ۱ ومب و ۵

گوئی که گر بخواهم یکدانه شعر سازم کز شاخهای نظمش نقش ترنج روید
هیبت گر بخواهی کز که ترنج سازی در دل شکن که آنرا جز تو کسی نبوید

✽ هزج ✽ نسخه ۱ ومب و ۵

مرا گوئی که تو خصم حقیری تو هم مرد دیری نه امیری
مسلمان وار پندت داد خواهم تو خود پند مسلمان کی پذیری^(۱)
فراوانت پلنگاتند خصمان ✽ مگر با موش خصمی در نگیری
که گر جنگ پلنگی در تو آید بیاید^(۲) بر تو میزد تا بمیری

غزلیات

✽ مجتث مخبون ✽ ۱ ومب

چه دلبری چه عیاری چه صورنی چه نگاری بگاه خلوت جفتی^(۳) بوقت عشرت یاری
بغمزه عقل گدازی بچنگ چنگ نوازی بوعده روبه بازی (عشق)^(۴) شیر شکاری
جو بوی خواهم رنگی جو صلح جویم جنگی جوراست رانم لنگی چه خوست اینکه توداری
بلی قرینه اوئی ولیک گرگ تباری زمانه^(۵) ✽
نه سائی و نه بسودی نه کاهی و نه فزودی نه بندی و نه گشودی چه دیودست سواری^(۶)

(۱) نسخه ۱ - زخود پندی مسلمان کی بر سری

(۲) نسخه ۱ ومب - بیاید نسخه ۵ = بیاید

(۳) باری - خاری

(۴) - بحیله

(۵) نسخه ۱ - زمانه بوالعجبی بخوی تیز بجوید ترا نمودی بیاید چگونه کبر نیاری

نسخه م ب - زمانه بوالعجبی را ستیزه روئی خود را ترا نمونه نباید چگونه کرسماری؟! ✽

(۶) نه سازی و نه سائی نه کاهی و نه فزائی نه بندی و نه گشائی چه دیو

دست سواری ؟ نسخه ۱ - نه سازی و نه بسوزی نه کاهی و نه فزودی نه پندی و نگشادی

چه دیودت سواری ؟ نسخه م ب - نه سازی و نه بسوزی نه کاهی و نه فزائی نه بندی و

نه گشائی چه زور دست سواری

❖ خفیف ❖ ۱ وم ب و ۵ مجمع الفصحا

روی چون حاصل نکو کاران	زلف چون نامه گنه داران ^(۱)
غمزه ماتد آرزوی مضر	در کمینگاه طبع ^(۲) بیماران
خیره اندر کرشمه چشمش	ذوق مستان و هوش هشیاران ^(۳)
اندر آمد بمجلس و بنشست	چادرش بستند ازو باران
زیر و بم را بغمزه گویا کرد	تا بگفتند راز میخواران ❖

❖ مجتث ❖ ۱ وم ب و ۵

بیامدی صنما بر دو پای بنشستی ❖	دلم ز دست برون کردی و بدر جستی ^(۴)
نه مست بودی و پنداشتم که چون مستان	همی بحیله شناسی بلندی از پستی
سه روز شد پس از آن تا ز درد فرقت تو	نه هوشیاری دانم که چیست نه مستی
درست گشت که جان منی بدان معنی	که تا زمن بگسستی بمن نه پیوستی
بجان جانان گر ^(۵) تو بدست خویش دلم	چنانکه بردی امروز باز بفرستی ^(۶)

(۱) در تمام نسخ گنه کاران ولی در نسخه م ب - در حاشیه به گنه داران تصحیح شده درست تر مینماید

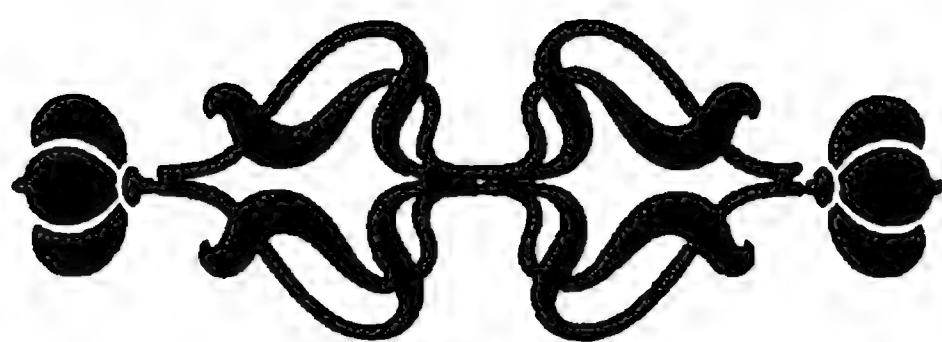
(۲) چنانچه در نسخه ۵ نسخه ۱ - طمع نسخه م ب - عمر

(۳) این بیت تنها در نسخه م ب و م ف یافت میشود

(۴) چنانچه در نسخه ۵ . نسخه ۱ و م ب - برون جستن

(۵) نسخه ۱ - کر نسخه م ب و ۵ کر

(۶) در تمام نسخ بفرستی



رباعیات

ارزانی عشوئ تو هستم صنما ❀ تا چون دل خسته بتو بستم صنما^(۱)
 گر نیز ترا بدوستی ببرستم^(۲) ❀ چون زلف تو خورشید پرستم صنما

ای محشمان حضرت آید شما ❀ کز فضل در آفاق نشاید شما
 این پایه چرا همی ندانید شما^(۳) ❀ منصور سعید را نمایند شما^(۴)

که نیک بگفتار برافروخت مرا ❀ که سخت بکردار جگر سوخت مرا
 چون بستن گفتار پیاموخت مرا ❀ بر نخته عشق کرد و بفروخت مرا^(۵)

ای دوش فلک را علت گشته ردا ❀ در گوش فلک زجود و عدل تو ندا
 بادات فدا هر که بگیتی چو منست ❀ تا خلق جهانت همه باشند فدا^(۶)

تایک نفس از حیات باقی است مرا ❀ در سیر هوس شراب و ساقی است مرا
 کاری که من اختیار کردم این بود ❀ باقی همه کار اتفاقی است مرا^(۷)

- (۱) نسخه ۱ - تا چون دلخسته ز تو بستم صنما م ب - تا چون دلخسته باتو بستم صنما نسخه ۵ - تا چون دل خسته بتو بستم صنما
 (۲) نسخه ۱ - گر نیز ترا بدوستی ببرستم م ب - گر نیز بدوستی ببرستم صنما نسخه ۵ - گر نیز ترا بدوستی ببرستم ۱ و م ب و ۵
 (۳) نسخه ۱ - ای مایه چرا همی ندانید شما م ب - آن مایه چرا! الخ نسخه ۳ - این مایه الخ نسخه ۵ - این مایه همی چرا الخ
 (۴) نسخه ۱ و م ب - منصور سعید را چه مانید شما ۱ و ۳ و م ب و ۵
 (۵) نسخه ۳ - گر نیک بگفتار بران دوخت مرا که سخت بکردار جگر سوخت مرا چون شیوه گفتار پیاموخت مرا بر نخته (؟) عشق کرد و بفروخت مرا نسخه ۵ - مصراع ۴ بر نخته (؟) عشق کرد و بفروخت مرا ۱ و ۳ و م ب و ۵
 (۶) مصراع اول نسخه ۳ - ایدوش فلک را علت کرده زدا مصراع دوم - نسخه ۲ - در گوش فلک زجور عدل توندا مصراع سیم - نسخه ۲ - بادات فدا هر که بگیتی چو نویست نسخه ۳ - بادات فدا هر که بگیتی چو هست نسخه ۲ و ۳
 (۷) تنها در مجمع الفصحا

از درد فراق ای بلب شکر ناب
چشم و دل من ز هجرت ای در خوشاب
نی روز مرا قرار و نی در شب خواب
صحرای پر آتش است و دریای پر آب^(۱)

شاهی که جهان را بوجدش ناز است^(۲)
بارایت او فتح و ظفر دمساز است^(۳)
برخیل قضا^(۴) خنجر او طناز است
عز الدین ابو العصب خیاز است^(۵)

چون یار بیوسه دادم بار گرفت
چون یاری من یار همی خوار گرفت
زلفش بگرفتم از من آزار گرفت
زان خواست بدست من همی سار گرفت^(۶)

تا جان مرا باده مهرت سوده است
گر باده بگوهر اصل شادی بوده است
جان و دلم از رنج غمان آسوده است
بس چون که ز باده تورنج افزوده است^(۷)

از روز نخست کاین دلم رای تو جست
بودم ز تو دل شکسته از روز نخست
دید است جفای سخت و پیمانی مست
ناید ز دل شکسته پیمان درست

شاهی که ملوک را ز عدلش بیم است
از ده يك ملك او فلك^(۸) دو نیم است
هفت اندامش صلاح^(۹) هفت اقلیم است
سلطان مظفر ملك ابراهیم است

ای رای سفر کرده فغان از رایت
از دیده كنم ركاب هجر افزایت
خود بی تو چگونه دید بتوان جای
تا مردمکش همی پرستند^(۱۰) پایت

- (۱) نسخه ۱ و ۲ و م ب و ۵
- (۲) نسخه ۲ - م ر است نسخه ۳ • یار است
- (۳) نسخه ۲ - بر خلق جهان
- (۴) نسخه ۳ - همراه است
- (۵) نسخه ۲ - ابو العصب حبار است نسخه ۲ و ۳
- (۶) م ب - همی مار گرفت لباب الالباب و م ب
- (۷) نسخه م ب و ۵
- (۸) نسخه ۵ سلاح
- (۹) نسخه ۱ - ملك نسخه ۱ و م ب و ۵
- (۱۰) نسخه م ب همی به بوسد م ف همی بوسد نسخه م ب و ۵ و م ف

چون جرخ بر افکند ردای زربفت	بنشست بصد حيله و برخاست بتفت
گفتم که مرو جو این بگفتم که برفت	رفتم که دمید صبح و آمد آ گفت ^(۱)
با روی تو آبله بسی کوشیده است	تا خلغنی از مهر در او پوشیده است ^(۲)
گفتی که دو هفته ماه نو پوشیده است	روضه گل و یاسمین بر او جوشیده است ^(۳)
روی تو ز مشک زلف قارون گشته است	زلف تو ز عکس روی میگون گشته است
مستانه دو چشم تو دزم چون گشته است	گفتی که بر شک هر دو پر خون گشته است ^(۴)
از عقل نگر تا نبرد نام دلت	تا غم نخورد بکاو ناکام دلت
بر جمل مگر بگیرد آرام دلت	کز جمل بخرمی کشد گام دات ^(۵)
با انده جفت گشتم از شادی فرد	ایام وفا چیست ولی چنوان کرد
اندیشه چو دانش است می باید داشت	اندوه چو روزی است می باید خورد ^(۶)
ای دل چو بتو چشم تو بهتر نگردد	نرسم که تو را چو شمع چشت بخورد
از دیده بر آتش تو ریزم آبی	تا از تو بلای چشم من در گذرد ^(۷)

- (۱) مصراع ۲ - نسخه ۱ بنشست بصد حيله و برخاست هفت مصراع ۳ - نسخه ۱ - گفتم که مرو چون بگفتم که برفت نسخه م ب - گفتم که مرو جز این نگفتم که برفت مصراع ۴ نسخه ۱ - رفتم که دمید صبح امید او گفت ! نسخه ۱ و م ب و ۵
- (۲) ماه نو پوشیده است !
- (۳) مصراع ۳ - نسخه ۱ و ۵ - گفتی که دو هفته ماه نو پوشید است م ب - گفتی که دو هفته ماه تو نو دیده است مصراع ۴ - نسخه ۱ - وصل گل و یاسمین برو جوشید است م ب - دو صد گل یاسمین برو جوشیده است نسخه ۵ - روضه گل و یاسمین بر او جوشیده است ۱ و م ب و ۵
- (۴) ۱ و ۳ و ۵
- (۵) چنانچه در ۵ و در م ب - ای عقل تا غم با جمل یکی نکیرد گر جمل بخرمی کشد کام دلت
- (۶) ۱ و م ب مصراع ۲ - نسخه ۱ - ایام وفا چیست می چه توان کرد
- (۷) ۱ و ۳ و م ب و ۵

ز و بر دل و تن هزار شیون خیزد	چون است که عشق اول از تن خیزد
هر چند که زنگ هم ز آهن خیزد ^(۱)	آری بخورد زنگ همی آهن را
ای صاحب روزگار منصور سعید	ای معطی دولت ای سر افراز عمید
بد خواه تو عود باد و ایام تو عید ^(۲)	تا شادی و غم ردیف وعد است و وعید
بر بوالفرج زونی منصور سعید	یارب تو کنی عید که گرداند عید
منصور سعید باد منصور سعید ^(۳)	تاراحت و محنت است و وعد است و وعید
آرام نماید با من و خواب نماید	با هجر من ضعیف را تاب نماید
کز من بگذر زاشک غرقاب نماید ^(۴)	در مرحله ها مسجد و محراب نماید
خواب از من بشیر پرتاب نماید	مسکین تن بی خواب مرا تاب نماید
نشگفت گرم به آب در خواب نماید ^(۵)	چون گرد من از سرشک پایاب نماید
با موج تو کشتی مرا تاب نماید	ای جوی فراق در تو پایاب نماید
خرسندیم از تو جز بمحراب نماید ^(۶)	ای کعبه وصل بی توام خواب نماید
از لفظ قضا شنو که گوشم چه شنود	بر یاد جمال ملک چشمم بغنود

- (۱) نسخه ۱ و ۵ و م ب و ۳ و م ف
- (۲) نسخه ۱ و ۳ و م ب و ۵ مصراع چهارم نسخه ۱ کذافی ۵ - بد خواه تو باد و ایام تو عید
- نسخه ۳ - منصور سعید باد منصور سعید م ب - بد خواه تو خوار باد و ایام تو عید
- (۳) مصراع اول چنانچه در ۵ - نسخه ۱ - یارب تو کنی عید گرداند عید
- نسخه ۳ - یارب تو کنی عید که کرد آمد عید نسخه م ب - یارب تو کنی که عید گردانی عید نسخه ۱ و ۳ و م ب و ۵
- (۴) نسخه م ب و ۵ - در نسخه انتها مصراع اول و چهارم این رباعی یافت میشود
- (۵) نسخه ۱ و م ب
- (۶) نسخه ۱ و م ب

ای خفته رساندت به آزادی زود گر بنده رشید خاص را خواهی بود^(۱)

چون دیده من بسوی جانان نگرد ترسان نگردد ز خلق و پنهان نگردد
چشم سر من در تو بد انسان نگرد چون دیده مرده کز پس جان نگردد^(۲)

گفتم که ز خردی دل من نیست پدید اندوه بزرگ تو در او چون گنجید
گفتا که ز دل بدیده باید نگرید خرد است و بدو بزرگها بتوان دید^(۳)

چون باز بصید یاوه باز تو شود بر تخت سپهر مهره باز تو شود
گر ماه بشکل چشم باز تو شود از بیم تو چون ناخن باز تو شود^(۴)

تا جزع هوات را دلم حرز افتاد زو چون تب لرزه بر تم لرز افتاد
از عشق توام کار به اندرز افتاد وزدی بچه زخم بان درز افتاد^(۵)

(۱) نسخه ۱ و ۳ و م ب - مصراع اول کذافی نسخه ۱ - نسخه ۳ - ای جود
جمال ملك چشمم نفنود . م ب - بریاد جمال ملك چشمم نفنود مصراع سوم نسخه ۱ -
ای بنده رساندت بازادی زود نسخه ۳ - ای خفته . . . نسخه م ب گر بنده رشید
خاص را خواهی بود مصراع چهارم کذافی نسخه ۳ - نسخه ۱ - گر بند رسید . . .
نسخه م ب - این بنده رساندت باسانی زود

(۲) نسخه ۱ و م ب - مصراع دوم نسخه م ب - ترسان گردد ز خلق و پنهان
نگردد مصراع سوم - نسخه م ب - چشم و دل من در تو بد انسان نگردد مصراع چهارم
نسخه م ب - چون دیده مرده در پس جان نگردد
(۳) نسخه ۱ و ۳ و م ب

(۴) مصراع اول - نسخه ۱ - چون باز بصید باده باز تو شود نسخه ۳ -
گر باز بصید یاوه یار تو شود م ب - چون باز بصید یاوه باز تو شود - چون باز
بصید باده باز تو شود مصراع ۳ - نسخه ۱ و م ب - گر ماه بشکل چشم باز تو شود
نسخه ۳ - گر ماه بشکل چشم تو باز شود نسخه ۵ - گر ماه بشکل چشم باز تو شود
مصراع چهارم نسخه ۱ و م ب و ۵ - از بیم تو چون ناخن باز تو شود نسخه ۳ -
از بیم تو چون ناخن یار تو شود

(۵) مصراع ۱ - نسخه ۱ - تا چرخ الخ مصراع ثانی از عشق توام کار باندرز
افتاد مصراع چهارم - نسخه ۱ - دزدی بچه زخم تو بردزد افتاد م ب - وزوی
بچه زخم بان درز افتاد

جانم نقش عجز برای تو کشد مانند آن نقش که پای تو کشد
پیوسته مرا دل بهوای تو کشد واندیشه بیاد دلگشای تو کشد^(۱)

هر تیر که در جعبه افلاک بود آماجگمش این دل غمناک بود
تا چرخ چنین ظالم و بی باک بود آسوده کسی بود که در خاک بود^(۲)

از هر که دهد پند شنودن باید با هر که بود رفیق نمودن باید
به کاشتن و نیک فزودن باید زیرا که پس از کشت درودن باید^(۳)

ای مایه اعتصام خلق ای منصور ای معتصم دگر بفریاد (و) قور
خورشیدی و خورشید نباشد معذور گر زو نرسد نظر بنزدیک و بدور^(۴)

در ظلمت شبهای فراق ای دلبر بینی که چگونه میرم عمر^(۵) بسر
ضایع نشود ریختن خون جگر کاخر بدمد صبح امید جا کر^(۶)

از بهر چرا مرا نداری معذور گر من بدلی دو عشق را سازم سور

(۱) نسخه ۱ - مصراع اول و ثانی بجای نقش نفس نوشته م ب - پیوسته مرا
دل بهوای تو کشد و اندیشه بیاد دلگشای تو کشد جانم نفس عمر برای تو کشد مانند
آن نقش که پای تو کشد ۵ - بیت اول چون م ب . بیت ثانی جانم نفس عجز
مانده آن نفس که نای تو کشد

(۲) م ب و ۵ و ج

(۳) م ب و ۵

(۴) مصراع ۲ - نسخه ۳ - ای معتصم دگر بفریاد و قور مصراع ۲ - نسخه م ب
ای معتصم ذکر بفریاد و قور مصراع چهارم - نسخه ۳ - گر زو نرسد سایه بنزدیک
و بدور م ب - گر زو برسد نظر بنزدیک و بدور

(۵) ۵ - عجز

(۶) نسخه ۱ - در ظلمت شبهای فراق ای دلبر ضایع نشود ریختن خون جگر
بینی که چگونه میرم عجز بسر کاخر بدمد صبح امید ای جا کر م ب - از ظلمت
... گفتمی که چگونه میری عمر بسر ضایع نشود ... کاخر بدمد صبح
امیری از در ۱ و م ب و ۵

يك دل بدو اندیشه كشد مهره دو حور ؟	يك تن بدو سایه خيزد از عكس دو نور ^(۱)
گر عاشق دلسوخته بی تدبیر .	پیغام دهد كه از توام نیست گزیر
صفرا چه كنی رحم كن ای بدر منیر	بای تو گرفته است رهی دستش گیر ^(۲)
ز آن عهد پر از نفاقت ای شمع سرور	چون آتش شب نمای نزدیک ز دور
چون از تف تابش تو گشتیم نور	خواهی همه نار باش خواهی همه نور ^(۳)
شبهای دراز تو به آرام و بناز	خوش خفته و خواب با تو گشته دمساز
مسکین من بیدل چه بشبهای دراز	چون چشم فلک نیایدم چشم فراز ^(۴)
یادی كه در آئی بتم همچو نفس	ناری كه بسوزی دل خلقی بهوس
آبی كه بتو زنده توان بودن و بس	خاکی كه بنست باز گشت همه كس ^(۵)
ای دل بسفر چرا نبندی مفرش	كاندر حضرت عیش نمی باشد خوش
چون آهن آب داده اندر آتش	نرمی میکن دلا و سختی میکش ^(۶)
سرمست بكوی دوست بگذشتم دوش	برداشته چون شیفتگان جوش و خروش ^(۷)

(۱) مصراع ۲ - نسخه ۱ - گرم بدل دو عشق ترا سازم سور نسخه ۳ -
 كز خود بدلی دو عشق را سازم شور م ب - كومن بدلی كه عشق را سازم و سور؟!
 م ف گرم بدلی دو عشق را سازم سور مصراع ۳ - نسخه ۱ - يكدل بدو اندیشه كشد
 مهر دو حور نسخه ۳ - يكدل بدو اندیشه كند مهر و حور م ب - و م ف يك دل بدو
 اندیشه كشد جور دو حور

(۲) ۱ و م ب و ۵

(۳) نسخه ۱ و م ب و ح و ۵

(۴) نسخه ۱ و م ب و ۵ مصراع چهارم نسخه ۵ - چون چشم فلک نیایدم دیده فراز

(۵) نسخه ۱ و م ب و ۵ >

(۶) ۱ و م ب و ۵ و ج

(۷) نسخه ۵ - بانك خروش

آمد خرد و مرا فرو گفت بگوش کای عاشق تهمت زده بگذر خاموش^(۱)

آنها که جو ما سرشت باشد از گل بی خارشکی نباشد ای مهر گسل
من همچو توام زمن چرائی تو خجل تو خارش تن داری و من خارش دل^(۲)

ای عشق بخویشتن بلا خواسته ام آنگاه به آرزو^(۳) ترا خواسته ام
تقصیر مکن کت بدعا خواسته ام تا خود بدعا بلا چرا خواسته ام

ای رایت شه گرفته از نام تو نام طبع تو بنظم داده انصاف کلام
هر شه بینی ز نظم تو دیده تمام در جلوه عروس نطق را هفت اندام^(۴)

تا چون گل لعل گونه^(۵) بفروخته ام چون نیلوفر جامه غم دوخته ام
بیداری شب ز نرگس آموخته ام زیرا که جو لاله بادل سوخته ام^(۶)

در عشق جو نار گفته شد رخسارم از بسکه برو سرشک خونین بارم
هر که که سرشک دیده زو بردارم^(۷) چون پرده^(۸) ز ناردانه بیرون آرم

تا باز ترا بدیده ام^(۹) زار ترم دیدار ترا ز جان^(۱۰) خریدار ترم
تو خفته جو ظالمان خوش و من همه شب از دیده^(۱۱) مظلومان بیدار ترم

- (۱) ۵ یکدم خاموش م ب و ۵ و ۵
(۲) نسخه م ب و ۵
(۳) نسخه ۳ - آنگاه که بارزو م ب - آئی که بارزو نسخه ۵ - آن به که
نسخه ۱ و م ب و ۳ و ۵
(۴) نسخه ۱ و م ب و ۵
(۵) نسخه ۱ - تا بر گل لعل گونه نسخه م ب - تابی گل لعل چهره
(۶) لباب الالباب و نسخه ۱ و م ب
(۷) م ب - زو بر رویم نسخه ۱ - رو برارم
(۸) م ب چون پنبه
(۹) م ب - تا یار بر اب دیده ام
(۱۰) نسخه ۱ - بجان
(۱۱) نسخه ۱ - از دولت ۱ و م ب

این پند نگاه^(۱) دار هموار ای تن بر گرد کسی که خصم تو هست متن^[۲]
عضوی ز تو گریار^(۳) مهود با دشمن دشمن دو شمر تیغ دو کش زخم دوزن

ای کرده گران غمت سبکباری من خندان دو لب ز گریه و زاری من
دیوانه شدم دریغ هشیاری من ای خفته میازمای بیداری من^[۴]

برخاسته ام دوش بدبایی من بر توده سیم کرده قلابی من
در بادیه رفته ز پی آبی من کانیجا همه عاج بود و اعرابی من^(۵)

از گرمی خورشید رخ روشن او رنجورتر است از دل عاشق تن او
یکروز که فرصت بود از دامن او چون سایه درون شوم به پیراهن او^[۶]

ای جود و جمال ملک رام آمده گیرنده دست خاص و عام آمده
با هر که ربوده در کلام آمده چون جامه او بر او تمام آمده^(۷)

چون زور ملک جرخ در آورد به زه از جرخ ملک بانگ بر آورد که زه
خم داد زشت^(۸) تیر و برداشت گره بکشاد گشاد او مسام دو زره^(۹)

(۱) م ب و ۵ و ۵ - این پند بکار دار .

(۲) م ب - تا سوز ترا بیش نباشد شیون . ۵ - تا سوز ترا بیش نباید شیون .

تا سوز ترا بیش نباشد شیون

(۳) گر دوست شود لباب الالباب و م ب و ۵ و ۵ -

(۴) م ب و ۵ -

(۵) م ب و ۵ -

(۶) ۱ و م ب و ۳ -

(۷) ۱ و ۳ و م ب -

(۸) بشت

(۹) لباب الالباب و م ب -

از شیرینی چون بسخن بنشینی وز دولب خود شکر بدامن چینی
در بوسه مرا لب تو گوید یینی هرگز شکر لعل بدین شیرینی^(۱)

ای بنده دولت تو هر آزادی شاگرد کفایت تو هر استادی
گربسته جرخ جز تو کس بگشادی امید مرا نزد تو نفرستادی^(۲)

ای دل مخور اندیشه فردا پیشی نزدیک مشو بغم ز دور اندیشی
با عقل مگیر تا توانی خویشی کز لهو ترا عقل دهد درویشی^(۳)

ای خدمت تو بر رهی آمال رهی هم جان رهی تراست هم مال رهی
گر نیک شوی نیک شود حال رهی گر بد گردی بد شود احوال رهی^(۴)

[۱] م ب و ح

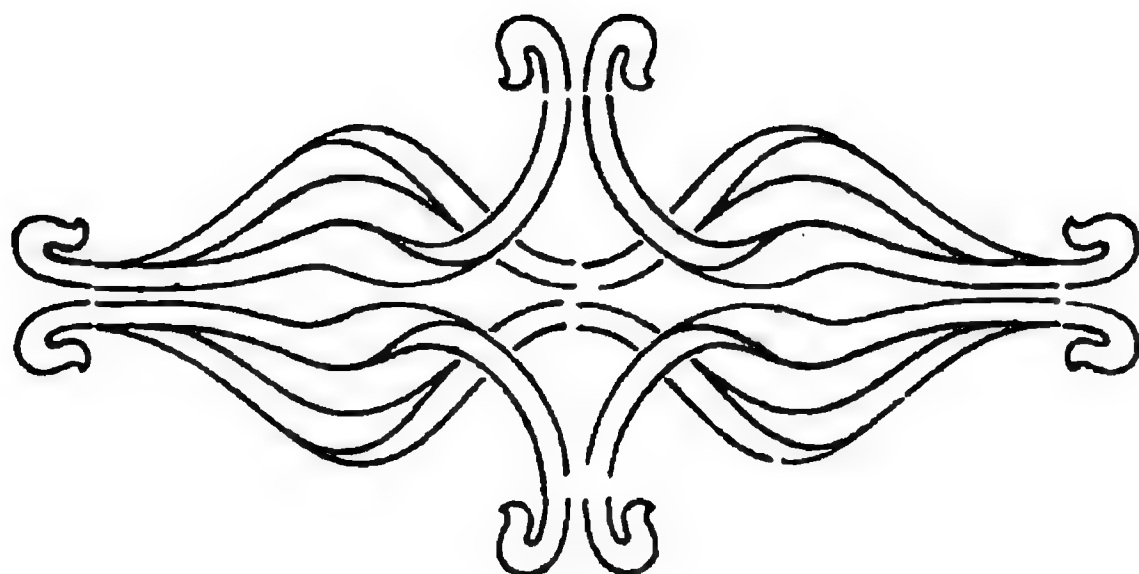
(۲) نسخه ۱ و م ب و ه

(۳) نسخه م ب و ه

(۴) نسخه ۱ و م ب و ه



در طهران بیستم آبان ماه سنه یکهزار و سیصد و پنج شمسی هجری
انجام پذیرفت



تصحیحات

❖ صفحه ۲ ❖

سطر ۲ - همانطور که در متن تحریر شده صحیح است . سطر ۳ - تحریر متن اصح است و پیسه بمعنی سیاه و سفید بهم آمیخته باشد گدافی البرهان . سطر ۴ - تحریر متن صحیح است و عنان بر تافتن و عنان باز تافتن بیکمعنی و غرض از این بیت عبور سلطان محمود بن امیر ناصر الدین از آب کَنک است. در جنک هندوستان و فرخی هم در این معنی گوید (ز آب کَنک سپه را بیکزمان بگذاشت ❖ بیمن دولت و توفیق ایزد دادار) سطر ۵ - متن صحیح است . سطر ۷ - م ۱ - ظاهراً مومند صحیح باشد و آن علی ماسمع من بعض الثقات جائیست در سرحد هند و افغان .

❖ صفحه ۳ ❖

سطر ۱ - تحریر متن اصح و هرموز نام شهر است . سطر ۵ - تحریر متن صحیح است و یافه بمعنی گمشد و بیهوده و سخنان هرزه و دشنام باشد و اینجا بمعنی بیهوده است . سطر ۶ - م ۱ - (برج حصال دجول) ظاهراً صحیح باشد و دجول محتمل است موضعی باشد که اکنون بنام داجل معروف و در مشرق رود سند واقع است . سطر ۹ - م ۱ (رای زنی پیر بود بر در دهلی) مصراع ثانی تحریر متن صحیح است رای زن بمعنی. مستشار و مصلحت بین و رای لقب سلاطین هند است

❖ صفحه ۴ ❖

سطر ۱ - تحریر متن صحیح است . سطر ۲ - تحریر متن اصح است . سطر ۳ - (بر عدد لشگرش وقوف نباشد) صحیح است . سطر ۷ - تحریر متن صحیح است و نایزه بمعنی گلو باشد . سطر ۱۰ - متن صحیح است .

❖ صفحه ۵ ❖

سطر ۳ - در مصراع اول (ملك توخرم) بمناسبت احتراز از تکرار اصح و احسن است . سطر ۴ - برای فهمیدن ممدوح این قصیده رجوع کن بشرح حال . سطر ۵ - ممدوح مسعود بن ابراهیم بن مسعود بن سلطان محمود غزنوی است سطر ۷ - (راهی برده بك تن) صحیح است . سطر ۸ - تحریر متن صحیح و نکبا نام باد است رجوع کن بشرح قاموس . سطر ۹ - پیاپاب بتك و پیاپاب تنك هر دو صحیح است و پیاپابی است که پای بر زمین آن برسد و از آن پیاده عبور توان کرد و ته حوض و دریا و تك

بمعنی قد چاد و ته حوض و تنك بضم اول و ثانی بمعنی کم باشد . سطر ۱۱ - تحریر متن صحیح و در مصراع ثانی تا جوزا انسب است . سطر ۱۲ - تحریر متن صحیح و حربا بکسر اول جانوریست عاشق آفتاب (نوعی از سوسمار) و فارسی آن چلباسه بفتح اول و سکون ثانی است . سطر ۱۳ - تحریر متن در مصراع اول صحیح و مصراع ثانی (که همی شاه چو تو زیب دهد ملك ترا) صحیح است زیرا ممدوح مسعود فرزند ابراهیم است نه دامادش و در ضمن مدح وی پدر او را هم ستوده چنانکه در نسخهٔ نگارندهٔ شرح حال هم چنین نوشته شد است و اگر بسپرد بتشدید راء بخوانیم گذشته اینکه شعر از حلیه فصاحت عاطل خواهد ماند با مصراع ثانی بهیچوجه تناسب نخواهد داشت . سطر ۱۴ - بجای بسپرد در نسخهٔ نگارنده (به سپرد) مرقوم و چنین صحیح است و جنوب و صبا و دبور بفتح اول و شمال بفتح و کسر اول نام چهار نوع بادند و معنی اینست که داعی دولت او خاک را از این چهار گونه باد (به سپرد) یعنی بهتر طی میکند .

❦ صفحه ۶ ❦

سطر ۳ - تحریر متن صحیح است و سمر غروش یعنی داستان جنگش . سطر ۴ - م ۲ - اندر آویزند صحیح است . سطر ۵ و ۷ - تحریر متن صحیح است . سطر ۹ - صحیح اینست - قبضه چرخ تو شیطان بنسود و نه گرفت - گفت این نیست مگر عمدهٔ لاحول ولا (نسخه نگارنده) و چرخ بمعنی کمان سخت (و نوعی از کمان) باشد و عمده بضم اول چیز است که بروی اعتماد و تکیه کرده شود و مراد اینست که قبضهٔ چرخ ترا شیطان (که از لاحول میگریزد) نگرفت زیرا آنرا عمده لاحول خوانند . سطر ۱۲ - لفظ غزنین را سه گونه نوشته اند غزنه - غزنی - غزنین (بروزن سنکین) سطر ۱۵ - تحریر متن صحیح است .

❦ صفحه ۷ ❦

سطر ۲ - در نسخهٔ خطی نگارنده مصراع ثانی چنین است (رسم صد خسرو در مجلس انس تو ادا) و اگر بیت نهم را بترتیبی که پروفیسور در ذیل نوشته اند بخوانیم از وزن خارج میشود و مقصود ایشان ثابت و از این تکلیف مستغنی است سطر ۱۰ - تحریر متن صحیح است .

❦ صفحه ۸ ❦

سطر ۲ - تحریر متن صحیح است . سطر ۶ - تحریر متن در مصراع اول انسب است و در مصراع ثانی (گشته) از کرده بهتر و کش بفتح اول یعنی سینه

پس دست بکسی یعنی دست بر سینه . سطر ۸ - در مصراع اول (و در چشم دیده)
اصح و انطباق از تحریر متن است . سطر ۹ - م ۱ - (چون ملت رسول) م ۲
(چون رحمت خدای بنیکی) صحیح است . سطر ۱۰ - تحریر متن در مصراعین
صحیح و برانیا بکسر اول یعنی برانی و اجرا کنی و الف بعد از یاء آخر اشعار این قصیده
زائده وزینت راست . سطر ۱۱ - م ۲ - اینک بنقد صحیح است

❀ صفحه ۹ ❀

سطر ۱ - تحریر ذیل صحیح است . سطر ۷ و ۱۰ تحریر متن صحیح است

❀ صفحه ۱۰ ❀

سطر ۴ و ۵ و ۷ - تحریر متن صحیح است . سطر ۸ - متن انطباق است
سطر ۹ - در نسخه نگارنده اینطور است - کرم مدح و ثنای سبب کسب بلندیت -
رو کسب بلندی شده دینار و درم را . سطر ۱۰ - تحریر متن صحیح است .
سطر ۱۱ و ۱۲ - تحریر ذیل صحیح است . سطر ۱۴ تحریر متن صحیح است .

❀ صفحه ۱۱ ❀

سطر ۱ - تحریر متن صحیح است و قلق بمعنی بی آرام گشتن و یم بمعنی
دریاست . سطر ۲ و ۳ و ۴ تحریر متن صحیح است . سطر ۵ - تحریر متن صحیح است
و کشاورز بمعنی زارع و شمن بمعنی بت پرست است و هیچ در اینجا بمعنی (هر) آمده
است . سطر ۷ - سفد بضم اول نام شهر است در ماوراء النهر و مصراع اول ظاهراً اینطور
انطباق است - گه لشکر او برزده تا سفد و سمرقند و درم ۲ - تحریر ذیل صحیح است

❀ صفحه ۱۲ ❀

سطر ۱ - م ۱ (هر سال در این فصل بر آرد لک پیر) صحیح و مناسب و
در نسخه نگارنده نیز چنین و در مصراع ثانی تحریر متن صحیح است . سطر ۲ -
نوان بفتح اول بمعنی خمیده و لاغر و بی برگ کنایه از فقیر و تهی دست باشد .
سطر ۳ - تحریر متن صحیح است و مجدر یعنی آبله گون . سطر ۴ و ۸ و
۱۰ - تحریر متن صحیح است . سطر ۱۱ - م ۱ - تحریر متن صحیح و درم ۲ -
بجای (عقد) (روح) مناسب است چنانکه در نسخه نگارنده نوشته شده . سطر
۱۴ - مته بضم اول و سکون ثانی طعمه مرغان شکاری باشد چون بازو امثال آن .
سطر ۱۵ - فزع بمعنی ترس است . سطر ۱۶ تحریر متن صحیح و تموز بمعنی
گرما و چهارمین برج از سال باشد بقول صاحب فرهنگ سروری و تشدید آن در
این جا بر حسب ضرورت شعر است

❖ صفحه ۱۳ ❖

سطر ۳ - در نسخه نگارنده چنین است (تا ايلك خان قبله يغماو تثار است - جز در گه او قبله مباد ايلك و خانرا) و چنین صحیح است و ايلك خان سلطان تركستان و معاصر سلطان محمود فرزند ناصر الدين سبكتكين بوده و یغماً و تثار نام دو شهر از بلاد تركستان است پس ممدوح این قصیده سلطان محمود است . سطر ۵ - بجای خلق فضل مناسب است تا موافق نام پدر ممدوح باشد و در اینکه ممدوع ابو الحسن علی ابن فضل باشد اشکالی نیست و نظایر این مطلب در شرح حال بحث شده است . سطر ۱۴ - آبگرد بکسر كاف تازی و ظاهراً بمعنی گرداب است . سطر ۱۵ - م ۲ - (خلاص جست نارو گفت عافنا) صحیح است

❖ صفحه ۱۴ ❖

سطر ۳ - گذشته از دو نسخه دیوان استاد ابو الفرج در نسخه خطی نگارنده نیز این قصیده هست و نیز بسبك اشعار ابو الفرج است . سطر ۸ - قفیه شباب است . سطر ۱۱ - م ۲ - (مگر که آید) صحیح است

❖ صفحه ۱۵ ❖

سطر ۱ - میفهای دژم یعنی ابرهای تاریك . سطر ۸ - ناچنخ و ناچنخ باجیم هارسی و عربی و فتحه و تقدیم آن برخاء نقطه دار بمعنی تبرزین و توزی جامه تابستانیست که از کتان بافند و در م ۲ - (بشب مهتاب) صحیح است . سطر ۸ - نوائب یعنی مصائب و ناب بمعنی نیش است .

❖ صفحه ۱۹ ❖

سطر ۷ - م ۲ - چو چنك از مضراب صحیح است . سطر ۱۰ - متن صحیح است . سطر ۱۱ - طبطاب

❖ صفحه ۲۰ ❖

سطر ۳ - متن صحیح است . سطر ۶ - م ۲ (زبخت) انسب است . سطر ۷ - تحریر متن صحیح است . سطر ۸ - تحریر ذیل انسب است . سطر ۹ - م ۱ (زگرد) صحیح و شستگانی بمعنی پی و بنیاد و عمارت باشد . سطر ۱۰ - م ۲ - بجای خاك (آب) صحیح باشد . سطر ۱۲ - تحریر ذیل صحیح است سطر ۱۶ - م ۲ - بارنده انسب است سطر ۱۷ - م ۱ - تحریر متن صحیح و در م ۲ - دریا کند صحیح است

❖ صفحه ۲۱ ❖

سطر ۱ - تحریر متن صحیح است . سطر ۴ - سلب در لغت عرب پوست

درختی است در یمن که از آن ریسمان بافند و باشد که سلب گویند و جامه را که از پارچه آن ریسمان باشد اراده کنند . و در م ۲ - تحریر ذیل انب است . سطر ۵ - تحریر متن صحیح است . سطر ۶ - م ۱ (پذیرد) صحیح و صواب بکسر اول جمع شعبه است و آن شکافست در کوه که جایگاه طیور است . و در م ۲ - تحریر متن صحیح است . سطر ۸ - م ۱ - (کلی جدا شود) انب است و غرض درست معلوم نیست . و در م ۲ - تحریر متن صحیح و صواب جمع صعب است که بمعنی (شیر درنده) و سرکش باشد و ظاهراً بمعنی اول مراد است و تیروار یعنی مانند تیر در سرعت سیر . سطر ۹ - تحریر متن صحیح است . سطر ۱۰ - سنان بکسر اول سر نیزه و رمح بمعنی نیزه است . و در م ۱ - (غیر از سنان) و و در م ۲ - تحریر متن صحیح باشد . سطر ۱۱ - م ۲ - (هر دو قوم را) انب است . سطر ۱۵ و ۱۶ - تحریر متن صحیح است ،

☆ صفحه ۲۲ ☆

سطر ۱ - م ۱ - (خرد) و (هنر) هر دو محتمل است . سطر ۲ - همین بکسر اول بزرگتر و کهن بمعنی کوچکتر باشد . سطر ۴ - م ۲ تا گنبد کینه و بر این است - صحیح . سطر ۵ م ۱ (میتین) صحیح و این لفظ بکسر میم بمعنی تیشه و کلک است . سطر ۱۰ - متن صحیح است . سطر ۱۱ م ۱ - متن صحیح است و م ۲ - نسخه نگارنده چنین است (کز روی صفات زهر گین است) و صحیح همین است . سطر ۱۷ - متن صحیح است . سطر ۱۸ - از لفظ یسار معنی توانگری اراده کرده و از یمن در این بیت دست راست در بیت ثنی معنی سوگند و قسم خواسته است

(صفحه ۲۳)

سطر ۲ و ۳ - تحریر متن صحیح است . سطر ۷ - م ۲ - (چون کلک بنانش را) صحیح است

☆ صفحه ۲۴ ☆

سطر ۱ - همایون خسروی کز عدل و انصاف - بشاخ ملک براو برک و بار است - صحیح و چنین است در نسخه نگارنده . سطر ۲ - عوار بمعنی عیب است سطر ۳ - نهمت بفتح اول بمعنی حاجت و نیاز و خواستن چیزی و حرص در آنست سطر ۴ تحریر متن صحیح است . سطر ۵ - عبره بمعنی عبور است که گذشتن از گناه ورود باشد . سطر ۱۲ - نوند بفتح اول اسب تیز رو و سماری بضم اول کشتی

(فارسی سفینه) باشد . سطر ۱۴ - تحریر متن صحیح است . سطر ۱۵ - پیشتره
بمعنی فلس ماهی است . سطر ۱۷ - م ۱ - جسم بیجان - و در م ۲ - هر گونه
جسمی . سطر ۱۹ - تنبؤ بفتح اول بمعنی کباده باشد و آن کمائی است بسیار کم
زور (کذا فی البرهان) سطر ۲۰ - م ۱ - قضارا بازه چرخش چخیدن صحیح
است و معنی چرخ گذشت و چخیدن بفتح اول جنگجوئی و ستیزه کردن باشد

❖ صفحه ۴۵ ❖

سطر ۳ - م ۲ - (در غبار است) صحیح . سطر ۴ - یشک بفتح اول
(چهار دندان بزرگ و نیش سباع و بهایم را گویند که بدان حرب کنند) (کذا فی البرهان)
و معنی مسته گذشت . سطر ۵ - این بیت در نسخه فکارنده چنین است (چکا و چرب
اندر حمله از وی - بلرزد گر چکا و شابهار است) و دور نیست که چنین صحیح باشد
و چکا و بمعنی سپر است و شابهار بفتح ثالث (نام بتخانه بوده است قدیم در نواحی
کابل و در اطراف آن دشتی و صحرائی بس بزرگ و عظیم واقع است) (کذا
فی البرهان) و محتمل است که در اطراف آن بتخانه محلی بوده است باین اسم
موسوم و سپر آن در سختی و استحکام معروف و با این احتمال معنی بیت واضح
است . سطر ۹ - متن صحیح است . سطر ۱۰ - م ۱ - پیل و مردم - صحیح
است . سطر ۱۳ - متن صحیح است

❖ صفحه ۴۶ ❖

سطر ۴ - برزین نام یکی از مؤبدان و بررگان دین زردشت است . سطر ۵ -
متن صحیح است . سطر ۹ - م ۲ - زانکه این خسرو و آن شیرین است صحیح . سطر
۱۰ - متن صحیح است . سطر ۱۱ - بسد بضم یا کسر اول و فتح و تشدید ثانی مرجان
یابیح آن باشد . و تخفیف آن در این بیت برای ضرورت شعر است و شاخ انگیز
یعنی دارای فروغ . سطر ۱۲ - تنین بمعنی اژدها و قریاک و قریاق هر دو صحیح
و بمعنی پازهر است . سطر ۱۴ - متن صحیح است . سطر ۱۶ - خرزین چوبی است
که در طویله ها نصب کرده زین و یراق اسب را بالای آن نهند و بمعنی سه پایه هم آمده
است . سطر ۱۷ - علی الظاهر (نه چنو باشد مانده او) صحیح است

❖ صفحه ۴۷ ❖

سطر ۴ - زرفین بضم اول رزه و پره قفل باشد و زورفین هم باین معنی است .
سطر ۵ - دارفرین بفتح ثلث و سکون رابع تکیه گاه باشد . سطر ۸ - م ۲ (از

هدی شغب است) صحیح و شغب بمعنی بدی برانگیختن باشد . سطر ۹ م ۲ - (جهان و ملك جهان هردو داوینك ندبست) وندب گرو قمار است و داو نوبت بازی شطرنج و نرد و غیره باشد . سطر ۱۰ - م ۲ در عقده صحیح . سطر ۱۳ - متن صحیح است . سطر ۱۵ - تحریر متن صحیح است و معنی این بیت آنستکه در جنگ شیر عرب و صدر جهان نجم الدین نیزه مانند عصای موسوی هم چوب و هم اژدهاست و مقصود آنستکه چنانکه عصای موسوی بر دشمنان اژدها و در دست موسی عصا بود نیزه در دست نجم الدین اژدهاوار آفت جان اعداست و برای خود او مانند عصای چوبین است که زحمتی نمیرساند . سطر ۱۷ - هرب بمعنی فرار است .

❀ صفحه ۲۸ ❀

سطر ۲ - م ۱ - چون صحت - و در م ۲ - چون ذهب - صحیح است . سطر ۴ - م ۱ - پر آتشین عقده است و آن بفتح و کسر اول نوعی از جامه های هودج باشد و معنی سلب گذشت . سطر ۷ - متن صحیح است و حدب بفتح اول و ثانی بیرون آمدن پشت و فرو رفتن سینه و شکم است . سطر ۸ - متن صحیح است و مقصود آنکه وجود و عدم مانند تو نسلی نخواهند زاد زیرا که یکی بیوه است و دیگری عزب . سطر ۹ - م ۱ - تخریر متن و در م ۲ - (جهان براحت و بس دشمن تو) صحیح است . سطر ۱۰ - متن صحیح است . سطر ۱۲ - تحریر ذیل انطب است . سطر ۱۳ - م ۱ - (نشاط بادو طرب) صحیح است

❀ صفحه ۲۹ ❀

سطر ۱ - م ۲ - جام انطب است . سطر ۳ - م ۲ - نو خاسته صحیح است . سطر ۵ - گردنا بفتح اول و ثالث گوشه عود و باب و امثل آن که تار بر آن بندند . سطر ۶ - م ۱ - بارورش صحیح و فقع (در اشعار فارسی) مخفف فقاغ است که بمعنی آب جو باشد و سنگور سبزی است که شیشه های فقاغ را در آن چینند . سطر ۷ و ۱۱ - متن صحیح است . سطر ۱۲ - م ۱ - نازل صحیح و زور بضم اول در عربی بمعنی دروغ و باطلست . سطر ۱۳ - متن صحیح است . سطر ۱۵ - در دور بضم اول و ثالث گرداب مهلك و غرق کننده است . سطر ۱۷ - متن صحیح است .

❀ صفحه ۳۰ ❀

سطر ۱ - تحریر متن صحیح و با حور بمعنی شدت گرم است . سطر ۳ - مصراع اول (در تك ایدون کند گذاره زباد) صحیح و در نسخه نگارنده نیز چنین

است . سطر ۴ - شکال و شکیل بکسر اول ریسمانی است که بر دست و پای استر
بندند . سطر ۵ - م ۲ - تحریر ذیل صحیح است . سطر ۸ - تحریر متن صحیح
و معنی ند در ذیل نوشته شده . سطر ۹ - معمد یعنی محکم و مطیر یعنی باران دار .
سطر ۱۰ - مزرد بمعنی بافته و در هم باشد و در مصراع ثانی هر ذره صحیح است .
سطر ۱۲ - مقعد بضم اول و فتح ثالث یعنی زمین گیر . سطر ۱۵ - م ۲ - (یک
یک زبیم درعه عدلش) صحیح است و مقعد یعنی در نیام کرده شده .

☆ صفحه ۳۱ ☆

سطر ۱ - مرقد یعنی خوابگاه . سطر ۳ - عقیم یعنی نازا و ابلد یعنی
کند ذهن . سطر ۶ - م ۲ - (گوئی که آب جویش) صحیح و صرح ممرد یعنی
کوشک بلند و قصر مرتفع . سطر ۷ - سونش ریزه فلزات که از دم سوهان ریزد و
در مصراع ثانی (دندان ابرد) صحیح و ابرد بمعنی پلنک است . سطر ۸ - م ۱
(کلکش که نوک او) صحیح و در م ۲ - در منضد صحیح و منضد بمعنی مرتب
چیده شده است . سطر ۱۱ - م ۱ - (آسوده کار نیز) صحیح و در م ۲ - تحریر
متن انس است . سطر ۱۲ - ادرد یعنی بی دندان . سطر ۱۳ - م ۲ - (بهرش
مخلد است) صحیح و مظه بمعنی سایبان باشد . سطر ۱۴ - م ۱ - (ای بار
خدائی) صحیح است .

☆ صفحه ۳۲ ☆

سطر ۷ - م ۱ - عرض و رسالت صحیح و در مصراع ثانی (دست بکش)
ارجح است . سطر ۹ - م ۱ - تحریر متن صحیح است . سطر ۱۰ - م ۱ -
(پای) انسب است . و در م ۲ - چخیده است صحیح و معنی چخیدن گذشت .
سطر ۱۱ - متن صحیح است . سطر ۱۳ - در مصراعین تحریر متن صحیح و نال بمعنی نی
میان خالی و ریشه میان قلم و در اینجا معنی ثانی است . سطر ۱۴ - متن
صحیح است .

☆ صفحه ۳۳ ☆

سطر ۲ و ۳ - متن صحیح است . سطر ۷ - متن صحیح است و شبح
بمعنی کالبد و تنست . سطر ۸ - م ۱ - (مهتاب نیارد که بتفاح) صحیح و در م
۲ - قافیه تفاح است . سطر ۱۰ - ملواح بمعنی جفد است . سطر ۱۲ - م ۲ -
(زنگار ندیده است) صحیح و انجام بمعنی حاجت بر آوردن است . سطر ۱۵
درخشی است جهان] یعنی برقیست جهنده و کداح بمعنی بسیار کوشش کننده باشد

❁ صفحه ۳۴ ❁

سطر ۳ - قداخ بمعنی آهنیست که- اورا بسنک میزنند تله آتش برآید و اینجا مقصود وسیله سوزاندن است . سطر ۵ - مزاج بمعنی بختاییده و مهربانی کننده است و راج در سطر ۶ بمعنی شراب است . سطر ۷ - م ۱ - در نسخه نگارنده [صدر مامونیان] ثبت است و صحیح آن بر بنده مجهول و در م ۲ - (عقل را ثنا باشد) صحیح است . سطر ۸ - م ۲ - (سزا باشد) انطب است . سطر ۱۱ متن صحیح است . سطر ۱۴ - شعر بفتح اول و ثانی بمعنی حوض کوچک و هر جا که آب استفاده باشد و جایی از زمین و کوه که آب باران در آن جمع شود .

❁ صفحه ۳۵ ❁

سطر ۲ - م ۲ - در نسخه نگارنده (غذا باشد) ثبت است . سطر ۹ تحریر متن صحیح و یوبه بمعنی آرزو و اشتیاق است . سطر ۱۰ م ۱ - که داء بعد مزاج - صحیح و داء بمعنی بیماری باشد . سطر ۱۱ - م ۱ - (تاروا داشتیم که بی توزیم) صحیح است . سطر ۱۴ - م ۱ - متن صحیح است و توزم (اینجا) یعنی واپس دهم .

❁ صفحه ۳۶ ❁

سطر ۱ - م ۲ - (دستیار شد) انطب است . سطر ۲ - متن انطب است . سطر ۳ - م ۲ - (باطل پیاده ماند) انطب است . سطر ۶ - م ۲ تحریر ذیل انطب است . سطر ۷ و ۸ تحریر متن انطب است .

❁ صفحه ۳۷ ❁

سطر ۳ - م ۱ - ترا بزور صحیح است . سطر ۴ - م ۲ مطواع جید صحیح و معنی آن (فرمانبر گردن است) . سطر ۶ - م ۲ - (بر دفع جور مشرف) صحیح است . سطر ۷ - حصید یعنی درو کرده شده . سطر ۱۰ - متن صحیح است . سطر ۱۲ قدید بمعنی گوشت بریده شده است . سطر ۱۳ - همین بفتح اول یعنی خوار و بیمقدار . سطر ۱۴ - م ۲ - طرید [اول] بمعنی دور کرده شده و ثانی آن بمعنی روز دراز است .

❁ صفحه ۳۸ ❁

سطر ۱ - م ۱ - متن انطب است و در م ۲ - فرید اول بمعنی تنها و ثانی آن بمعنی بی نظیر است . سطر ۲ - م ۲ - هر تیر را نشانه صحیح است سطر ۶ - متن صحیح است . سطر ۹ - م ۱ - (کوتاه نیست) صحیح است .

سطر ۱۱ - پیلگوش (اینجا) بمعنی خاک انداز است . سطر ۱۷ - پاداش مکافات نیکی و جزای خیر و باد افراہ جزای بدی یا کیفر است .

❀ صفحه ۳۹ ❀

سطر ۲ - م ۱ - . اگر چه غنیر بمعنی میار کی و وسعت زندگانی و نعمت است ولی (ایام غزو) انسیب است کما لایخفی . سطر ۱۰ - م ۱ - [عزم و رزم و یزم و جشن فرخیش] انسیب است . و بسکالش کرده یعنی فکر کرده و از روی اندیشه . سطر ۱۲ - متن انسیب است . سطر ۱۲ - م ۱ - (قسم شب از روز) صحیح است . سطر ۱۱ - بر سخت بضم سین مهمله یعنی سنجید و وزن کرد . سطر ۱۴ - م ۲ - (راند و این حکم) صحیح است . سطر ۱۵ - متن انسیب است . سطر ۱۶ - م ۱ - (شرح کند) یعنی قطع کند و پیرد (زیرا یکی از معانی شرح بریدن است)

❀ صفحه ۴۰ ❀

سطر ۲۰ - م ۱ - تحریر صحیح معلوم نیست و در م ۲ - تحریر متن صحیح است . سطر ۳ - م ۱ - امل نهمت عالم صحیح و معنی نهمت گذشت . سطر ۶ - م ۱ - ظاهراً (جودش نه ریائیست) و در م ۲ - (بتکلیف عطا کرده) صحیح باشد . سطر ۷ و ۸ - متن صحیح است . سطر ۹ - م ۱ - تحریر متن و در م ۲ - (انگشت سپرد) صحیح است . سطر ۱۰ - م ۱ - (او را دو لطیفه است) و در م ۲ - [ملاراند گر آن شغل] صحیح است . سطر ۱۲ - م ۲ - (آن کرده) صحیح است .

❀ صفحه ۴۱ ❀

سطر ۱ و ۳ و ۵ و ۱۰ و ۱۲ - متن صحیح است

❀ صفحه ۴۲ ❀

سطر ۱ - م ۱ - [فتنه بر خواب امن از او فتنه است] صحیح است . سطر ۲ - م ۱ - (آز در حق جود او) و در م ۲ - (این بغایت کریم و) صحیح است . سطر ۳ - م ۱ - [التون] در لغت دیده نشد ولی در نسخه خطی نکارنده آنر بمعنی (طلا) نوشته اند و ظاهراً فارسی نیست و بر فرض صحت این قول در م ۱ - (بر آید) مناسب است . سطر ۴ - گاو دویشا (یا گاو دوش) ظرفی پیرگشاده و دهن تنک که شیر در آن دوشند . سطر ۶ - م ۲ - قاهر دهر

(کنایه از باری تعالی) صحیح و قهرمان بمعنی کار فرماست . سطر ۱۳ - م ۱ -
پرتابیان کنایه از تیر اندازانست . سطر ۱۶ - م ۱ - متن صحیح و جهان بمعنی دلست

❖ صفحه ۴۳ ❖

سطر ۴ - م ۲ تحریر ذیل صحیح است . سطر ۵ - م ۲ - (بخشیده
خدای) صحیح است . سطر ۶ - م ۲ - ضن بمعنی بخیل است . سطر ۱۴
م ۱ - سهیل غلط و سهیل درست است و آن بمعنی شیئه اسب است و در م ۲ -
چنانکه بنظر من رسید (در حق اوزئیر طنین باشد) صواب است و جز این نتواند
بود چه زئیر بمعنی غرش شیر است و طنین بمعنی صوت مکس و مراد آنست که در
برابر شیئه اسب او غرش شیر صوت مکس است . سطر ۱۵ - م ۱ - (کوه)
صحیح و این بمعنی ناله و آه است . سطر ۱۷ - تحریر متن ارجح است .

❖ صفحه ۴۴ ❖

سطر ۱ - م ۱ - (قاعده دین و) انساب است . سطر ۲ - م ۱ - [چرخ]
انساب است . سطر ۵ - م ۱ - (بفلک بر ملک) و در م ۲ - (بجهان نامور)
صحیح است . سطر ۷ - ۲۲ - (بایستاد و در ایستاد) هر دو مناسب است .
سطر ۸ - م ۱ - (گشاده) صحیح است . سطر ۹ - (این جادو این جلال)
صحیح است . سطر ۱۴ - متن صحیح است ،

❖ صفحه ۴۵ ❖

سطر ۱۰ - شل بکسر اول نیزه کوچک که سنان آنرا گاهی دو پره و سه
پره سازند و پنج و ده آنرا بر دست گیرند و یک یک راجانب دشمن اندازند (برهان)
در این بیت و بیت تالی تحریر متن صحیح است . سطر ۱۲ - م ۱ - در نسخه
خطی نگارنده چنین است (توئی بزین زراندر بحق سپهسالار) . سطر ۱۶ -
م ۲ - (زبان چرب تو) معنی ندارد و شاید (زبان حرب تو) باشد

❖ صفحه ۴۶ ❖

سطر ۱ - م ۱ (مراد قاص تو) صحیح و قاص یعنی قصه و خبر آورنده
و عاق یعنی بدکننده . سطر ۵ - م ۲ - (زدیو و دام و دد و ازدها نهد آچار)
صحیح و آچار اینجا بمعنی اشیاء درهم آمیخته است . سطر ۸ - م ۱ - (قضاز
صرصر توزان بموسم غزوه) و در م ۲ - (بر آفتاب غبار) صحیح است . سطر
۹ - در نسخه خطی نگارنده چنین ثبت است (که زیر سایه شمشیر تو فرو خواندند
- بسمت غزو بر جابری دویت هزار) . سطر ۱۴ - م ۱ - (که عفو دارد

چشم) صحیح است . سطر ۱۶ - متن صحیح است و دژم بکسر اول و فتح
ثانی بمعنی افسرده و رنجور و غمکین و بیمار و آشفته و سرمست و مخمور و اندیشه
مند باشد . سطر ۱۷ - در م ۱ - متن صحیح است و باره بمعنی دیوار و حصار
قلعه و شهر و در م ۲ - (گذاشته سلاح تو) صحیح است

☆ صفحه ۴۷ ☆

سطر ۵ - م ۱ - (آزانانی او باقی) و در م ۲ - (خفته او بیدار)
صحیح است

☆ صفحه ۴۸ ☆

سطر ۱ - م ۱ - (از فتح و زور) صحیح است . سطر ۲ - م ۲ -
(بچشم کوره نار) صحیح است . سطر ۴ و ۶ و ۷ و ۱۳ متن صحیح است

☆ صفحه ۴۹ ☆

سطر ۱ - م ۲ - [طیب عفو تو داند علاج استغفار] صحیح است .
سطر ۳ - م ۱ [همیشه تابنمی] و در م ۲ - (هماره تا بدمی) صحیح است .
سطر ۴ و ۵ و ۷ متن صحیح است . سطر ۸ - م ۲ - متن صحیح و در نسخه
تکرانده [آنکه بفروخت علم را] مکتوب و این نیز مناسب است . سطر ۱۰ -
م ۱ - شاید (در هزهر مهائل) صحیح باشد که ظاهراً اسم جایی است و در م ۲ -
متن صحیح است

☆ صفحه ۵۰ ☆

سطر ۳ و ۴ و ۶ متن صحیح است

☆ صفحه ۵۱ ☆

سطر ۸ - م ۲ - ظاهراً [صری] باشد و آن بمعنی بریده و دفع شده و بازداشته
است . سطر ۱۵ - حسب بکسر اول بمعنی تدبیر است . سطر ۱۷ - متن صحیح است

☆ صفحه ۵۲ ☆

سطر ۱ - م ۱ - (تف سیاستش از دیو فتنه ساخته خف) صحیح و
خف بفتح و ضم اول و سکون ثانی گیاهی نرم است که زود آتش گیرد و پنبه نیم
سوخته که برای آتشگیره مهیا شده باشد و در م ۲ - تحریر متن صحیح و دوخته
در اینجا بمعنی دوشیده است . سطر ۵ - تحریر متن صحیح و جدیر بمعنی سزاوار
است . سطر ۹ و ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ متن صحیح است . سطر ۱۴ - م ۱ (نوش
جام زمی) انطباق است .

❖ صفحه ۵۳ ❖

سطر ۲ - متن انسب است . سطر ۶ - م ۲ - متن صحیح و شد یار .
 بر وزن هشیار بمعنی شخم کردن و شکافتن زمین است . سطر ۷ - در م ۱۰ -
 یالیمرد غلط مطبوعه و یالیمرد صحیح و تحریر متن صحیح است . سطر ۹ - دهاء
 بفتح اول و دهی بضم آن و الف مقصوره بمعنی زیرکی و کاردانی و نیکوئی اندیشه
 و خرد و ذلالتی است ، سطر ۱۱ - م ۱ - متن صحیح و در م ۲ - [حلم او]
 صحیح است . سطر ۱۲ - در م ۱ (هنر) یا (کرم) انسب است و در م ۲ -
 (سخطش اندک و نکت بسیار) صحیح است . سطر ۱۵ - م ۲ - (نعل گلگون
 این هلال نگار) صحیح است

❖ صفحه ۵۴ ❖

سطر ۲ - متن صحیح و در م ۲ - (ای بفخر تو) صحیح است .
 سطر ۹ - متن صحیح است . سطر ۶ - م ۱ - (زلت را) صحیح و در
 م ۲ - متن صحیح و زلت بفتح اول اسم مصدر و بمعنی لغزش است . سطر ۱۰ -
 م ۱ - متن صحیح و در م ۲ - مدح گوی تو معطی احرار صحیح است سطر ۱۱ -
 تحریر متن ارجح است

❖ صفحه ۵۵ ❖

سطر ۴ و ۹ - متن صحیح است . سطر ۱۰ - م ۱ - (از عدل او)
 صحیح و رحیق بمعنی شراب نیکو و صاف است . سطر ۱۴ مین صحیح است .
 سطر ۱۹ - م ۱ - از اختلال چرخ انسب است و این قصیده در مدح سلطان ابراهیم
 بن مسعود است .

❖ صفحه ۵۶ ❖

سطر ۴ - متن صحیح است . سطر ۵ - پره اینجا بمعنی صف است .
 سطر ۸ - رختش درختش یعنی درخشیدن برقی . سطر ۱۵ - م ۱ - (قنوج را
 و با فرسی را) صحیح است . سطر ۱۷ - م ۲ - (پسته بخواری) صحیح است .

❖ صفحه ۵۷ ❖

سطر ۱۰ - مدحور بمعنی دور شده و دفع شده و مدغور هم که بمعنی ترسیده
 است نیز نامناسب نیست . سطر ۱۱ - م ۲ - نفاذ تیغ یازان نسبتاً بهتر است .
 سطر ۱۲ - م ۱ - بدیدم صحیح است . سطر ۱۶ - م ۱ - گنجی دان که امروز
 صحیح است . سطر ۲۲ - م ۱ - بر آن کافی صحیح است (یعنی آگاهی نام)

☆ صفحه ۵۸ ☆

سطر ۴ - م ۲ - (گنج مذخور) صحیح و مذخور یعنی ذخیره شده .
سطر ۱۲ و ۱۴ - متن صحیح است . سطر ۱۵ متن صحیح و خور در اینجا بطنی
ماکول است .

☆ صفحه ۵۹ ☆

سطر ۴ متن انسب است . سطر ۱۱ - م ۱ - متن صحیح و در م ۲ بچنو
صحیح است . سطر ۱۵ تحریر متن و ذیل در مضراعین غلط و در نسخه تکارنده
این بیت چنین است (نکشی جز بشو چیزی غبن - نخری جز بقرق جود غرور)
و این نیز غلط است و صحیح این بیت غیر معلوم . سطر ۱۸ - م ۲ (ربیع قصر)
صحیح و ربیع بفتح اول افزونی هر چیز است .

☆ صفحه ۶۰ ☆

سطر ۳ - ضافی از ضفو بفتح اول آمده که آن بمعنی کامل شدن و بسیار
شدن نعمت است . سطر ۴ - م ۱ - متن صحیح و در م ۲ - تحریر ذیل اصح
و انسب است . سطر ۷ - م ۱ - (فضائل عزمش بکوه) اصح و انسب است .
سطر ۱۰ - متن صحیح . سطر ۱۳ - متن انسب است . سطر ۱۴ - متن صحیح
و ذروه بمعنی اعلای هر چیز است .

☆ صفحه ۶۱ ☆

سطر ۲ - م ۲ - بحال او بنگر - صحیح است . سطر ۸ - م ۱ - (باز
گیرد کبک) انسب است . سطر ۱۰ و ۱۴ متن صحیح است .

☆ صفحه ۶۲ ☆

سطر ۱ و ۵ - متن انسب است . سطر ۸ - م ۱ - (که پیش شاه بر
او) صحیح است . سطر ۶ - متن انسب است .

☆ صفحه ۶۳ ☆

سطر ۱ و ۲ - متن صحیح است . سطر ۵ - م ۱ (نیکخواهت بی شر)
و در م ۲ - (بدسکات پر ضرر) صحیح است . سطر ۹ - متن صحیح است .
سطر ۱۰ - م ۲ - (جمشید مهان آلازبک) ظاهراً انسب است . سطر ۱۵ -
بلارک بروزن تبارک شمشیر پر جوهر است

❖ صفحه ۶۴ ❖

سطر ۱ - متن صحیح است سطر ۲ - چنگ اجل آنرمان نبینند - از دامن هیچ نای منفك - صحیح و نای بمعنی گلو است . سطر ۹ - م ۱ - تحریر ذیل صحیح است . سطر ۱۴ - طوطك بمعنی طوطی است . سطر ۱۹ متن صحیح است .

❖ صفحه ۶۵ ❖

سطر ۲ - م ۱ خان و قیصر و در ۲ - تحریر متن صحیح است . و فورك ظاهراً بمعنی فور باشد بموجب نص برهان قاطع نام رای قنوج (یکی از شهر های هند) است و در این صورت یاء رای فورك را باید ساکن خواند . سطر ۳ - متن صحیح است . سطر ۵ - شراك بكمر اول مند نعلین است . سطر ۷ - سرباك بفتح اول و سکون ثانی سردار صاحب سیاست را گویند . سطر ۹ - متن صحیح و ساك بمعنی نجل و ضعف و فساد رای و نقصان باشد . سطر ۱۰ متن صحیح است سطر ۱۱ كاواك چیز بی مغز را گویند . سطر ۱۲ - سباك یعنی گدازنده و ریخته گر سطر ۱۵ - باد ریه چرم یا چوبی است که در گلولی دوك میکنند قاریسمان يك جا جمع شود و غرض از افلاك جمع دلکه است که بمعنی باد ریه باشد در عربی و بنا براین در م ۲ - (باد ریه و افلاك) صحیح است . سطر ۱۶ ستاك بكسر اول شاخه نورسته نازك را گویند .

❖ صفحه ۶۶ ❖

سطر ۲ - متن صحیح است . سطر ۹ - پالونه بمعنی قرشی پالا است . سطر ۱۰ - عبال ظاهراً جمع عبل باشد که بمعنی برگ باریکست سطر ۱۱ - در واخ یعنی دلیرانه و درشت . سطر ۱۳ - م ۲ - (دراهوال) جمع هول ظاهراً انسب است سطر ۱۴ - م ۱ - حمام بمعنی کبوتر خانکی ظاهراً انسب است .

❖ صفحه ۶۹ ❖

سطر ۱ - م ۲ - متن انسب است . سطر ۲ - م ۱ - (پشویی دهد) انسب است . سطر ۵ - الفغد یعنی ذخیره کرده و جمع کرده . سطر ۶ - تحریر ذیل صحیح و مناسب است . سطر ۱۲ نقل بضم اول جمع ثقل است یعنی سنگین ها .

(صفحه ۷۰)

سطر ۲ - م ۱ - اشهب یعنی سیاه و سفید و در م ۲ - ادهم ناب یعنی

(سیاه خالص) صحیح و مقصود از ارجل پیاده است . سطر ۳ - طلل بمعنی بلندیت که از نشانه‌های خانه ویران شده برجا مانده باشد . سطر ۶ - منهل جای آشامیدن و آبشخور است . سطر ۹ - م ۱ - حلم و حکم هردو مناسب است

☆ صفحه ۷۱ ☆

سطر ۴ و ۵ و ۶ - متن انسب است . سطر ۱۲ - بحر کامل از جمله بحور است که پارسی زبانان در آن کم شعر گفته اند و تقطیع آن متفاعله هشت بار و مثال آن از شعر پارسی غزل سید احمد هاتف است که گوید - چه شود بچهره زرد من نظری برای خدا کنی - که اگر کنی همه درد من بیکی نظاره دوا کنی . سطر ۱۳ در او لالم چه داند گفت عادل . سطر ۱۴ - متن صحیح و هاطل بمعنی بارنده است

☆ صفحه ۷۲ ☆

سطر ۱ - م ۲ - طبع سائل صحیح است . سطر ۳ - م ۱ - (بتن زو کوب خورده) م ۲ - بتك زو داغ برده) انسب و اصح است . سطر ۸ - م ۱ [غذای روح او] انسب است

☆ صفحه ۷۳ ☆

سطر ۵ و ۶ - متن صحیح است سطر ۹ - م ۲ - گریبختی - صحیح است

☆ صفحه ۷۴ ☆

سطر ۲ - م ۱ - کوه در آب رفت - صحیح است . سطر ۶ - م ۱ - که پوشیده است - و در م ۲ - متن صحیح و خال این جا بمعنی بردیمانی است . سطر ۷ - م ۱ - سر و حیران نگر که - صحیح و در م ۲ - از سرود احسن است . سطر ۱۰ - بهمن اینجا بمعنی گیاهیست که در ماه بهمن وزستان گل کند کذا فی البرهان . سطر ۱۵ - م ۲ - روفتنه انسب است .

☆ صفحه ۷۵ ☆

سطر ۱ و ۳ و ۷ و ۸ و ۱۰ متن صحیح است . سطر ۱۵ - م ۲ - ضمیمه افضال صحیح است . سطر ۱۶ - م ۱ و امش صحیح و این بیت باید پس از بیت دهم نوشته شود .

☆ صفحه ۷۶ ☆

سطر ۲ و ۵ - متن صحیح است . سطر ۷ - م ۲ - بفلک برچو اسد - صحیح است . سطر ۸ - متن صحیح است . سطر ۱۳ - م ۱ - گه عقل - و در م ۲ - گه طبل - صحیح است . سطر ۱۴ - خشت اول بمعنی نیزه كوچك و ثانی

آن معلوم و برز بضم اول بمعنی قامت و یال بمعنی گردن و بازو است .

❖ صفحه ۷۸ ❖

سطر ۲ متن صحیح است . سطر ۲ - م ۲ - همچو دیو ضیفم صحیح است .

❖ صفحه ۷۹ ❖

سطر ۱ م ۱ - گریاس ترا - و درم ۲ - متن صحیح و برکم بمعنی مانع و باز دارند است . سطر ۳ - شخ اینجا بمعنی کوه است سطر ۸ و ۹ و ۱۰ - متن صحیح است .

❖ صفحه ۸۰ ❖

سطر ۱-م ۲ - از آن شمع قنینه صحیح و قنینه بمعنی ظرف شراب است . سطر ۴ - متن انطباق است . سطر ۵ - م ۲ - بدو برده صحیح است . سطر ۸ - متن صحیح است . سطر ۱۰ - م ۱ متن صحیح و درم ۲ - بهشیاری او کارها نظام صحیح است

❖ صفحه ۸۱ ❖

سطر ۲ و ۵ و ۷ و ۸ - متن صحیح است

❖ صفحه ۸۲ ❖

سطر ۳ - م ۲ - پیرد لب - صحیح است . سطر ۵ - م ۱ - غذا بطعم - صحیح و درم ۲ - تحریر متن انطباق است . سطر ۶ - بخار جمره - صحیح است . سطر ۸ - متن صحیح است .

❖ صفحه ۸۳ ❖

سطر ۳ - متن صحیح است . سطر ۴ - آخر - بضم خاء و آخور با واو معدوله معنی یکی است . و لوس بمعنی تملق و فروتنی باشد و دوال تسمه رکاب و غیر آن و ستام بکسر اول ساخت و یراق زین اسب و سرافسار بزور و سیم آراسته و کوکب چیززی است بشکل ستاره که در تسمه زین و غیر آن نشانند و بنابراین درم ۲ - دوال ستام صحیح است . سطر ۶ - م ۲ - نمونه - ظاهراً انطباق است . سطر ۸ و ۱۲ و ۱۳ - متن صحیح است . سطر ۱۴ - تمام کسی است که در سخن گفتن از فك اعلی ابتدا کند . سطر ۱۵ - م ۱ (زپشت کوه) ظاهراً انطباق و درم ۲ - متن صحیح است و نجام بضم (یافتح) اول پرندۀ است مانند مرغابی

❖ صفحه ۸۴ ❖

سطر ۱ - لام بمعنی نکوهش و سختی است . سطر ۲ (سرو) بر وزن

فروشاخ گوسفند و امثال آن. سطر ۵ - م ۱ ملك روزگار تبع - صحيح و تبع بفتح اول و ثانی تابع و پیرواست. سطر ۸ - متن صحيح است. سطر ۱۰ - خلاب بفتح اول گل ولای و آب بهم آمیخته و پارگین آب بدبو و گندیده و گودالی که آبهای کثیف در آنجا رود. سطر ۱۲ - ریش گاوی این جا بمعنی اجمعی است. سطر ۱۴ - م ۲ - درهم و زر - نسبة اصح است. سطر ۱۶ - متن صحيح و مشک اذهر یعنی مشک بسیار خوشبو. سطر ۱۸ - متن صحيح است.

❖ صفحه ۸۵ ❖

سطر ۳ - م ۱ - اگر بادی وزد - و درم ۲ - متن صحيح است. سطر ۴ - متن صحيح است.

❖ صفحه ۸۶ ❖

سطر ۲ - تحریر متن و ذیل هر دو صحيح است. سطر ۴ - م ۱ - بادوزان - صحيح است. سطر ۶ - م ۱ خرنیهای کهن - انسب است. سطر ۱۱ - تحریر متن ظاهراً بهتر است.

❖ صفحه ۸۷ ❖

سطر ۲ - متن صحيح و شمیده اینجا بمعنی آشفته و سلیم بمعنی مارگزیده است. سطر ۱۲ - متن صحيح است. سطر ۱۵ - تحریر ذیل صحيح است.

❖ صفحه ۸۸ ❖

سطر ۳ - م ۱ متن صحيح است. سطر ۵ - م ۱ - شیرمسته اوست صحيح است. سطر ۸ - م ۲ - سلك در یتیم - انسب است. سطر ۱۰ - م ۱ - عدد لشکرش صحيح است. سطر ۱۱ و ۱۸ متن صحيح است. سطر ۱۹ - م ۱ - متن صحيح و درم ۲ - تا هوايست.

❖ صفحه ۸۹ ❖

سطر ۱۲ - م ۱ - متن و درم ۲ - ارم و حرم هر دو صحيح است.

❖ صفحه ۹۰ ❖

سطر ۲ - م ۲ - بسلام صحيح است. سطر ۳ - م ۱ - جمله مایه فرع - صحيح است. سطر ۱۲ - م ۱ - هرم بمعنی پایان پیریت.

❖ صفحه ۹۱ ❖

سطر ۱ - م ۱ حرص را ببخشش پشت - و درم ۲ - بیدل شکم صحيح

است . سطر ۲ و ۵ - متن صحیح است . سطر ۶ - م ۱ - متن و در م ۲ - نکند
 مایه صحیح است . سطر ۷ - م ۲ چشم ذاتش ضریو - صحیح است . سطر
 ۸ - متن صحیح و هزینه بمعنی خزینه است . سطر ۱۰ - م ۲ - در نسخه نگارنده
 چنین است (چند يك روز داد داد ستم)

❖ صفحه ۹۲ ❖

سطر ۲ - م ۲ - فانکوهیده حاجت - صحیح است . سطر ۶ - م ۱ -
 متن و در م ۲ - بفضل و رادی صحیح است . سطر ۷ - ق مقام بمعنی شخص بزرگ
 و کار بزرگ و دریاست . سطر ۱۰ - م ۱ همیشه بادا - صحیح است . سطر
 ۱۳ - م ۲ - متن صحیح است .

❖ صفحه ۹۳ ❖

سطر ۷ - آباد در اینجا بمعنی آفرین است . سطر ۱۵ - م ۱ - ای باد
 هوا ای براق جم - و در م ۲ - ای قاصد روم و رسول چین صحیح است . سطر
 ۱۷ - م ۱ - کز منظر او - صحیح است .

❖ صفحه ۹۴ ❖

سطر ۳ - م ۱ - تا شاد - صحیح است . سطر ۴ - متن صحیح است .
 سطر ۹ - م ۱ - متن صحیح و در م ۲ - ظاهراً این صوت زئیر آمد آن طنین
 صحیح باشد . سطر ۱۰ - م ۱ - عرض شه صحیح است . سطر ۱۱ - م ۲ -
 چون پنجه رادش انسب است . سطر ۱۳ - م ۱ - غزمش که (صحیح کلمه سوم
 معلوم نشد) تلف کند و در م ۲ - متن صحیح است . سطر ۱۴ - متن صحیح است .

❖ صفحه ۹۵ ❖

سطر ۳ - م ۱ - از گمان تو - و در م ۲ - متن صحیح است . سطر ۷
 - عرین بمعنی جایگاه شیر است . سطر ۸ - سلطان تو مضیثی صحیح است .
 سطر ۹ - متن صحیح است .

❖ صفحه ۹۶ ❖

سطر ۲ - م ۱ - در او ثابته کشتند صحیح است . سطر ۵ - م ۱ - در
 اوصاف - صحیح است . سطر ۹ - م ۲ - بر پادشه صحیح است . سطر ۱۰ -
 م ۱ - مسعود فروزد - صحیح است . سطر ۱۱ - متن صحیح و معنی برزین گذشت .
 سطر ۱۲ - متن صحیح است

❖ صفحه ۹۷ ❖

سطر ۸ - م ۱ - عرصه گاه انساب است . سطر ۱۰ - م ۲ - تن بدردش
در حین - صحیح است . سطر ۱۱ - م ۲ - خدایکانی و شاهنشهی - صحیح است .
سطر ۱۴ - م ۱ - متن صحیح و در م ۲ - بگوش نوش نیوش و بچشم نعمت بین
صحیح است .

❖ صفحه ۹۸ ❖

سطر ۱۰ - م ۱ - پر نقایس بحری و در م ۲ - متن صحیح است . سطر
۱۱ - م ۲ - درع رومی - صحیح است . سطر ۱۳ و ۱۴ - تحریر متن انساب است .
سطر ۱۶ - م ۲ - هرچه باید زان - صحیح است .

❖ صفحه ۹۹ ❖

سطر ۲ - م ۱ - بدره عمری - ظاهراً صحیح و دره بکسر اول تازیانه است
سطر ۷ - م ۲ - کشایش آن صحیح است . سطر ۸ - م ۲ - ظاهراً - حلیه ملک و سایه
یزدان صحیح است بطریق خطاب . سطر ۱۲ و ۱۳ - متن صحیح است سطر
۱۴ - م ۱ - گر نجستی باد جودت صحیح و در م ۲ - متن مناسب است .

❖ صفحه ۱۰۰ ❖

سطر ۲ - م ۲ - و سطر ۳ - متن صحیح است . سطر ۷ - م ۱ - زنگ
بسته تیغ حق - صحیح است . سطر ۸ - متن صحیح و ورع بکسر ثانی یعنی پرهیز
کار . سطر ۹ - م ۱ - بر ربنه عدل تو بگذارد سلخ - و سلخ بکسر اول پوست
مار است . سطر ۱۰ - م ۱ - چون درخش نعلها - صحیح است . سطر ۱۵ - م ۱ -
در نسخه نکارنده - ويحك آن خوی داده - مسطور است . سطر ۱۶ - م ۱ - خورده
حد عرض او - و در م ۲ - سوده اصل طول او بر قبضه کیوان جبین - صحیح است .

❖ صفحه ۱۰۱ ❖

سطر ۲ و ۳ و ۵ - متن صحیح است . سطر ۷ - م ۲ - ظاهراً - با تو
نعمت همقران و با تو حشمت همنشین صحیح باشد . سطر ۹ - متن صحیح است .
سطر ۱۰ - م ۱ - مهرماه - صحیح است . سطر ۱۱ - متن صحیح است

❖ صفحه ۱۰۲ ❖

سطر ۲ - غربت و غزل - صحیح است . سطر ۳ - متن صحیح است . سطر
۷ - متن انساب است . سطر ۹ - م ۱ - هیچ دستان انساب است . سطر ۱۲ -

م ۲ - خوش کودن - صحیح است و کودن بمعنی اسب پیر و کند رو آمده و در اینجا بمعنی مطلق اسب استعمال شده است . سطر ۱۵ - م ۱ - متن صحیح است و در مصراع ثانی پرو چنانکه در برهان قاطع مسطور است بمعنی ستاره پروین است در این صورت اضافه آن به پرن که آنهم بمعنی پروین است صحیح نیست مگر آنکه آنرا باستناد این بیت بمعنی (مطلق) ستاره دانیم .

❖ صفحه ۱۰۳ ❖

سطر ۱ و ۴ - متن صحیح است . سطر ۷ - متن صحیح و فن بمعنی شاخه درخت و افنان جمع آنست . سطر ۱۱ - م ۲ - سبت آذرودی و بهمن - صحیح است . سطر ۱۶ - متن صحیح و گرز بفتح اول و ثالث و سکون ثانی بمعنی تاج است .

❖ صفحه ۱۰۴ ❖

سطر ۱ - م ۲ - خزر روح سخن - بنظر صحیح است . سطر ۲ - م ۲ - رقت گردون انب است . سطر ۴ - م ۱ - بر سر گرفت - صحیح و مناسب است . سطر ۱۱ - م ۲ - پشت کفر و کاهردون - اصح و انب است . سطر ۱۲ - م ۱ - کش بگردانند و در م ۲ - متن صحیح است .

❖ صفحه ۱۰۶ ❖

سطر ۵ - م ۱ - متن و در م ۲ - در سنه اربعائیه ستین صحیح است . سطر ۶ - متن صحیح است . سطر ۱۰ - م ۱ - حال من ینده تا که خواهد گفت بنظر انب است . سطر ۱۱ - متن صحیح است .

❖ صفحه ۱۰۷ ❖

سطر ۵ - م ۲ - شرع محمد بنام تو - شرع پیمبر بنام تو - هردو صحیح است . سطر ۶ - متن صحیح است .

❖ صفحه ۱۰۸ ❖

سطر ۱ - مریخ سرخ چشم فلق هیأتست از آن - کش بی سهر ندارد - ظاهراً اصح و انب است . سطر ۲ - م ۱ - و سطر ۳ و ۶ - متن صحیح است .

❖ صفحه ۱۰۹ ❖

سطر ۱ - م ۲ - طول و عرض آن بسپاه - مناسب است . سطر ۲ - م ۱ - متن غلط است شاید - ظلم را کنند مرجح - (بفتح اول و کسر ثانی یعنی بخود نازنده و مهرور) یا بفتح و اینهم غالی از غرابت نیست . سطر ۳ - م ۱ - شیرش ار - صحیح است . سطر ۴ - م ۱ - کوهش ار - صحیح است . سطر ۵ - م ۲ - شهرة افواه

ظاهراً انطباق است . سطر ۶ - متن صحیح است . سطر ۱۰ - این بیت در نسخه نگارنده چنین است - هیچ منزل نکوفت اخترتو - بردونیر نساخته دو سپاه . سطر ۱۴ - متن صحیح است .

❖ صفحه ۱۱۰ ❖

سطر ۳ - م ۱ - کشفته بمعنی معدوم شده است . سطر ۷ - م ۱ - حمله و گردو هم و فتنه - صحیح است

❖ صفحه ۱۱۱ ❖

سطر ۷ - م ۱ - بیدار او زمین و زمان - و در م ۲ - سپید و سیاه صحیح است . سطر ۱۰ - بیجاده اینجا بمعنی گاه رباست

❖ صفحه ۱۱۲ ❖

سطر ۴ - م ۱ - تاج و والا گاه - صحیح است سطر ۸ - م ۲ - برناه بفتح اول و سکون ثانی لغتی است در برناه که بمعنی جوان است سطر ۱۳ - م ۲ - روبند پیش او - صحیح است ، سطر ۱۶ - م ۲ - و اغوثاه - صحیح است .

❖ صفحه ۱۱۳ ❖

سطر ۵ - م ۲ - اوج فلک - صحیح و مناسب است . سطر ۱۲ - م ۱ - ای باد صبحدم که زدم - صحیح است .

❖ صفحه ۱۱۵ ❖

سطر ۱۳ - م ۲ - تند از آن رانی - صحیح است .

❖ صفحه ۱۱۶ ❖

سطر ۶۱ - م ۱ - جرم در دزد - صحیح است .

❖ صفحه ۱۱۷ ❖

سطر ۸ - م ۱ - بنام و ننگ - صحیح است . سطر ۱۲ - متن صحیح است . سطر ۱۷ - م ۲ - خیل خردان - صحیح است .

❖ صفحه ۱۱۸ ❖

سطر ۴ - م ۲ - متن صحیح و ندی بمعنی بخشش است . سطر ۵ - متن صحیح است . سطر ۸ - متن صحیح است و گشاده سحی یعنی سرگشاده . سطر ۹ - م ۲ - مری اینجا بمعنی برابری کردنست سطر ۱۰ - م ۲ - افسر سهیل و سهی - صحیح است سطر ۱۱ و ۱۴ - متن صحیح است . سطر ۱۸ - وحشی مکر بر جهد بکمر - دمنه حيله در خرد بثری - صحیح است .

❖ صفحه ۱۱۹ ❖

سطر ۱ - متن صحیح است . سطر ۱۴ - متن صحیح است .

❖ صفحه ۱۲۰ ❖

سطر ۱ - کری کند (یا کرا کند) یعنی ارزش دارد . سطر ۳ - متن صحیح است . سطر ۵ - منی بکسر اول دهیست در مکه . سطر ۶ - م ۱ - که شهر غزنین است - صحیح است . سطر ۱۴ - م ۱ - گر زحول و قوت او - صحیح است . سطر ۱۷ - م ۲ - ستاره نقش بساط - صحیح است . سطر ۱۹ - م ۲ - عین الکمال را دعوی - صحیح و عین الکمال بمعنی چشم زخم است .

❖ صفحه ۱۲۱ ❖

سطر ۱ - م ۱ - بنای آهن پای - صحیح و آهو در م ۲ - بمعنی عیب و پس از آن بیت در نسخه نگارنده ابن بیت مرقوم است - (صحن و سقف ترا مهندس بخت - رنگ طاوس داد و فر های)

❖ صفحه ۱۲۲ ❖

سطر ۱۰ و ۱۶ - متن صحیح است . سطر ۱۷ - م ۱ - زهی نقطه عمده - صحیح است . سطر ۱۸ - متن صحیح است .

❖ صفحه ۱۲۳ ❖

سطر ۷ - م ۱ - بصدری رسد - چنانکه در نسخه نگارنده است نیز مناسب است . سطر ۱۶ - م ۲ - سر کرد در سر اینت رای ناصواب - صحیح است .

❖ صفحه ۱۲۴ ❖

سطر ۱۳ - یوبه بمعنی آرزو و اشتیاق باشد . سطر ۱۵ - م ۲ - خالی آورد - صحیح است . سطر ۱۶ - متن صحیح است .

❖ صفحه ۱۲۵ ❖

سطر ۲ - متن صحیح است . سطر ۱۴ - م ۲ - کود در صحیح است . سطر ۱۸ - م ۱ - دلو چشم از صنعتش - صحیح است .

❖ صفحه ۱۲۶ ❖

سطر ۷ - م ۱ - چون هست صحیح است . سطر ۱۳ - م ۲ - مخلص الدین است صحیح است . سطر ۱۹ - م ۲ - هنوز صحیح است .

❖ صفحه ۱۲۷ ❖

سطر ۵ - م ۱ - بشعله نائر - ظاهراً صحیح است . سطر ۹ - م ۱ - در

نسخه نگارنده (محمد بن حسین) مکتوب است . سطر ۱۵ - م ۲ - زبهر فرقت خدمت - صحیح است .

❖ صفحه ۱۲۸ ❖

سطر ۶ - از بیت سوم تا ششم این صفحه در نسخه نگارنده پس از آخرین بیت صفحه ۱۲۶ مکتوب است و صحیح نیز همین است و دلیلی نداریم که ابیات اخیر از اشعار ابوالفرج نباشد زیرا دارای همان سبك است چنانكه بتأمل ظاهر میگردد .

❖ صفحه ۱۳۱ ❖

سطر ۳ - متن صحیح است

❖ صفحه ۱۳۲ ❖

سطر ۶ - م ۲ - متن انطباق است . سطر ۸ و سطر ۹ - متن صحیح است . سطر ۱۱ - م ۲ - که ورا حاجت سؤال نماند - صحیح است . سطر ۱۵ - م ۱ - متن صحیح است .

❖ صفحه ۱۳۳ ❖

سطر ۴ و ۶ و ۷ - متن صحیح است . سطر ۸ - م ۲ - بحیله شیرشکاری - انطباق است . سطر ۱۰ - شگفت یوسف روئی چرا نه یوسف خوئی - بلی قرینه اوئی ولیك گر ك تباری - صحیح است .

❖ صفحه ۱۳۵ ❖

سطر ۱ - متن صحیح است . سطر ۶ - م ۲ - برون بردی و بدرجستی - انطباق است . سطر ۱۰ - متن صحیح است .

❖ صفحه ۱۳۶ ❖

سطر ۴ - م ۱ - متن صحیح است . سطر ۵ و ۷ و ۸ - متن صحیح است .

❖ صفحه ۱۳۷ ❖

سطر ۳ - متن صحیح است . سطر ۴ - م ۱ - متن صحیح است . سطر ۶ - م ۲ - مار گرفت صحیح است . سطر ۱۱ - متن صحیح است . سطر ۱۲ - م ۱ - فلك ده نیم است - صحیح است . سطر ۱۴ - م ۲ - همی ببوسد پایت - صحیح است .

❖ صفحه ۱۳۸ ❖

سطر ۳ - متن صحیح است . سطر ۴ - م ۱ - متن و در م ۲ - دوصد

گل یاسمین - صحیح است . سطر ۷ - م ۲ - بکام و ناکام دلت - صحیح است .
سطر ۸ - متن صحیح است .

❖ صفحه ۱۳۹ ❖

سطر ۴ - م ۲ - بد خواه تو خوار بادو - صحیح است . سطر ۶ -
م ۲ - باد منصور و سعید - صحیح است . سطر ۱۳ - متن صحیح است .

❖ صفحه ۱۴۰ ❖

سطر ۱ - م ۲ - متن صحیح است .

❖ صفحه ۱۴۱ ❖

سطر ۱ و ۲ - بیت ثانی صحیح است و باید مقدم باشد و بیت اول ظاهراً
چنین است - جانم نفس عجز برای تو کشد - مانده آن نفس که نای تو کشد .
سطر ۹ - م ۲ - گفتی که چگونه میبری عمر بسر - ظاهراً انسب است . سطر ۱۰
و ۱۱ - متن صحیح است .

❖ صفحه ۱۴۲ ❖

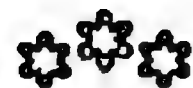
سطر ۱ - متن صحیح است . سطر ۷ - م ۱ - که بشبهای دراز - و
در م ۲ - متن صحیح است .

❖ صفحه ۱۴۳ ❖

سطر ۱۲ - م ۱ - متن و در م ۲ - بجان خربدارترم - صحیح است .
سطر ۱۳ - متن صحیح است .

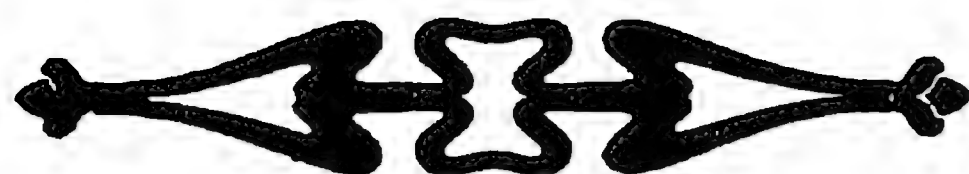
❖ صفحه ۱۴۴ ❖

سطر ۱ - م ۱ - این پندبکار دار - صحیح و در م ۲ - تا سوز ترا بیش
نباشد شیون انسب است .



تصحیح قسمتی از اغلاط دیوان استاد ابوالفرج که با عدم وسایل ممکن بود
باتمام رسید

(محمد علی ناصح)



(شرح حال ابوالفرج رونی)

نورالدین محمد عوفی اورا در لباب الالباب (ابوالفرج بن مسعود الرونی) مینویسد حاج لطفعلی بیك در تذكرة آتشكده مینویسد (از شعرای جلیل‌الشان و از فصیحای غلب‌البیان است و اكثر شعرا باستادی او اعتراف و از بحر فضایلش اغتراف کرده اند) در مجمع الفصحا مرقوم است كه (سخنگوئیست شیرین زبان و فصیحی نيكو بیان) در باب مولد او عقاید مختلف است محمد عوفی مینویسد (مولد و منشاء او خطه لوهور بوده) صاحب مجمع الفصحا مینویسد (اصلش از رونه و آن نام قریه ایست از نیشابور) و نیز مینویسد [چندی ابوالفرج در لاهور زیسته باز بر كعب سلطان پیوست لهذا برخی اورا لاهوری دانند] در تذكرة آتشكده مرقوم است كه [اصل وی او رونه و مهنه من محال دشت خاوران است] در آن تذكرة نام وی در عداد شعرای خراسان پس از ذكر شیخ ابوسعید فضل‌الله بن ابوالخیر مهنه نكاشته شده است - میرزا محمد خان قزوینی در ذیل صفحه ۵۷ كتاب راحة الصدور تألیف محمد بن علی بن سلیمان الراوندی مینویسد (و او منسوب است برونه كه از توابع لاهور است) همچنین در حواشی چهار مقاله (ص ۱۴۲) مینویسد و همچنین امین احمد رازی در تذكرة هفت اقلیم نیز اورا در فصل شعرای لاهور عنوان میکنند در تاریخ گزیده گوید كه رونه از قرای خاوران خراسان است و در مجمع الفصحا مسطور است كه از قرای نیشابور است و هر دو قول خطاست (ولی قول صاحب مجمع الفصحا و نگارنده آتشكده صحیح و رونه چنانكه گفته اند از توابع نیشابور و اکنون هم محل آن معلوم است و ارباب تذكرة ظهور اورا در زمان سلطان ابوالمظفر ابراهیم بن مسعود غزنوی (كه در سنة ۴۵۱ بر تخت سلطنت جلوس كرد) دانسته اند و در دیوان استاد مدح سلطان مزبور و فرزند او سلطان جلال الدوله ابوسعید مسعود بن ابراهیم [كه در سنة ۴۸۱ مالك تخت و تاج گشت] بنظر خوانندگان میرسد - میرزا محمد خان قزوینی نگارنده و متببع مشهور جلوس سلطان مسعود بن ابراهیم را در سنة ۴۹۲ دانسته است [حواشی چهار مقاله ص ۱۴۲] و حال آنكه صاحب روضة الصفا مینویسد [سلطان ابراهیم در سنة احدى و ثمانین و اربعمائه [۴۸۱] وفات یافت بروایتی سی سال پادشاهی کرده بقول صاحب تاریخ گزیده و مؤلف تاریخ بناكتی مدت سلطنت او چهل و دو سال بود) سپس گوید (چون او وفات یافت پسرش مسعود بجای او بنشست بجلال الدوله ملقب شد) [در سنة وفات سلطان ابراهیم

[۴۸۱] چنانکه از روضة الصفا بر می آید اختلافی نیست و دلیل اینکه ما سلطنت او را سی سال و جلوس او را در سنه ۴۵۱ دانسته ایم اینست که اگر سلطنت او را چهل و دو سال دانیم جلوس او در سنه ۴۳۹ خواهد بود و حال آنکه وفات سلطان مودود بن مسعود بن محمود بن ناصرالدین سبکتکین بتصریح روضة الصفا در بیستم رجب سنه ۴۴۱ اتفاق افتاده است و چگونه میتوان گفت که سلطان ابراهیم بن مسعود دو سال قبل از وفات سلطان مودود بر سریر سلطنت جلوس کرده است و از این گذشته بعد از سلطان مسعود پادشاهی بسلطان ابراهیم نرسیده است بلکه پس از مودود علی بن مسعود -- عبدالرشید مسعود -- طغرل (که در اوایل امر حاجب مودود بن مسعود بود) و فرخ زاد بن مسعود (که شش سال سلطنت کرد) متعاقباً مالک تخت و تاج گشته اند و پس از فرخ زاد بن مسعود برادرش سلطان ابراهیم بر سریر سلطنت جای گزین گشت) بنابراین جلوس مسعود بن ابراهیم در سنه ۴۸۱ بوقوع پیوسته است و قول میرزا محمد خان در اینموضوع قبل از اینکه برهان آن دیدد شود بنزد ما معتبر نیست - نکته که اظهار آن لازم است اینست که اگرچه در دیوان استاد ابوالفرج مقدم بر مدح دیگران ستایش سلطان محمود غزنوی دیده میشود و توهم میرود که استاد معاصر آن سلطان عالیشان بوده و ایام سلطنت آن شهریار جهاندار را درک کرده ولی چنین نیست و تحقیق این معنی را گوئیم

مستشرق محترم یروفسور چایکین در ذیل قصیده استاد که مطلع آن اینست غزو گوارنده باد شاه جهان را ۹۹ ناصر دین راعی زمین و زمان را نوشته اند (ممدوح این قصیده کیست ؟ از سلاطین غزنویه گویا فقط دو تن لقب ناصرالدین داشته اند نخست آنها سبکتکین بود دوم مسعود بن محمود) و سؤال مستشرق محترم را چنین جواب گوئیم که استاد لفظ ناصرالدین را [در مصراع ثانی مطلع] برای مدح آورده (مانند راعی زمین و زمان) و از آن اراده اسم علم (و لقب) نکرده است چنانکه باندک تأملی معلوم گردد و از آن گذشته لقب سلطان مسعود بن محمود شهابالدوله بوده و این لقب در تاریخ بیهقی در ذکر وقایع زمان سلطان محمود در مواضع عدیده مرقوم است و اگر چه بموجب نص تاریخ بیهقی نگاشته ابوالفضل محمد ابن الحسین بیهقی القادر بالله خلیفه عباسی در ضمن مکتوبی که بمسعود بن محمود نگاشت (و رافع آن ابو محمد هاشمی بود و وصول آن در نیشابور بدست سلطان و کیفیت استقبال شهریار از ابو محمد در تاریخ مزبور مسطور است) نهوت او را چنین نوشت - ناصر دین الله - حافظ عباد الله - المنتقم من اعداء الله -

ظهر خلیفه الله امیر المؤمنین ولی ما اگر این نعوت را کلا لقب دانیم و ناصر دین الله را مبدل بناصر الدین کنیم تکلیفی سخت بیجا و تخریجی بینهایت نازیبا و برخلاف عقیده جمهور مورخین کرده ایم و همچنین این قصیده را در مدح ناصر الدین سبکتکین هم نمیتوان دانست زیرا استاد در آن قصیده نام فتح قنوج میبرد و فتح قنوج در موقع تسخیر ممالک هند بدست سلطان محمود غزنوی در سنه ۴۰۷ بوقوع پیوست - و استاد فرخی نیز در مدح سلطان محمود گوید

قوی کننده دین محمد مختار یمین دولت محمود قاهر کفار
چو بازگشت پیروزی از در قنوج مظفر و ظفر و فتح بر یمین و یسار
هنوز رایتش از گرد راه چون نسرین هنوز خنجرش از خون تازه چون گلنار

و همچنین عنصری فتح قنوج را در مدایح خود بسططان محمود نسبت میدهد و از این جمله توان دانست که ممدوح قصیده سیف الدوله ابوالقاسم محمود فرزند ناصر الدین سبکتکین است ﴿ بعقیده صاحب روضة الصفا محمود بن ناصر الدین سبکتکین سیف الدوله لقب داشته و در شرح احوال وی در کتاب مزبور چند جا این لقب ذکر شده و همچنین ابوالشرف ناصح بن ظفر بن سعدالمنشی در ترجمه یمینی در مواضع بسیار لفظ سیف الدوله را لقب سلطان مزبور دانسته ولی در نظر ندارم که شعرای معاصر سلطان محمود را بلقب سیف الدوله مدح کرده باشند بلکه هر جا دیدام او را یمین الدوله خوانده اند ولی مسعود سعد سلمان و ابوالفرج رونی محمود بن ابراهیم را بلقب سیف الدوله در چند موضع ستوده اند بنا بر این اگر در قصیده نام محمود بن ابراهیم بالقب سیف الدوله یا بی آن یا محمود مطلق بنام شاهزاده دیده شود معلوم است که ممدوح کیست و در صورتیکه سیف الدوله محمود مطلق باشد از ملاحظه سیاق نظم و تاریخ معلوم توان کرد از محمود بن ابراهیم در چند کتاب که دسترس ماست ذکر نیست ولی از قصیده مسعود سعد سلمان چنان بر میاید که وی فرزند سلطان ابوالمظفر ابراهیم غزنوی بوده و از جانب پدر در سنه ۴۶۹ مامور حکومت هندوستان شده است و غرض از تمهید این مقدمه اجابت سؤال مستشرق محترم و تحقیق تاریخی بود اکنون گوئیم که استاد ابوالفرج معاصر سلطان محمود نبوده بدلیل آنکه فتح قنوج چنانکه گفته شد در سنه ۴۰۷ واقع شده و استاد تا سنه ۴۹۰ یعنی نه سال بعد از جلوس جلال الدوله ابوسعید مسعود بن ابراهیم غزنوی حیات داشته و با مراجعه بان قصیده معلوم میشود که استاد در آنوقت شاعری سخن سنج و توانا بوده و اگر فرض کنیم که در

موقع نظم آن قصیده بیست و پنجسال داشته لازم میاید که در موقع وفات یکصد و هشت سال از عمر او گذشته باشد و بسیار نادر است که کسی باین سن برسد و نیز هیچیک از ارباب تذکره ننوشته اند که استاد ابوالفرج بعمر طویل رسیده چنانکه استاد رشیدالدین (ابوبکر محمد بن محمد بن عبدالجلیل بلخی) و طواط و بعضی دیگر را نوشته اند و همچنین در تذکره ها و سایر کتب متداوله مذکور نیست که استاد از شعرای دربار سلطان محمود یا معاصر او باشد و باین سبب قصیده چند که در مدح سلطان محمود سروده که سلطان محمود جد ممدوح او بوده و اینکه نیاکان ممدوح را بعظمت و شرف بستایند و فتوح آنانرا بیان کنند مانند ستایش شخص ممدوح و باعث افتخار اوست و سبب اینکه سلطان محمود را مانند سلطان معاصر ستوده و در بعضی موارد او را مثل شاه معاصر که مدایح خود را از شاعر استماع میکند مخاطب ساخته اینست که وقع و تأثیر اینگونه مدح در نفوس بیشتر است و تحقیق این نکته بر دانشمندان پوشیده نیست

صاحب مجمع الفصحا پنداشته است که سوء ظن سلطان ابراهیم بن مسعود نسبت باستاد مسعود سعد سلمان و گرفتاری او در حصار نای بسعی استاد ابوالفرج بوده است و چنین نیست زیرا استاد ابوالفرج با امیر مسعود سعد سلمان دوستی و ارتباط کامل داشته و در توصیف قصر امیر مسعود سعد سلمان قطعه سروده که بیت اول آن این است

بوالفرج را درین بنا که در آن ❀ اختلاف سخن فراوان گشت

(برای مطالعه بقیه ابیات این قطعه رجوع کنید بصفحه ۱۲۴)

استاد مسعود سعد سلمان در جواب ابیات ذیل را سروده و قطعه فوق با جواب

آن در دیوان استاد ابوالفرج مندرج است

خاطر خواجه بوالفرج بدرست ❀	گوهر نظم و نثر را کان گشت
هنر از طبع او چو یافت قبول ❀	جان با جسم و جسم با جان گشت
ذهن باریک بین و دور اندیش ❀	سخن او بدید و حیران گشت
معجز خامه اش چو پیدا شد ❀	جادوئیهای خلق پنهان گشت
راست آن آیت است پنداری ❀	که عصا بود و باز ثیمان گشت
راه تاریک مانده روشن شد ❀	کار دشوار بوده آسان گشت
هر دلیر و سوار نظم که بود ❀	کند شمشیر و تنگ میدان گشت
خاطر من چو گفته او دید ❀	از همه گفته ها پشیمان گشت
من چه گویم که آنچه او گفته است ❀	شرف سعد و فخر سلمان گشت

و نیز مکتوبی منظوماً بابوالفرج نوشته که در دیوان او مندرج و سطر اول آن اینست

بوالفرج ای خواجه آزاد مرد ❀ هجر وصال تو مرا خیره کرد

صرف نظر از دوستی و وداد ابوالفرج با امیر مسعود سعد سلمان خود نیز
در دربار سلطان ابراهیم مقامی عالی نداشته که سعایت او منشا اثر باشد چنانکه
در مدح آن سلطان گوید

ای بذات تو ملک گشته جلیل وی بنام تو زنده نام خلیل
و در پابان قصیده گوید

خسروا بنده از اریکه ظلم شاهرخ های زفت خورد از فیل
گشته گریان ز بنده تا آزاد مانده عریان ز موزه تا مندیل
بی عمل عزل دید بر بالین بی گنه سنک یافت بر قندیل
باد اقبال حضرت عالیت گر ببخشی بر این فقیر معیل

و صاحب آتشکده نیز مینویسد (بعد از آنکه سلطان ابراهیم را سوء مزاجی
بمسعود سعد سلمان بهمرسیده اورا حبس فرمود ابوالفرج خوفاً بنواحی لاهور رفته
ساکن شده در عود سلطان بهند کرة اخری در سلك مقربان و ندیمان مجلس خاص
انخراط یافت) گذشته از آنچه ذکر شد مسلم است که مسعود سعد سلمان از حیث
رتبه دیوانی و اهمیت شخصی بر ابوالفرج بدرجات عدیده تقدم داشته و بر فرض اینکه از
اقران و اکفاء وی هم باشد سعایت اقران و اکفاء در حق یکدیگر تا این اندازه
سوء اثر و وخامت عاقبت نخواهد داشت و چنانکه صاحب مجمع الفصحا مینویسد مسعود
نخستین بار دوازده سال و مرة ثانیه بیست سال محبوس گشت و بعقیده میرزا محمد
خان قزوینی (در حواشی چهارم مقاله) مسعود سعد سلمان در اول بار ده سال در
(سو) و (دهك) و (قلمه نای) حبس گرفتار آمد و در این دفعه بشفاعت
ابوالقاسم خاص که از ارکان دولت سلطان ابراهیم بوده از حبس رهائی یافت و کرة
ثانیه هشت سال در حصار مرنج محبوس بود و بشفاعت طاهر بن علی ثقة الملك مستخلص گردید .
و واضح است ابوالفرج نامی که مسعود بتصریح خود بر اثر سعایت او سالهای
دراز انیس زنجیر و بند و قرین رنج و گزند گشته از اعظم امرا و رجال دربار و
مورد عنایت و مرحمت کامل سلطان بوده است نه ابوالفرج رونی و مسعود و ابوالفرج
هر دو وزراء و اعظم حضرت را از قبیل محمد بهروز احمد و طاهر ثقة الملك
مدح سروده اند ارباب تذکره متفقند که حکیم اوحدالدین انوری ابیوردی را بشعر
ابوالفرج و مطالعه دیوان او علاقه و توجهی خاص بوده صاحب مجمع الفصحا مینویسد
(در شاعری الحق طرز خوشی دارد حکیم انوری متبع طرز اوست) در تذکره
آتشکده مرقوم است که (شاهد استادی او همین بس که حکیم انوری متبع طریق

او بوده و گاهی تضمین مصارع او میکرده (در تذکره لباب الالباب مسطور است که (انوری پیوسته تتبع سخن او کردی و دیوان او همواره در نظر داشتی و در آن قصیده که گفته است -

ویحک ای صورت منصور نه باغی نه سرای بل بهشتی که بدنیاست فرستاده خدای
(در تذکره مزبوره این بیت چنین مرقوم است ولی صحیح آن در نسخه خطی دیوان انوری نگارنده که در سیصد سال قبل تحریر شده چنین مسطور است
ویحک ای صورت منصوریه باغی و سرای یا بهشتی که بدنیاست فرستاده خدای
و در واسط قصیده گوید

هین که آمد بدرت موکب میمون وزیر هر چه دانی و توانی ز تکلف بنمای
بلب غنچه گل دست همایونش ببوس بسر زلف صبا گر در کابش بزدای
و در موضع دیگر گوید

منصوریه هر گزت در آمد بضمیر کامد بدرت موکب میمون وزیر
هین کولب غنچه گویا دست ببوس کو دست چنار گو بیا دست بگیر
و منصوریه نام قصری بوده است که منصور وزیر بنا و بنام خود موسوم کرده (يك بیت تمام بعینه از شعر ابوالفرج بیاورده است بی تضمین و اگر توارد خاطر است
بغایت نادر است و در آن قطعه که گفته است

اندران مجلس که من داعی بشعر ابوالفرج تا شنیدستم و نوعی داشتم بس تمام
دلیل است که او پیوسته در بوستان دیوان ابوالفرج تفرج کردی (و آن بیت
ابوالفرج که صاحب لباب الالباب میگوید انوری عیناً در قصیده خود نقل کرده
است اینست

گفته باز ایران صریر درت مرحبا مرحبا درای درای
و شمس الدین محمد بن قیس رازی در کتاب المعجم فی معاییر اشعار المعجم بر این نقل انوری اعتراض کرده است - و همانا این بیت توارد شده است زیرا حکیم انوری که او را یکی از ارکان چهار گانه سرای نظم شمرده اند و حقوق او در شعر و کمالات دیگر بر ابوالفرج و امثال وی پوشیده نیست با قدرت طبعی که از او مشهود است اگر اراده فرا گرفتن مضمون ابوالفرج داشت البته میتواند مضمون را به بارتی ادا کند که بر شعر ابوالفرج رجحان داشته باشد و کسی را مجال آن نرود که نسبت سرقت مذمومه و انتحال بنو دهد - و قطعه انوری که صاحب لباب الالباب آنرا دلیل عوق و مداومت او در مطالعه دیوان ابوالفرج میداند بعضی از ابیات آن این است

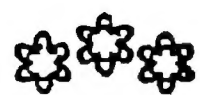
زندگانی مجلس عالی در اقبال تمام
 باد معلومش که من بنده بشعر ابوالفرج
 شعر چندالحق بدست آورده‌ام فی‌ما مضی
 چون بدین راضی نبودستم طلب میکرده‌ام
 دی همین معنی مگر بر لفظ من خادم برفت
 گفت من دارم یکی از انتخاب شعر او
 عزم دارم کان بروزی چند بنویسم که نیست

چون ابد بی منتهی بادو چود دولت بردوام
 تا بدیدستم ولوعی داشتم بس تمام
 قطعه از عمر ووزید ونکته از خاص وعام
 در سفر وقت مسیرو در حضرگاه مقام
 بکریم الدین که هست اندر کرم فخر کرام
 نسخه بس بی نظیر و شیوه بس با نظام
 شعر او مرغی که آسان اندرون افتد بدام

و در موضعی دیگر گفته و الحق حق سخن را ادا کرده است

از متانت خیل اقبال جوشعر ابوالفرج
 و اگر چه نمیتوان تصدیق کرد که انوری در شعر پیرو طریقه ابوالفرج باشد
 زیرا خود از اساتید مسلم و از اوا شعر ودارای اسلوبی خاص است ولی همین توجه
 و علاقه او بمطالعه و استنتاج اشعار ابوالفرج دلیل استادی او در فن شعر تواند بود
 مدت حیات و زمان وفات استاد ابوالفرج کاملاً بر ما معلوم و محقق نیست ولی ظاهراً
 آنست که وی در سنه ۴۵۱ بشاعری وستایش سلطان ابراهیم بن مسعود غزنوی پرداخته
 و پس از آنکه او در سال ۴۸۱ در گذشته است فرزند او مسعود بن ابراهیم را مدح
 میگفته و مسعود بن ابراهیم در سنه ۴۹۷ پس از شاترده سال سلطنت داعی حق را
 لبیک اجابت گفته و چون مسلم نیست که استاد در موقع وفات سلطان مسعود بن ابراهیم
 حیات داشته و نیز از مدایح عدیده او در حق آن سلطان چنین فهمیده میشود
 که مدتی مدید از سلطنت او را درک کرده برای اینکه قول ما بصواب از خطا نزدیکتر
 باشد باید بگوئیم که استاد تقریباً در سنه ۴۹۰ جهان فانی را بدرود گفته است و از
 این قرار دوره شاعری او سی و نه سال بوده و اگر فرض کنیم که از سن بیست و
 پنج آغاز مدیحه سرایی کرده باشد با این قیاس در هنگام رحلت شصت و چهار سال
 عمر داشته است

اشعار استاد ابوالفرج در سی و نه سال دوره شاعری منحصر بهمین مقدار
 که بنظر قارئین میرسد نبوده و یقین است که قسمتی از آثار افکار این استاد بتاراج
 حوادث رفته و دلیل آنکه در کتاب المعجم فی معاییر اشعارالعجم این دو بیت را که
 از استاد ابوالفرج روایت میکند
 شد ممکن در جهان هر کو بساطش بوسه داد و آن دهد بوسه بساطش کز در تمکین بود



از خواب گران فتنه سبك برنكند سر تا دیده حزم تو بود روشن و بیدار
وهر يك از این دو بیت از قصیده جداگانه است که در نسخ دیوان ابوالفرج
دیده نمیشود و همچنین است این بیت و قطعه ذیل که در لباب الالباب مندرج است
نعل اسب تو هلالست و ستامش کوکب است آفتابست او و اسبش آسمانها را مدار
آسمانی بر کوکب بر زمین هرگز که دید کافتاب او یکی باشد هلال او چهار



مال دادن جز بحق اسراف دان اینك از قرآن بخوان لاتسرفوا
از برای دین همه دنیا بده لن تسالوا البر حتی تفقوا
اتهی ۲۰ آبان ۱۳۰۵ (محمد علی ناصح)

(خاتمه)

بحکم آنکه هرچه دیر آید خوش آید اینك هفت ماه پس از موقع دیوان استاد
باستان (ابوالفرج رونی) ضمیمه سال ششم ارمغان انتشار یافت و بلا فاصله شماره اول
سال هفتم هم برای مشترکین ارسال میگردد .

دیوان ابوالفرج را ما بجای دو شماره وعده انتشار دادیم ولی از حیث حجم
و اوراق با سه شماره و از جهة قیمت طبع و کاغذ با چهار بلکه با پنج شماره ارمغان برابر
گردیده است .

این دیوان تا کنون بطبع نرسیده مگر يك قسمت ناقص و مغلوط از آن در هندوستان
و مسلم با این دقت و تصحیح هنوز دیوان هیچيك از اساتید در ایران طبع نشده است .

این دیوان بسی کمیابست و شاید در تمام طهران بیش از ده نسخه خطی یافت نشود

رفیق فاضل ما (پروفیسور چایکین) مستشرق محترم روسی و مترجم اول سفارت روس
که اندك زمانی است از طهران بروسیه مراجعت و ارباب ذوق و ادب را از فیض صحبت
خویش محروم داشته در مدت اقامت طهران تقریباً دو سال بلکه بیشتر باز حمت بی
نهایت این کتاب را پس از مطابقه با شش هفت نسخه که بدست آورده تصحیح کرده و
بعد از آن نیز ادیب فاضل و شاعر دانشمند آقای (میرزا محمد علیخان ناصح) عضو

مؤسس و قدیمی انجمن ادبی ایزان که همواره آثار منظوم و منثورش زیب صفحات
ارمغان و همان آثار گرانها معرف او است بازحمت و صرف وقت شبانه روزی پنج ماهه
در تصحیح ثانوی کوشیده و بحاشیه مفصل و شرح حالیکه در آخر کتاب بنظر اهل ادب
میرسد متن را زینت داده است .

در حقیقت تا درجه امکان در تصحیح و طبع این کتاب دقت بعمل آمده و
البته طرفداران علم و ادب و مروجین شعر و سخن در همه جا از این زحمت و خدمت
ادبی قدرشناسی کرده . و بوسیله خریداری و ترویج مارا تشویق کرده و مقتدر خواهند
ساخت که در هر سال یکی از کتب و دواوین شعرا و اساتید متقدمین را ضمیمه ارمغان
و برای ادباء ارمغان فرستیم .

نسخی که از دیوان استاد بدسترس مستشرق محترم بوده و در قسمت تصحیحات
یرمزاز آنها نام برده بشرح ذیل است و عیناً از خط خودش نقل میگردد . (وحید)

(شرح رموز)

نسخه ۱ - نسخه متعلق به آقای تیمورتاش (این نسخه تاریخ ندارد ولی
نسبتاً نسخه قدیمی بنظر می آید) .

نسخه ۲ - نسخه هشت دیوان متعلق بنگارنده بدون تاریخ و معلوم است
که نسخه تازه است .

نسخه ۳ - نسخه دیوان ابوالفرج و منتخبات از دیوان سوزنی نسخه تازه
و خیلی بد خط است .

نسخه م ب - نسخه متعلق به م . بهار

نسخه ۵ - نسخه متعلق باقای حاجی حسین آقای ملک

نسخه ۷ - نسخه تازه و بد خط دیوان ابوالفرج متعلق بنگارنده

ج - جنگ آقای تیمورتاش

غلط نامہ

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۱۴۶	۱۲	گمشد	گمشدہ
۱۴۸	۱	دست بکسی	دست بکش
۱۵۵	۲۶	آنر	آنرا
۱۵۶	۵	ضنن	ضنین
۱۵۶	۱۴	۲۲	۲ م
۱۵۸	۱۸	مین	متن
۱۵۸	۲۶	مدغور	مدعور
۱۶۰	۲۶	نقل	ثقل

